
UTL AT DOWNSVIEW
D RANGE BAY SHLF POS ITEM C
39 12 01 19 04 026 0



فهرست کتاب مستطاب کنز الهدایات مؤلف خواجه محمد باقر بن شرف الدین لاهوری قدس سره

تمام شد

هذا بصائر للناس وهدی ورحمة لقوم یوقنون

للہ الحمد ہر آن چیز کہ خاطر میخواست ۔ آخر آمد ز پس پردہ تقدیر پدید

بفضل رحمانی و امداد یزدانی

لب لباب مکتوبات شریف مجددیہ و معصومیہ و مبدأ و معاد یعنی رسالہ



مؤلفہ خواجہ محمد باقر بن شرف الدین لاہوری خلیفہ حضرت خواجہ محمد معصوم قدس سرہ

باہتمام و تصحیح خاکسار نور احمد عفی عنہ پسروری ثم امرتسری

در مطبع روز بازار امرتسر مطبوع گردید

سنه منسوب احمد بن عبد الاحد سرهندی قدس سره
سرها ۱۲ سنه ... قوله نثار بالکسر مصدر است
بمعنی افشاندن و پاشیدن از قسم نقد و جنس بر فرق کسی بسبیل تصدق و بالضم
آنچه از زر و گوهر پاشیده شود ۱۲ غیاث ... الحاصل که چون مراتب سلوک مجددی
بترتیب تسلیک معصومی در دفاتر سته این حضرات مذکور نبود بخاطر این فندوی ریخت که رساله مبدء
و معاد و دفاتر سته این حضرات الخ ۱۲ قوله غموض بضمتین و فتح معجمه مشکلات هر فن و پوشیده گیهای علم
و هنر ۱۲ غیاث اللغات لمصححه سلمه الله تعالی عن آفات الدارین ۱۲

حق بسم الله الرحمن الرحیم حق
حق

حمد بیحد و سپاس بی قیاس مر منعمی را که سنت سنیه محمدیه را علیه و علی آله و صحبه افضل الصلوات و اکمل التحیات بطریقه انیقه احمدیه روح الله سبحانه روحه و افاض علی العلمین ابدا فتوحه تجدید فرمود و نسبت اولین را در آخرین بهمان طراوت جلوه گر نمود و درود نا محدود نثار آن سید سالار که حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل برزبان غیب ترجمان آورد و باین حدیث نفیس گویا اشارت بوجود فائض الجود حضرت مجدد الف ثانی خود کرد و آل و اصحاب او که هیچ ولی برتبه ادنای ایشان نرسد و انفاق کوه ذهب دیگران مساوی مد شعیر شان نشود اما بعد میگوید اضعف عباد الله المعین محمد باقر بن شرف الدین اللاهوری العباسی الحسینی عفی عنهما که چون مراتب حصول سلوک و حقائق و خصائص حضرت امام همام هادی انام حجة الاسلام غوث الخواص والعوام قبلة المحققین و قدوة المدققین المستغنی عن توصیف الواصفین کاشف غموض متشابهات واقف رموز مقطعات محرم اسرار فرقانی المحبوب الصمدانی مجدد الالف الثانی سمی رسول الله

الاعلی بالاسم الذی بشر به عیسٰی علٰی نبینا وعلیه وٰاله کل الصلوات العلٰی به نهج و

ترتیبیکه حضرت قطب الاقطاب شیخ الشیوخ والشباب برهان الاولیاء مستند الاصفیاء

غیاث الاتقیاء مفخر العرفاء القیوم الحقانی المعصوم الربانی الذی ارتحل من هذه

الدار الفانی کاسمه المبارک معصوماً شیخی وامامی قدسنا الله تعالٰی بسره السامی

بتسلیک طلاب فیض بخش عالم و عالمیان بوده اند در مکتوبات قدسی سمات حضرت

مجدد الف ثانی رضی الله تعالٰی عنه و حضرت پیر دستگیر قطب الانام شیخی و امامی

قدسنا الله بسره السامی مرتبه بعد مرتبه مذکور نیست و بیان ترتیب این مراتب

درانجا ملحوظ نه بخاطر این فدوی ریخت که رساله مبدأ و معاد و دفاتر ستّه مکاتیب

حضرت مجدد الف ثانی و حضرت ایشان را رضی الله تعالٰی عنهما در نظر داشته

این لآلی منثوره را منتظم سازد و مراتب سلوک و تسلیک خاصه حضرات را مرتب در

سلک تحریر کشد شعر فالدر یزداد حسناً وهو منتظم ٭ ولیس ینقص قدراً

غیر منتظم ٭ الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین مقتبساً لانوار النیرین

فشرعت فیه بعون الله سبحانه فی الحادی والعشرین من شوال سنة الف و

ثمانین من الهجرة المبارکة النبویة علٰی صاحبها الصلٰوة والسلام والتحیة و

اتممت تالیفه فی تاسع ذی القعدة من العام المذکور بتمامه مع وقوع التعطیل

فی البین ایاماً و بعد از اتمام بعض خصائص در خاتمه ذکر یافته فجاء بحمد الله

تعالٰی بحیث یروق العقلاء وما سبق به اذهان الاذکیاء و باوجود آنکه بعضی یاران

---

۵۱ کما قال الله تعالٰی ومبشراً برسول یأتی من بعدی اسمه احمد ۱۲ ۵۲ ای از تصانیف حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی ست ۱۲ ۵۳ قوله دفاتر ستّه یعنی شش دفتر سه مجددیه و سه معصومیه ۱۲ ۵۴ قوله فالدر الخ یعنی حسن مروارید زیاده گردد در حالیکه برشته کشیده شود و هم قدرش کم نگردد در حالیکه در رشته منسلک نباشد ۱۲ ۵۵ اسم فاعل ست از انتظام که بمعنی راست شدن و در سلک کشیده شدن است ۱۲ ۵۶ قوله نیرین یعنی آفتاب و ماهتاب مراد هر دو حضرات اند قدس سرهما ۱۲ مصححه سلمه الله تعالٰی

یعنی العروة الوثقٰی خواجه محمد معصوم قدس سره ۱۲

بجدّ بوده‌اند که حاصلِ مکاتیبِ گرامی را در عبارتِ خود اندراج نموده بطریقِ موجز
مرتّب ساخته آید این فقیر التزام کرده که عباراتِ اصل را بعینها تبرّکاً ایراد نماید مگر
در بعضے مواضع که بجهت بعضے حِکَم به تغییرِ یسیر آورده و آن هم بعد از دریافتِ اجازت
از روحِ پرفتوح حضرتِ مجدِّد الفِ ثانی و مشاهدهٔ رضائے آن حضرت درین معانی
و هر نکته را به تفحّص و تصفّح از مواقعِ متفرّقه التقاط[51] نموده و در هر مقام بذکرِ ضروریات
سبیلِ ایجاز پیموده و مَعَ ذٰلِکَ این رساله مشتمل ست بر فوائدِ عظیمه و نکاتِ فخیمه و تحقیقاتِ
غریبه و تدقیقاتِ عجیبه و ترتیبِ لائق و ترکیبِ فائق و در آغازِ هر مرتبه بجائے باب
لفظِ هدایت آورده و بواسطهٔ ذکرِ بعضے لوازم و متعلّقاتِ آن مرتبه لفظِ فائده بجائے
فصل اختیار نموده بر بیست هدایت و یک خاتمه و یک مسکة[52] الختام[53] مرتّب کرده و ازین
جهت این رساله را به کنز الهدایات فی کشف البدایات والنهایات مسمّیٰ ساخته
و در اثنائے تالیف بارها خوشوقتیِ حضرتِ مجدِّد الفِ ثانی و حضرتِ ایشان رضی
الله تعالیٰ عنهما در بابِ این تالیف پرتو انداخته و اتّحادِ خاص بجنابِ آنحضرت و
نسبتے خاص در خود یافته و توفیق و امداد از انجناب معلوم ساخته و بعد از اتمام بزیارت
حضرت مجدِّد الفِ ثانی رضی الله تعالیٰ عنه در منام مشرّف گردیده و ازین جهت
امیدِ قبول و عنایت بهم رسیده و مصداقِ این قبول و عنایت را قبولِ حضرت[54]
مخدوم زادهٔ ارشاد و سیاده صاحب الاسرار العلیّه قاسم الانوار السنیّه مرکزِ دائرهٔ
افاضت و هدایت بحرِ موّاج عقل و درایت للمؤلّف ۵ سراپا ظاهرش روح ست و

بعینه — بتغییر — کرده بست

۵۱ یعنی بر چیده و اخذ نموده ۱۲ ۵۲ قوله مسکه بضم اول و سکون دوم بقیه از هر چیزے یعنی چنانکه بعد از اتمام ختم میکنند پس از اتمام رساله ختم او بعبارت کرده شد که گویا مسکه اند ۱۲ ۵۳ قوله ختام بکسره گِلے و موے و لک وغیره که بدان مهر کنند ۱۲ ۵۴ یعنی فرزند پنجم حضرت خواجه محمد معصوم قدس سره حضرت خواجه سیف الدین که تحصیل علوم متداوله نموده اند و از والد ماجد خود استفادهٔ جمیع کمالات نموده باقصائے مراتب قرب رسیده و عالمے از و فیضیاب گردیده۔ وفات ایشان در سنه هزار و نود و پنج ست ۵ زہے نام او رفعت افزائے دین • مرکز دلبستگی اندائے دین • زہے آفتاب سپهر جلال • مرکز ظلمت

جان ست + بپرس از باطنش کان بے نشان ست + زبان در شرحِ وصفِ او بود لال + قلم در ذکر مدحش بے زبان ست + عنایاتے که دارد در حقِ من + بسر ہر موئے من در شکر آن ست + لَازَالَ کَاسْمِہِ الْمُبَارَکِ سَیْفًا عَلٰی اَعْدَآءِ الدِّیْنِ وَیَرْحَمُ اللّٰهُ عَبْدًا قَالَ اٰمِیْن + میداند و بزبانِ آرزو بیان کریمہ ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَآءُ میخواند مصرعہ باکریمان کارہا دشوار نیست + وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ خُتِمَ بِهِ الرِّسَالَةُ وَفِیْ کُلِّ اَمْرٍ اِلَیْهِ الْحَوَالَةُ وَعَلٰی جَمِیْعِ الْاَنْبِیَآءِ وَالْمُرْسَلِیْنَ وَعَلٰی اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهِمْ اَجْمَعِیْنَ وَعَلَی الْمَلٰٓئِکَةِ الْمُقَرَّبِیْنَ وَعَلٰی جَمِیْعِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِیْنَ وَالْمُسْلِمَاتِ اٰمِیْن

ہدایتِ اوّل

در آنچه دانستن آن مرشد و مسترشد را ناگزیر ست فائده (۱) فِی الْمَبْدَاِ وَالْمَعَادِ چون طالبے پیش شیخے بیاید باید که شیخ او را اول استخاره فرماید از سه استخاره تا هفت استخاره تکرار نماید بعد از استخارہا اگر تذبذبے در طالب پیدا نشد شروع در کارِ او نماید + فائده (۲) اقبالِ قلبِ شیخ کاملِ مکمل نیز قائم مقامِ استخاره است و انضمامِ او با استخاره نورٌ علیٰ نورٍ ست + فائده (۳) فِی الْمَبْدَاِ وَالْمَعَادِ اوّل او را طریقِ توبه تعلیم دهد و در حصولِ توبه بقدرِ اجمال اکتفا نماید و تفصیل آن را بمرورِ ایام حواله نماید که همم درین اوان قاصر اند و تکلیفِ تفصیل مدتے تطلبد و فتورے در طلبِ او رود بعد ازان طریقِ مناسبِ استعداد و ذکرِ مطابقِ حالِ طالب تلقین نماید و توجه بکارِ او دارد

ف۱ یعنی مصداق این قبول و عنایت قبول مخدوم زاده را میداند ۱۲ ف۲ یعنی ابتداءً دو رکعت نماز نفل دعاے ماثوره اللهم انی استخیرک الخ بخواند و سه بار تکرار نماید و بوقت ضرورت صرف دعاے ماثوره هم کافی ست چنانچه معمول بعض مشائخ بوده است ۱۲ ف۳ یعنی اگر تردد بے نسبت آن شیخ دران طالب پیدا نشد بلکه اطمینان بحصول پیوست پس آن شیخ شروع در کار آن طالب نماید ۱۲ ف۴ زیراکه رسیدن بمقامات ولایت بدون حصول مقامات عشره مشهوره که اول شان توبه است و آخر شان رضا متصور نیست ۱۲ المصححه سلمه الله تعالی

وآداب وشرائط را و با و بیان سازد و در متابعت کتاب و سنت ترغیب فرماید
و وصول مطلوب بے متابعت محال داناند و اعلام نماید که کشوف و وقائع را که سر
موئے مخالفت بکتاب و سنت داشته باشد اعتبار نکند. فائدہ (۱۴) من مکاتیب
شیخی و امامی قدسنا اللہ بسرہ السامی باید دانست که حضرت مجدد الف
ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنه هر چند در بعضے رسائل خود نوشته اند که شیخ مرید را
طریق ذکر مناسب حال و استعداد او تلقین نماید لیکن طریق آنحضرت بالآخر تقدیم
تعلیم اسم ذات بود جمیع طلاب را الا ما شاء اللہ و وجهش آن تواند بود که آنچه
سابق نوشته اند در اوائل حال آنحضرت در وقتے که سیر آنحضرت در اطوار ولایت
بوده باشد که ولایت مربوط بجذبه است و سلوک در تسلیک آن رعایت حال مرید و
تعلیم ذکر طریق که مناسب استعداد او باشد از برائے تسهیل سلوک بروے لابدست مثلاً اگر طریقه
استعداد او مناسب جذبه باشد طریق مناسب جذبه تعلیم توان کرد تا اختلال در سلوک
او راه نیابد و هرگاه آنحضرت رضی اللہ تعالیٰ عنه از اطوار ولایت بکمالات نبوت
بوراثت عروج فرموده از دائره جذبه و سلوک بر آمد که کمالات نبوت

۵۱ بقیہ عبارت مبدا و معاد را اتماماً للفائدہ نقل کردہ میشود۔ و تصحیح عقاید بمقتضائے آرائے اہل سنت و جماعت نصیحت نماید و تعلیم احکام فقہیہ ضروریہ و عمل بموجب آن علم تاکید فرماید که طیران درین راہ بے این دو جناح اعتقادی و عملی میسر نیست و تاکید نماید که در لقمہ محرم و مشتبہ احتیاط را نیک مرعی دارند و ہر چہ یابد نخورد و از ہر جا که یابد تناول ننماید تا فتوائے شریعت غرا درین باب درست نمی‌شد۔ انتہی۔ بدانکہ حضرت امام ربانی در مکتوب صد و ہفتاد و یکم از جلد اول سیفرمایند۔ نیک تاکید نمایند که طمعے در مال مرید و توقعے در منافع دنیوی او پیدا نشود که مانع رشد مرید ست و باعث خرابی پیر چہ در انجا بہ دین ناقص مے طلبند الا للہ الدین الخالص شد کرا در آنحضرت بہیچ وجہ گنجایش نیست و حضرت امام شعرانی فرمودہ اند ان الشیخ اذا علم من مرید انہ صادق یری ان جمیع ما فی یدہ انما وصل الیہ ببرکۃ استاذہ وانہ ھو وعیالہ انما یاکلون من ذالک الاستاذ فلا حرج علے الشیخ حینئذ فی الاکل من طعام ذلک المرید ۱۲ ۵۲ یعنی از مکتوب ہفتاد و ہشتم از جلد ثانی که بنام بدر الدین صدور یافتہ در کیفیت توجہ بطلاب و توجہ از برائے دفع امراض ۱۲ ۵۳ قولہ باید دانست که حضرت مجدد الف ثانی الخ باید دانست که اصل این عبارت در مکاتیب معصومیہ عربی ست شاید که مصنف کنز الہدایات ترجمہ نمودہ در آوردہ باشد چنانچہ در بعضے نسخ کنز الہدایات موجود ست و تسہیلا للطلاب اینجا برہمین اکتفا رفتہ واللہ اعلم وعلمہ اتم ۱۲ ۵۴ و جذبہ و سلوک ہر دو رکن اند مر ولایت را که ولایت بدون این ہر دو ہرگز متحقق نمے گردد ۱۲ ۵۵ یعنی رعایت حال مرید بر شیخ لازم ست ۱۲

المصحح سلمہ اللہ تعالیٰ

مربوط بانہایت[۱] وترقی سالک درین موطن بمجرد صحبت شیخ و محبت و رعایت آداب اوست باتباع شریعت علیّہ وسنّت سنیہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ وتعلیم ذکر درین ہنگام ازبرائے تسلیۂ طالب ست ذکر اگرچہ فی نفسہٖ مفید ست لیکن مدار وصول نیست[۲] **فائدہ (۵)** من مکاتیب[۳] المحبوب الصمدانی حضرت مجدد الالف الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بدانکہ طریقے کہ اقرب ست واسبق واوفق واوثق واسلم واحکم واصدق واولیٰ واعلیٰ واجل وارفع واکمل واجمل طریقۂ علیہ نقشبندیہ ست قدس اللہ تعالیٰ ارواح اہالیہا واسرار موالیہا این ہمہ بزرگی این طریق و علو شان این بزرگواران بواسطۂ التزام متابعت سنت سنیہ است علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ واجتناب از بدعت نامرضیہ ایشان‌اند کہ در رنگ اصحاب کرام علیہم الرضوان من الملک المنان نہایت کار در بدایت شان مندرج گشتہ وحضور وآگاہی ایشان دوام پیدا کردہ وبعد از وصول بدرجۂ کمال فوق آگاہی ہائے دیگران شدہ **فائدہ (۶)** من مکاتیب[۴] المحبوب الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ پرسیدہ بودند کہ بعضے از رجال ونساء مے آیند وطریقہ را التماس مینمایند واز اکل ولبس وشرب کہ بر انوا حاصل میگردد پرہیز نمے کنند ومیگویند کہ ما بحیلۂ شرعی آراستہ میسازیم آمر بگفتن طریقہ درحق آنہا ہست یانہ طریقہ را با ایشان بگویند وترغیب باجتناب محرم نمایند شاید بہ برکت طریقہ ازان اشتباہ برآیند **فائدہ (۷)** من مکاتیب[۵] المحبوب الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ نوشتہ بودند کہ بعضے

۱؎ بلکہ فوق اینہاست ۱۲ ۲؎ بلکہ مدار وصول بر صحبت ست وفانی شدن در شیخ کہ باو صحبت دارد کما کان فی الصدر الاول اذ الصحابۃ والتابعین بمجرد الصحبۃ کانوا یصلون الی کمالات لاتحصے ۱۲ ۳؎ یعنی مکتوب دو صد ونودم از جلد اول کہ بنام ملا محمد ہاشم صدور یافتہ ۱۲ ۴؎ یعنی مکتوب ہفتاد وہفتم از جلد ثانی کہ بنام ملا حسن برکی صدور یافتہ ۱۲ ۵؎ یعنی مکتوب دو صد وپنجاہ وششم از جلد اول کہ بمیان شیخ بدیع الدین صدور یافتہ ۱۲

عورات طلب مشغولی مینمایند اگر محارم اند چه مانع ست والا در پرده نشینند و طریقه
را اخذ نمایند **فائده** (۸) من مکاتیب شیخی و امامی قدسنا الله تعالی بسره
السامی مسترشدان را بوظائف طاعات و اذکار سرگرم دارند و باتیان خدمات و
رعایت آداب ترغیب کنند و معطل نگذارند امید که از نسبت خاص بزرگان بهره یابند
مقصود حصول نسبت ست علم بآن امر دیگرست اگر بدهند فبها و نعم والا غم نیست
نسبت چون بتأنی و تعب حاصل شود قدر و عزت دارد و آنچه بسهولت و زودی بدست
آید چندان قدر و عزت ندارد و اگر کسے استعجال نماید بوالهوس ست طالب نیست و قابل
صحبت نه مردم در طلب دنیائے دنیه چه رنجهاست که نمے کشند طلب حق جل و علا
احق بآن ست بزرگان درین طلب ریاضتها کشیده اند و عمرها گذرانیده **بیت**
اوحدی شصت سال سختی دید + تا شبے روئے نیکبختی دید + **فائده** (۹) من مکاتیب
المحبوب الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی الله تعالی عنه باید دانست که بطور تاثیر

تاثیر

---

۵۱ یعنی طلب اخذ طریقه و توجه ۱۲ ۵۲ یعنی آن زنان اگر از محارم شما اند که نکاح فیما بین روا نیست از تعلیم طریقه بایشان بے حجاب در شریعت هیچ منع نیست و اگر از محارم شما نیستند بلکه از اجانب که خلوت بآنها روا نبود و نکاح فیما بین جائز باشد پس اینچنین عورات در پرده نشینند و طریقه اخذ نمایند ۱۲ ۵۳ یعنی مکتوب صد و نست و دوم از جلد اول که بنام مولانا محمد صدیق پشوری صدور یافته ۵۴ چه شنیده باشند که هیچ بے ادبے بخدا نرسیده است جل و علا + از خدا جوئیم توفیق ادب + بے ادب محروم ماند از لطف رب ۱۲ در عدم رعایت آداب بلا ضرر غالب ست و آداب ضروریه این راه در مکتوب دو صد و نود و دوم از جلد اول مکتوبات حضرت مجدد رحمة الله علیه مرقوم ست آنجا که فرموده اند بدانکه طالب را باید که روئے دل خود را از جمیع جهات گردانیده متوجه پیر خود سازد و با وجود پیر بے اذن او بنوافل و اذکار نپردازد و در حضور او بغیر او التفات ننماید و بکلیت خود متوجه او نشیند حتی که بذکر هم مشغول نشود مگر آنکه او امر کند و غیر از نماز فرض و سنت در حضور او ادا نکند الخ ۱۲ ۵۵ فنا قلبی که در طریقه ما بعضے طلاب را دست میدهد در رنگ آنست کسے را چشم بربندند و یکایک بمنزل رسانند در راه چندین سال بطرفة العین قطع نمایند ۱۲ ۵۶ یعنی مکتوب صد و چهل و پنجم از جلد اول که بملا عبدالرحمن مفتی صدور یافته ۱۲ ۵۷ برائے تتمیم این فائده عبارت متقدمه مکتوب شریف نوشته میشود جمعے باشند از طلاب این طریقه علیه که با آنکه ابتدائے سیر ایشان از عالم امرست بسرعت متاثر نشوند و التذاذ و حلاوت که مقدمه جذبه است بزودی پیدا نکنند و جهتش آن ست که عالم امر در ایشان نسبت بعالم خلق ضعیف افتاده است و بهمین ضعف سد راه سرعت تاثیر و تاثر شده و این بطور تاثیر تا زمانے متحقق ست که عالم امر در ایشان بر عالم خلق قوت پیدا کند و امر منعکس گردد علاج این ضعف مناسب این طریقه علیه تصرف تام مرشد صاحب نسبت ست بتصرف تام را علاجے که مناسب طریق دیگران ست تقدیم تزکیه نفس ست در ریاضات و مجاهدات شاقه که موافق شریعت واقع شوند علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ۱۲ مولانا ابو السعد احمد خان سلمه الرحمن - لمصححه سلمه الله تعالی ۵۸ یعنی درنگی و تاخر در اثر قبول کردن از طالب علامت نقصان استعداد طالب نیست ۱۲ لمصححه سلمه الله تعالی

علامتِ نقصانِ استعداد نیست گروہے باشند تام الاستعداد که باین بلا مبتلا گردند
فائده (۱۰) [ف۱] مِنْ مَکَاتِیْبِ شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللهُ تَعَالٰی بِسِرِّهِ السَّامِیْ
شکایتے از بوالهوسی و عدم استقامتِ طالبان نموده بودند و اظهارِ افسردگی از تلقین
آنها کرده مخدوما اکثرِ طالبانِ این زمان همین حال دارند طالبِ صادق کم ست لیکن بعد
از استخارهٔ خود و بعد از استخارهٔ او و بعد از حصولِ انشراح طریقه را باید گفت بعد از ان
اگر بے استقامتی و برگشتگی در کسے ظاهر شود گو شده باشد ضرر اوست فائده (۱۱)
[ف۲] مِنْ مَکَاتِیْبِ شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللهُ تَعَالٰی بِسِرِّهِ السَّامِیْ پیر را باید که خود را در نظرِ
مریدان متجمل [ف۳] دارد و دروازهٔ اختلاط با آنها مفتوح نسازد تا مهابتِ او در دلِ ایشان
نشیند و جا گیرد و باعثِ عقیدت و ادب گردد و موجبِ ترقیات شود فائده (۱۲)
[ف۴] مِنْ مَکَاتِیْبِ شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللهُ بِسِرِّهِ السَّامِیْ نوشته بودند که حسبِ الحکم
هنگامهٔ طلبه را یک قسمے سرگرم میداشت و هیچ احدے بے تاثیر نمیماند حتے که
اکثرِ شان در اول توجه متاثر میشدند حَمْدًا لِلّٰهِ سُبْحَانَهٗ عَلٰی ذٰلِكَ شکرِ این نعمتِ
عظمٰی بجا آرند و از عجب و پندار ترسان باشند و معترف بقصور بوند و از توجهات بطلبه
و تفقدِ احوالِ آنها بتساهل نگذارند که از اعاظمِ عبادات ست و بعد از فراغ ازین امر ادائے
حقِ آن بقدرِ طاقت بطاعاتِ دیگر مثلِ درس و اذکار بپردازند اِنَّ [ف۵] اَحَبَّ عِبَادِ اللهِ
اِلَی اللهِ مَنْ حَبَّبَ اللهَ اِلٰی عِبَادِهٖ شنیده باشند فائده (۱۳) عبدِ ضعیف [ف۶] گوید
رَحِمَهُ اللهُ تَعَالٰی که چون فقیر در سفرِ اول بدار الارشاد سرهند رسید شرفِ قدمبوسی

ف۱ یعنی مکتوب صد و هژدهم از جلد اول که بمولانا محمد صدیق پشاوری صدور یافته ۱۲ ف۲ یعنی مکتوب سیزدهم از جلد ثانی بدانکه مؤلف رحمه الله تعالی درینجا حاصلِ مضمون را بعبارتِ خود تعبیر نموده آورده است ۱۲ مولانا ابوالسعد احمد خان ف۳ تجمل شان و شکوه و جمال و آرایش خوبه نمودن ۱۲ غیاث ف۴ یعنی مکتوب صد و هژدهم از جلد اول ۱۲ مولانا ابوالسعد احمد خان ف۵ یعنی بدرستیکه دوست ترین بندگانِ خدا بسوئے خدا کسے ست که دوست گرداند خدا را بسوئے بندگان و ۱۲ ف۶ یعنی مؤلف این رساله ملا محمد باقر لاهوری ۱۲

حضرت پیر دستگیر شیخنا و امامنا رضی اللہ تعالیٰ عنہ دریافت از فقیر استفسار فرمودند کہ بتعلیم و تعلّم تقیّد داری فقیر عرض نمود کہ از زمانِ تقیّد[۱] بشغلِ باطن تقیّد علمِ ظاہر آنقدر نماندہ است باز در سفرِ ثانی در وقتِ خلوت اعادہ استفسارِ مذکور فرمودند این کمینہ بعرض رسانید کہ در ہنگام استغراق مطالعہ علمِ ظاہر توجہ باآنجناب مقدس نمے ماند و جمع نتواند شد فرمودند بیحساب[۲] میگوئید تقیّد علمِ ظاہر مُمِدِ نسبتِ ماست از آن زمان این فقیر را توفیق دیگر بہم رسید و الحمد للہ سبحانہ علیٰ ذلک **فائدہ** (۱۴) مِن مکاتیبِ شیخی و امامی قدّسنا اللہ بِسِرِّہِ السّامی از تقیّد بحلقہ صبح و پیشین و طریقہ توجہ بیاران بعد مغرب و گرمی مجلس و تاثیرِ توجہات و ظہورِ آثار و ترقیاتِ عظیمہ بران نوشتہ بودند مسرّت بر مسرت افزود اللّٰہمّ اکثرِ اخواننا فی الدّین باید کہ درین امرِ جلیل القدر بیش از بیش تقیّد ورزند و در تصحیح نیت بجان بکوشند و ہموارہ ملتجی و متضرع بوند **فائدہ** (۱۵) مِن مکاتیبِ شیخی و امامی قدّسنا اللہ تعالیٰ بِسِرِّہِ السّامی در طریقہ ما مدارِ وصول بدرجہ کمال مربوط برابطہ محبّت ست شیخ مقتدا طالبِ صادق از راہِ محبّتے کہ بشیخ دارد اخذِ فیوض و برکات از باطنِ او مینماید و بمناسبتِ معنویہ ساعۃً فساعۃً برنگِ اومے برآید گفتہ اند فنا فی الشیخ مقدمہ فنائے حقیقی ست ذکرِ تنہا بے رابطہ مسطورہ و بے فنا فی الشیخ موصل نیست ذکر ہر چند از اسبابِ وصول ست لیکن غالباً مشروط برابطہ محبّت و فنا در شیخ ست آرے این رابطہ تنہا با رعایتِ آدابِ صحبت و توجہ و التفاتِ شیخ بے التزامِ طریقِ ذکر موصل ست و در سلوک و تسلیک

---

[۱] بدانکہ در دو نسخہ خطیہ کہ نزد ما موجود اند لفظ (میگوئید) بصیغہ خطاب مرقوم ست و مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالیٰ بلفظ (میگویند) بصیغہ غائب فرمودہ و معنیش چنین گفتہ یعنے بسیارے گویند ہذا واللہ اعلم و علمہ اتم ۱۲ [۲] یعنی مکتوب صد و سی و سیوم از جلد ثالث ۱۲ مولانا ابو السعد [۳] یعنی مکتوب ہفتاد و ہشتم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد [۴] سایہ رہبر بہ است از ذکر حق . سایہ رہبر اشارت بطریقہ رابطہ کردہ اند کہ عبارت از حفظ صورت شیخ ست بطورے کہ درین طریق معہود ست یعنی طریقہ رابطہ طالب مبتدی را سود مند تر ست از ذکر ۱۲

وشنا شغل
نمیتواند جمع شد
اکثر
محبت فیوضات
ساعت فساعت

۴ و چند روز ذکر [illegible] فضل دارد ۱۲ مکتوبات معصومیہ

بطریق

اختیاری کہ بطریقِ دیگر وابستہ است مدارِ کار بر وظائفِ اَوراد و اذکار ست و بنیاد
معاملہ بر ریاضات و از تعینات و بہ پیرِ طریقت باین مثابہ رجوع نیست و درین طریق
کہ طریقِ صحابۂ کرام ست علیہم الرضوان اِفادہ و استفادہ انعکاسی ست صحبتِ شیخ
مقتدا بارعایتِ آداب کافی ست و وظائفِ اذکار و طاعات نیز از ممدات و معاونات
ست صحبتِ خیر البشر علیہ و علیٰ آلہ الصلوات الزاکیات و التسلیمات و التحیات
النامیات در حصولِ کمالات بشرطِ ایمان و تسلیم و انقیاد کافی بود لہذا راہِ وصول درین
طریق اقرب گشتہ است و در اخذِ فیوض و برکات از شیخِ کامل و مکمل کہول و صبیان و
شیوخ و احیا و اموات برابر اند ریاضت درین طریقِ عالی کہ متضمن اندراج نہایت ست
در بدایت اتباعِ سنتِ سنیہ است و اجتناب از بدعتِ نامرضیہ **فائدہ** (۱۶) فی
المبدأ و المعاد گاہ باشد کہ کاملے ناقصے را اجازتِ تعلیمِ طریقت میکند و در ضمنِ اجتماعِ
مریدان کارِ آن ناقص باتمام میرسد حضرت خواجہ نقشبند رح مولانا یعقوب چرخی علیہ
الرحمۃ را پیش از وصول بدرجۂ کمال اجازتِ تعلیمِ طریقت فرمودہ بودند و گفتہ بودند کہ
اے یعقوب آنچہ از من بتو رسیدہ است بمردم برسان و کارِ مولانا بعد ازان در خدمتِ
خواجہ علاء الدین عطار قدس سرہ سرانجام یافت لہذا خدمتِ مولانا عبد الرحمن جامی در
نفحات مولانا را اول از مریدانِ خواجہ علاء الدین عطار مے شمرد و ثانیاً بخواجہ نقشبند
نسبت میکند باید دانست کہ نقص ہر چند منافی اجازت ست اما چون کامل و مکمل
ناقص را نائبِ خود میسازد و دست او را دستِ خود میداند ضررِ نقص تعدی نمینماید

۱ه یعنی چلہا کشیدن و محنتہا برداشتن ۱۲ ۲ه چنانکہ مؤلف رحمہ اللہ تعالیٰ درینجا فی الجملہ التقاط نمودہ ست ۱۲ مولانا ابو السعد
۳ه خواجہ احرار قدس سرہ فرمودہ است اگر پرسند کہ معتقد درویشان خانوادہ حضرت خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم
چیست بگو اعتقاد اہل سنت و جماعت و دوام عبودیت کہ بے اداے عبادات متصور نیست ۱۲ المصحح سلمہ اللہ

وَاللّٰہُ سُبْحَانَہٗ اَعْلَمُ بِحَقَائِقِ الْاُمُوْرِ کُلِّہَا **فائدہ** (۱۷) مِنْ مَکَاتِیْبِ الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِیْ مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِیْ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ وطریقِ ما طریقِ دعوتِ اسما نیست اکابرِ این طریقہ اصلاً کہ درمتابعت این اسما اختیار نمودہ اند از نسبتِ این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست زیرا کہ نہایتِ دیگران در بدایتِ ایشان مندرج ست **فائدہ** (۱۸) عبدِ ضعیف گوید عُفِیَ عَنْہُ از حضرتِ پیرِ دستگیر منقول ست کہ درین طریق ختمِ خواجہائے بزرگواران قَدَّسَ اللّٰہُ اَسْرَارَہُمْ درباب حصولِ مرادات کارِ دعوتِ اسما میکند کہ در طرق دیگر ست **فائدہ** (۱۹) فِی الْمَبْدَأِ وَالْمَعَادِ باید دانست کہ اعتقادِ مرید بافضلیتِ پیر و اکملیتِ او از ثمراتِ محبت ست و از نتائجِ مناسبت کہ سببِ افادہ و استفادہ است اما باید کہ پیر را بر جماعت کہ فضلِ آنہا در شرعِ شریف مقرر شدہ است فضل ندہد کہ موجبِ افراط ست در محبت و آن مذموم ست شیعہ را خرابی از افراطِ محبتِ اہل بیت آمدہ و نصاریٰ را از افراطِ محبتِ حضرتِ عیسیٰ عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ ابن اللہ خواندند و در خسارتِ ابدی ماندہ اند لیکن اگر بر ماسوائے آنہا فضل دہد مجوز ست بلکہ در طریقت واجب و این فضل دادن نہ باختیارِ مرید ست بلکہ اگر مرید مستعد ست بے اختیار درو این اعتقاد پیدا میگردد و بوسیلۂ آن کمالاتِ پیر را اکتساب میفرماید و اگر این فضل دادن او باختیار باشد و بہ تکلف پیدا کند مجوز نباشد و نتیجہ نہ بخشد +

(Interlinear glosses: تعریف — اسبت ۱۲ — فرقہ — بعد ۱۲ — زیان — رسمی — بسبب خدا — جائز ۱۲)

(Margin: طریقہ — آنہا نہ بدہد — باختیار مرید)

¹ یعنی مکتوب دو صد و دوم از جلد اول منتقط ست ۱۲ مولانا ابو السعد ² تو از نسبت این بزرگواران تا آخر در مکتوب صد و چہل و دوم از جلد اول بعینہ موجود ست ۱۲ مولانا ابو السعد ³ ترتیب ختم خواجگان این ست بہر نیتے و مقصدے کہ خوانند باید کہ دست بردا شتہ سورۂ فاتحہ یکبار بخوانند بعد ازان سورۂ فاتحہ با بسم اللہ ہفت بار بعد ازان درود صد بار بعد ازان الم نشرح با بسم اللہ ہفتاد و نہ بار بعد ازان سورۂ اخلاص با بسم اللہ ہزار و یک بار بعد ازان سورۂ فاتحہ با بسم اللہ ہفت بار بعدہ درود صد بار بعد ازان فاتحہ خواندہ ثواب این ختم بارواح حضرات بزرگواران کہ این ختم بایشان منسوب ست باید گزرانید زیرا کہ در تعیین اسامی این اکابر اختلاف ست بعد ازان از جناب خدا عز و جل حصول مطالب بتوسل این بزرگواران باید خواست و تا سر انجام مقصد مداومت باید نمود و انہ میسر لکل عسیر یک کس تنہا بخواند یا زیادہ ہر قدر کہ باشد بر سبیل تقسیم اما رعایت وتر اولی ست کہ اللہ وتر یحب الوتر۔ واللہ الناصر المعین ۱۲ مولانا ابو السعد از مقامات مظہری نقل فرمودہ اند ۱۲ ⁴ یعنی از حد در گذشتن ۱۲ مصححہ سلمہ اللہ تعالیٰ عن آفات الدارین

ہدایتِ دوم متضمن بر شش فائدہ ۱۲

در بیان ذکر قلبی اسم ذات **فائدہ (۱)** مِن مکاتیبِ[1] شیخی و امامی قدّسنا اللہ تعالیٰ بسرّہ السامی استماع فرمایند کہ شغلِ باطنی در طریقۂ ما اقسام ست قسم اول ذکر اسم ذات ست و طریق این ذکر آنست کہ طالب باید کہ زبانِ خود را بکام بچسپاند و بجمیع[2] ہمت متوجہ قلبِ صنوبری کہ در پہلوے چپ واقع ست گردد و این قلبِ صنوبری[3] آشیانۂ قلبِ حقیقی ست کہ از عالم امر ست و آنرا حقیقت جامعہ نیز گویند و لفظِ مبارکِ اللہ را در دل بطریق خطرہ بگذراند و بزبانِ دل این لفظِ خطیر بگوید بے آنکہ صورتِ دل را تصور کند و نفس را بند نکند و در ذکر گفتن ہیچگونہ آنرا دخل ندہد نفس بطورِ خود مے آمدہ باشد و از لفظِ مبارکِ اللہ ذاتِ بیچون خواہد و ہیچ صفت بآن ملاحظہ نماید تا از ذروہ[4] ذات بحضیضِ صفات فرود نیاید و از تنزیہ بہ تشبیہ نگراید باید دانست کہ ہمچنانکہ قلب تعلق بجانبِ دست چپ دارد چنانکہ بالا گذشت روح بدستِ راست تعلق دارد و آن نیز محلِ ذکر ست و میانِ سینہ کہ مقامِ سر و خفی و اخفیٰ ست آن نیز محلِ ذکر ست و جاے نفس و حواسِ باطنہ دماغ ست آنہم مقامِ ذکر ست و چون ذکر غالب مے آید تمام بدن را در میگیرد و ہر جزوِ بدن در رنگِ دل ذاکر میگردد و آنرا سلطان الذکر میگویند طالب باید چندان مداومت بذکر نماید کہ ذکر و حضور ملکۂ دل شود و صفتِ لازمۂ آن گردد چنانچہ سمع[5] صفتِ سامعہ و بصر صفتِ باصرہ چنانچہ اگر بہ تکلف ذکر و حضور را از دل دور کند دور نشود **فائدہ (۲)**

ف۱ یعنی مکتوب صد و سیزدہم و نیز مکتوب صد و چہاردہم از جلد ثانی ۱۲ مولانا ابوالسعد ف۲ قولہ بجمع ہمت گفتہ اند کہ جمع ہمت آن باشد کہ او را بجز خدا تعالیٰ در دل چیزے نبود یعنی دل را از ہمہ چیز خالی کند بجز حق ۱۲ ف۳ صنوبر یار ناز و سرو را نیز گویند و ہمان درخت ناز را نیز خوانند کہ قد شاہدان را بآن تشبیہ دہند ۱۲ ف۴ یعنی از بلندی ذات بحت بپستی صفات نزول نماید و از تنزیہ صرف بہ تشبیہ نگراید ۱۲ ف۵ یعنی چنانچہ شنیدن صفت لازمہ قوت شنوائی ست ازان منفک نمیتوان شد و ہمچنین دیدن صفۃ لازمہ قوۃ بینائی ست ازان انفکاک نپذیرد ۱۲ المصحح سلّمہ اللہ تعالیٰ

بجمع

خطور یعنی گزشتن اندیشہ بدل ۱۲

چنانچہ

میشود

من مکاتیب شیخی و امامی قدس سنا اللہ تعالی بسرہ السامی نوشتہ بودند کہ سلطان الذکر تا حال از کتب دیدہ و شنیدہ نشدہ و ما سلطان الذکر در طریقہ ما زبان زد و مشہور و شائع ست و ما از پیران خود شنیدہ آمدہ ایم مخترع ما نیست ہر چہ ہست از بزرگان ست خدمت شیخ عبد القدوس گنگوہی کہ از اکابر مشائخ ہند بودند قریب بزمان حضرت خواجہ احرار قدس سرہما در آخر عمر استغراق و بیخودی بر ایشان غالب شد در اوقات نماز باواز بلند بیدار می ساختند سر آن از ایشان پرسیدند فرمودند کہ دل را بذکر بسیار کوفتم سلطان ذکر ہر زمان غالب می آید مرا از من می رباید **فائدہ (۳)** من مکاتیب شیخی و امامی قدس سنا اللہ تعالی بسرہ السامی اگر از ذکر قلبی حرکت و جنبش دل خواستہ آید پس دوام آن ہیچ در کار نیست نہ در حالت فنا و نہ در حالت غیر فنا و آنچہ دوام پذیرد و ناگزیر ست توجہ و حضور قلبی ست حرکت باشد یا نہ **فائدہ (۴)** من مکاتیب شیخی و امامی قدس سنا اللہ تعالی بسرہ السامی حضرت شیخ الشیوخ رحمۃ اللہ علیہ در عوارف بعد از ذکر خوارق و کرامات می نویسد کہ مرتبہ این ہمہ خوارق و کرامات فروتر ست از مرتبہ تجوہر قلب بذکر و وجود ذکر ذات **فائدہ (۵)** من مکاتیب شیخی و امامی قدس سنا اللہ تعالی بسرہ السامی این راہ کہ ما در صدد قطع آنیم ہمگی ہفت گام ست دو از

---

۵۱ یعنی مکتوب دو صد و سی و یکم از جلد ثالث کہ بنام مرزا اللطیف بخاری ست آنجا کہ فرمودند کہ نوشتہ بودند کہ در ذرے از حقائق و معارف ایشان بیگذاشت سخن از سلطان الذکر مذکور شدہ رئیس اہل مجلس سوال کرد کہ تا حال باین اسم ذکرے مسموع نشدہ و در کتابہا نیز بنظر نیامدہ آیا این سخن اولیاء سابق ست یا احداث ایشان ست محذوما الخ ۱۲ ۵۲ قولہ مخترع اسم مفعول ست از اختراع بالکسر کہ بمعنے پیدا کردن چیزے را کہ پیشتر از و مثل او پیدا نشدہ باشد منہ ۵۳ یعنی قطب عالم حضرت شیخ عبد القدوس بن اسمٰعیل چشتی و قادری مرید شیخ محمد بن شیخ عارف بن شیخ احمد عبد الحق بظاہر دست بیعت از شیخ محمد گرفتہ ولے معتقد و عاشق شیخ احمد عبد الحق ست ردولوی او را کتابے ست مسمی بانوار العیون مرتب بہ فن در فن اول مناقب شیخ احمد عبد الحق نوشتہ وفات او در سنہ خمس و اربعین و تسعمائۃ ست ۱۲ ۵۴ ولادت حضرت خواجہ احرار قدس سرہ در سنہ ہشتصد و شش ست و وفات شان ہشتصد و نود و پنج ست ۱۲ از رشحات ۵۵ یعنی از مکتوب سی و ہفتم از جلد اول ۱۲ ابو السعد ۵۶ بدانکہ ذکر مقصود اولی نیست مطلوب ازان فنائی المذکور ست و چون فنائی المذکور کہ از مقاصد ست حاصل شد گو ذکر نباشد ۱۲ ۵۷ یعنی از مکتوب پنجاہم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد احمد خان ۵۸ یعنی از مکتوب ہشتاد و چہارم از جلد ثانی ۱۲ مولانا ابو السعد احمد خان سلمہ الرحمان المصحح سلمہ اللہ تعالے

عالمِ خلق و پنج از عالمِ اَمر پنجگانہ عالمِ امر قلب و روح و سِرّ و خفی و اَخفیٰ ست و دوازدہ
عالمِ خلق قالب و نفس ست و قالب مرکّب از عناصرِ اَربعہ ست **فائدہ** (۶) مِن
مَکَاتِیبِ المحبُوبِ الصَّمَدَانِی مُجَدِّدِ الاَلفِ الثَّانِی رَضِیَ اللہُ تَعَالیٰ عَنہُ پرسیدہ بودند
کہ منع از ذکرِ جہر میکنند کہ بدعت ست باآنکہ ذوق و شوق مے بخشد چرا از چیزہائے دیگر
کہ در زمانِ آنحضرت نبودہ عَلَیہِ وَعلیٰ آلِہِ الصَّلوٰۃُ وَالسَّلام منع نمیکنند مثلِ لباسِ فرجی و شال و
سراویل مخدوما عملِ آنسرور عَلَیہِ وَعَلیٰ آلِہِ الصَّلوٰۃُ وَالسَّلام بر دو نوع ست بر سبیلِ
عبادت ست یا بر طریقِ عُرف و عادت عملے کہ بر سبیلِ عبادت بود خلافِ آنرا از
بدعتہائے منکرہ میدانم و بمنعِ آن مبالغہ مینمایم کہ احداث در دین ست و آن مردود ست
و عملیکہ بنابر عُرف و عادت ست خلافِ آنرا بدعت و منکر نمیدانم و در منعِ آن مبالغہ
نمے نمائیم کہ بدین تعلّق ندارد وجود و عدمِ آن مبنی بر عُرف و عادت ست نہ بر دین و
ملّت چہ عُرفِ بعضے بلاد خلافِ عُرفِ بعضے بلادِ دیگر ست و ہمچنین در یک بلدہ
باعتبارِ تفاوتِ اَزمنہ تفاوتِ عُرف و عادت واقع ست مَعَ ذٰلِکَ رعایتِ
سُنّتِ عادی نیز مُثمرِ نتائج ست و مُنتجِ سعادات

آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم

از بدعت

ہدایتِ سیوم

در بیانِ ذکرِ قلبی نفی و اثبات **فائدہ** (۱) مِن مَکَاتِیبِ شیخی و اِمامی قَدَّسَنَا
اللہُ تَعَالیٰ بِسِرِّہِ السَّامِی قسمِ دویم ذکرِ نفی و اثبات ست یعنی ذکرِ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللہُ

۱ یعنی از مکتوب دو صد و سی و یکم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد ۲ قولہ فرجی بالفتح نوعے از قبائے بے بند کشادہ پیش ۱۲ ۳ قال علیہ الصلوۃ والسلام من احدث فی دیننا ہذا ما لیس منہ فہو رد ۱۲ ۴ یعنی از مکتوب صد و سیزدہم از جلد ثانی ۱۲ مولانا ابو السعد ۵ و قسم اول ذکر اسم ذات ست کہ در ہدایت دوم و فائدہ اول مذکور شدہ و قسم سوم وقوف قلبی ست یعنی سالک متوجہ واقف دل باشد و نظر بآن داشتہ باشد بے آنکہ ذکر کند تا راہ خطور ما سوا بر دل بستہ گردد و قسم چہارم مراقبہ ست مشتق از ترقب ست و آن انتظار ست یعنی جمع حواس ظاہرہ و باطنہ در انتظار مطلوب یا آگاہی و علم بندہ ست بدوام اطلاع حق سبحانہ بر ظاہر و باطن او و از مراقبہ بمرتبہ وزارت و تصرف در ملک و ملکوت میتواند رسید و قسم پنجم رابطہ است یعنی تصور صورت پیر در دل ہر چند مرید وجوہ مناسبت بہ پیر بیشتر داشتہ باشد اخذ فیوض از باطن او زیادہ نماید و طریق رابطہ مفصل

ودر نقش آنست که زبان را بکام بچسپاند و نفس را زیر ناف حبس کند و کلمهٔ لا را از ناف
بکشد و بفرقِ سر رساند و اِلٰہ را از فرقِ سر بکتف راست آرد و اِلّا اللہ را از کتف
راست بر دلِ صنوبری که در پہلوئے چپ واقع ست بیارد و نقش این مجموعہ بصورت لائے بدل / مجموع
معکوس میشود و این کلمات را از محلّے بہ محلّے دیگر بردن باید که بخیال باشد نہ بحرکتِ اعضا
و نفس را ہم حرکت ندہد و نفس زیر ناف بند باشد و حبس نفس تا یاری کند این کلمہ را بگوید
لیکن در ہر نفس طاق گوید جفت نگوید لہذا این ذکر را وقوفِ عددی گویند یعنی از عدد
واقف میباید بود و چون نفس تنگی کند بگذارد و بعد ازان معنی این کلمہ را چنان تصوّر کند که باید بود باید شد
نیست ہیچ مقصودے بجز ذاتِ پاک بعد ازان باز حبس کند و بر سننِ سابق ذکرِ مذکور گوید
ثمّ کذا ثمّ کذا این ذکر را اول حضرتِ خضر علیہ السّلام بحضرت خواجہ
عبد الخالق غجدوانی رحمۃ اللہ علیہ که سرِ سلسلۂ حضرات خواجگان ست قدّسنا اللہ
تعالیٰ باسرارہم تعلیم کرده اند و حضرت خضر علیٰ نبیّنا و علیہ الصّلوٰة والسّلام بحضرت
خواجہ فرمودند که در حوض آب غوطہ بزنید و در آب این ذکر تعلیم کردند تا ناکه غوطہ در آب زدن خوردن
برائے آن باشد که نفس برقرار ماند **فائده (۲)** من مکاتیبِ شیخی و امامی قدّسنا
اللہ تعالیٰ بسرّہ السّامی بجمیع ہمت در پئے قطعِ علائق قلب گشتہ بامدادِ این کلمۂ طیّبہ ساحتِ بجمیع
باطن را ساعۃً فساعۃً ازین علائق پاک سازد اِلیٰ اَن یبلغ الکتاب اجلہ ○
تا بجاروبِ لا نروبی راه ٭ نرسی در سرائے اِلّا اللہ ۔ **فائده (۳)** من مکاتیب

ف۱ باید دانست که حبس دم شرط لازم نیست علی الخصوص در حق کسیکه حبس نفس باو ضرر رساند ۱۲ ف۲ و نقشش بر صنوبری بر آن کرده اند
که دل مانند شرهٔ صنوبر مقلوب است ۱۲ ف۳ یعنی دل ۱۲ ف۴ یعنی از ناف بفرق سر و از انجا بکتف راست و از انجا بدل ۱۲ ف۵ قوله سنن
بفتحتین روش و طریق و بفتحتین و بکسر سین و ضم آن و بفتح نون اول نیز آمده ۱۲ منتخب اللغات ۱۲ ف۶ منسوب بغجدوان که قریہ ایست
بزرگ مانند شہر از ولایت بخارا که مولد و مدفن خواجہ عبد الخالق قدّس سرّه ست و خواجہ عبد الخالق از خلفاء خواجہ ابو یوسف ہمدانی قدّس سرّه ست ۱۲
ف۷ یعنی چون خواجہ عبد الخالق بحکم حضرت خضر در آب غوطہ زدند حضرت خضر این ذکر را بایشان تعلیم کردند ۱۲ ف۸ یعنی از مکتوب چہل و ہفتم از جلد
اول مؤلفہ ۱۲ و درینجا التقاط بتغییر یسیر نموده است ۱۲ مولانا ابو السعد احمد خان ف۹ یعنی از مکتوب سه صد و سیزدهم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد احمد خان

المَحبُوبِ الصَّمَدانِی مُجَدِّدِ الالفِ الثَّانِی رَضِیَ اللهُ تعَالیٰ عَنهُ حَاصِلِ سُوالِ ششم آنکہ چون از ابتدا توجّہِ طالبانِ این طریق باحدیت صرف ست باید کہ بنفی و اثباتِ این توجّہ جمع نشود زیراکہ در وقتِ نفی توجّہ بغیر ست جواب آنکہ چون توجّہ بغیر از برائے تقویت و تربیتِ توجّہِ احدیت ست و مقصود از نفیِ غیر حصولِ دوامِ آن توجّہ است بے مزاحمتِ اغیار پس توجہ بنفیِ غیر منافیِ توجّہِ احدیت نباشد و منافیِ توجّہ احدیت توجہ بغیر ست نہ توجّہ بنفیِ غیر شتّانَ مَابینہما حاصلِ سوالِ ہفتم آنکہ باید کہ ہر ذکر کہ مبتدیِ این طریق بکام و زبان میگوید قلب نیز ہمان میگوید آما در نفی و اثبات قلب تمام را میگوید یا نہ اگر تمام را میگوید پس صَرف کردنِ لا بفوق و اِلٰہ را بیمین چگونہ ست جواب آنکہ قلب اگر تمام را بگوید چہ نقصان دارد کہ لا را بفوق برد و اِلٰہ را بیمین صرف کند و اِلّا الله را بجانب خود کشد با آنکہ نفی و اثبات درین طریق تخیّل میگذرانند بکام و زبان کارے ندارد تا مواطاتِ قلب شرطِ قبول نمایند این دو سوالِ شما از قبیلِ تشکیکاتِ فخر رازی[۲] ست اگر نیک متوجہ میشدند مندفع میگشت **فائدہ (۴)** مِن مَکَاتِیبِ[۳] شَیخِی وَ اِمَامِی قَدَّسَنَا اللهُ تعَالیٰ بِسِرِّہِ السَّامِی سوالِ سیزدہم حبسِ دم در ذکر بدعت [سست] یا نہ اگر بدعتِ حَسَنہ گویند پس بطور حضرتِ ایشان قَدَّسَنَا اللهُ تعَالیٰ بِسِرِّہٖ در ہیچ بدعت حُسن نیست پس این عمل از بدعت چگونہ برآید جواب ذکر فی حدِّ ذاتہٖ حَسَن و مسنون ست اما حبس دران بدعت وقتے باشد کہ ثابت شود کہ این عمل در صدرِ اول نبود و آن ممنوع [عست] و نیز این طریقہ حبس را حضرتِ خضر بحضرت خواجہ عبد الخالق غجدوانی کہ سر سلسلۂ خواجہا بودند تعلیم کردہ اند و عملِ ایشان را حکم ببدعت نمیتوان کرد و در ملفوظاتِ حضرت خواجہ

ـــــــــــــــ

۱ یعنی بیان توجہ بغیر و توجہ بنفی غیر فرقے ست کثیر و تفاوتے ست غیر قلیل ۱۲ ۲ یعنی الامام محمد فخر الدین الرازی بن العلامہ ضیاء الدین عمر مؤلف التفسیر الکبیر ۱۲ ۳ یعنی از مکتوب سی و ششم از جلد ثانی ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالےٰ ۴ چہ ذکر شئی بعدم

ما قدّسنا اللّٰہُ بِسِرِّہِ السّامِی منقول ست کہ فرمودند کہ در سلسلۂ چشتیہ وسُہروردیہ
خرقہ را مُعنعن از حضرتِ رسالت پناہ صلّی اللّٰہُ تعالیٰ علیہ وآلہٖ وسلّم اسناد میکنند
و ذکر را مُعنعن بیان نکردہ اند اما در سلسلۂ نقشبندیہ وکُبرویہ ذکر مُعنعن از حضرتِ
رسالت پناہ صلّی اللّٰہ علیہ وسلّم رسیدہ است از حضرتِ صدیقِ اکبر و حضرت علی
رضی اللّٰہ تعالیٰ عنہما اِلیٰ یومِنا ھٰذا او در وسائط فتورے نرفتہ ہم درین محل یکے از
حاضران سوال کرد کہ آنکہ میگویند کہ در سلسلۂ علیہ نقشبندیہ طریقۂ رابطہ از حضرتِ صدیق
اکبر رضی اللّٰہُ تعالیٰ عنہُ و طریقۂ ذکر از حضرت امیرالمؤمنین علی رضی اللّٰہُ تعالیٰ عنہُ
رسیدہ است چون ست فرمودند ذکر یکہ درین سلسلہ است کہ آنرا وقوف عددی خوانند
بطریق معہود مثل حبسِ دم ضمِ محمدٌ رسولُ اللّٰہِ با وے از حضرت صدیق اکبر رضی اللّٰہُ
تعالیٰ عنہُ مُعنعن رسیدہ است و طریق صحبت نیز از ایشان رسیدہ است چرا کہ ایشان در
سفر و حضر با آن سرور صلّی اللّٰہُ علیہ وسلّم میبودند واز راہِ صحبت فیض میگرفتند فائدہ (۵)
مِن مکاتیبِ المحبوبِ الصمدانی مُجدّدِ الالفِ الثانی رضی اللّٰہ تعالیٰ عنہُ تلقینِ ذکر
در رنگِ تعلیمِ الف و با ست مر صبیان را فائدہ (۶) مِن مکاتیبِ شیخی ورامامی
قدّسنا اللّٰہ بِسِرِّہِ السّامی ذکر مقصودِ اوّلی نیست بلکہ وسیلۂ فنا فی المذکور ست

ہدایتِ چہارم

در بیان فنائے قلبی با تحقیقاتِ لائقۂ آن فائدہ (۱) مِن مکاتیبِ شیخی ورامامی
قدّسنا اللّٰہ تعالیٰ بِسِرِّہِ السّامی مرتبۂ سیوم آنست کہ نسیانِ ما سوا نماید واز تعلق

۱ بدانکہ عنعنہ روایت حدیث ست بلفظ عن فلان عن فلان ومعنعن حدیثے را گویند کہ روایت کردہ شدہ باشد بطریق مذکور ۱۲ ۲ قولہ کبرویہ منسوب بحضرت خواجہ نجم الدین کبری قدس سرہ ۱۲ ۳ یعنی با لا الٰہ الا اللّٰہ ۱۲ ۴ یعنی از مکتوب بست وششم از جلد ثانی ۱۲ مولانا ابوالسعد ۵ یعنی از مکتوب سی وہفتم از جلد اول ۱۲ مولانا ابوالسعد ۶ یعنی از مکتوب چہل وہفتم از جلد اول ۱۲ مولانا ابوالسعد سلمہ اللہ تعالیٰ لمصحح سلمہ اللہ تعالیٰ

علمی وحُبی ماسوا کہ بعلم حصولی متعلق ست وارہد وقدیم را از حادث از روئے علم و محبت جدا کند وحضور مَعَ اللهِ سُبْحَانَهٗ ملکۂ دل شود بنوعیکہ اگر بتکلف یادِ ماسوا نماید بیادش نیاید واگر فرضاً عمرِ حضرت نوح علیٰ نَبِیِّنَا وَعَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَام بصاحبِ این قلب بدہند ہرگز غیر مخطور اونگردد واین حالت معتبر بفنائے قلب ست و مربوط ست بتمامی سیر الی اللہ ونتیجۂ وصول ست بافعالِ واجبی تعالیٰ **فائدہ (۲)** مِنْ مَکَاتِیْبِ الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِیْ مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِیْ رَضِیَ اللهُ تَعَالیٰ عَنْهُ ذکر مقاماتیکہ بر سبیلِ اجمال در بیان مے آید در گفت نزدیک ست ودر حصول دور دور مثلاً گفتہ شدہ ست کہ پنجگانۂ عالمِ امر را طے کردہ سیر در اصول آنہا نماید تا دائرۂ امکان تمام شود درین عبارت سیر الی اللہ تمام ذکر یافتہ وحصولِ این سیر را بتقدیر بمدت پنجاہ ہزار سالہ راہ نمودہ اند کریمۂ تَعْرُجُ الْمَلٰئِکَةُ وَالرُّوْحُ اِلَیْهِ فِیْ یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهٗ خَمْسِیْنَ اَلْفَ سَنَةٍ رمزے ازین معنی مینماید غایۃ مَا فِی الْبَابِ جذب وعنایت خداوندی جَلَّ سُلْطَانُهٗ نزدیک ست کہ کار این مدتِ مدید را در طرفۃ العین میسر آرد مصراع
باکریمان کارہا دشوار نیست **فائدہ (۳)** مِنْ مَکَاتِیْبِ شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللهُ تَعَالیٰ بِسِرِّهِ السَّامِیْ فنائے قلبی کہ در طریقۂ ما بعضے از طلاب را بسہولت دست میدہد در رنگِ آنست کہ کسے را چشم بر بندند ویکایک بمنزل رسانند مشاہداتِ الوان و انوارِ متلونہ وغیر متلونہ وکشوف وواردات کہ بمطلب حقیقی چندانے کار ندارند بگرد این نسیان نرسند حصولِ این معنی را در حق طالبان امر سہل ندانند وقطع تمامی دائرہ

سلہ یعنی از مکتوب دوصد وشصتم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد سلہ یعنی قلب وروح وسر وخفی واخفیٰ ۱۲ واعلم ان کل ما خلق اللہ تعالیٰ بالتدریج فہو من عالم الخلق وکل ما خلق بمجرد الامر فہو من عالم الامر قال اللہ تعالیٰ الا لہ الخلق والامر ۱۲ سلہ یعنی در زمان یکبار چشم زدن ۱۲
سلہ یعنی از مکتوب صد وبست ودوم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد سلہ در راہ چندین سال بطرفۃ العین قطع نمایند ۱۲
لمصححہ سلمہ اللہ تعالیٰ

سیر الی اللہ را کہ پنجاہ ہزار سالہ راہ تقدیر آن نمودہ اند آسان نفہمند[۵۰] و تمام از تلوینات برآمدن و بہ تمکین پیوستن را امر محقر خیال نکنند آرے این معاملہ نسبت بکمالات دیگر کہ فوق اوست حکم قطرہ دارد نسبت بدریائے محیط شعر آسمان نسبت بعرش آمد فرود ٭ ورنہ بس عالی ست پیش خاک تود ٭ فائدہ (۴) من مکاتیب[۵۱] شیخی و امامی قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ السامی قبض و بسط اہل ابتدا را کہ ارباب قلوب اند دست میدہد و از تلوینات[۵۲] قلب ست کسے کہ از تلوین گذشتہ بہ تمکین پیوستہ ست از قبض و بسط رستہ ست آنچہ او را رو میدہد صورت قبض و بسط ست و مشارکت اسمی کائن و مناسب او خوف و رجاست کہ الایمان بین الخوف والرجاء فائدہ (۵) عبد ضعیف گوید (مؤلف این رسالہ) رحمہ اللہ سبحانہ کہ روزے این فقیر در خدمت حضرت پیر دستگیر رضی اللہ تعالیٰ عنہ شکایت از قبض باطن نمود کہ درین روزہا قبض بسیار ست فرمودند کہ قبض و بسط ارباب قلوب را[۵۳] میباشد بندہ عرض کرد کہ صورت قبض ست فرمودند بلے صورت قبض ست فائدہ (۶) من مکاتیب[۵۴] شیخی و امامی قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ السامی پرسیدہ بودند کہ از بزرگے منقول ست کہ ما رجع من رجع الا من الطریق و من وصل لا یرجع آیا اگر سالکے کہ بفنائے قلبی مشرف گشتہ باشد مراو را رجوع جائز ہست یا نہ (نیست)[جواب] و ہمچنین فنائے روحی و ما فوق آن تا اخفی محمد و ما صاحب فنائے قلب سیر الی اللہ را تمام کردہ بأصل خود واصل گشتہ ست و از تلوین بہ تمکین پیوستہ است امید ست کہ بمقتضائے قول این بزرگ از رجوع ایمن بود و ہکذا حال فناء سائر اللطائف حضرت ایشان (نفعنا) ما قدسنا اللہ بسرہ السامی در جاہائے متعدد نوشتہ اند

[۵۰] بمعنی نفہمند

[۵۱] یعنی از مکتوب ہفتاد و نہم از جلد ثالث ۱۲ مولانا ابو السعد [۵۲] یعنی قبض و بسط از تلوینات قلب ست اما کسے کہ از آں ۱۲ [۵۳] نہ ارباب تمکین را پس این صورت قبض ست نہ حقیقت آن ۱۲ [۵۴] یعنی از مکتوب صد و نہم از جلد ثانی ۱۲ مولانا ابو السعد ۱۲

که اگر صاحب این قلب را عمرِ حضرت نوح علیٰ نبیّنا وعلیهِ الصلوٰةُ والسلام بدہند و بعضے جا نوشته اند که اگر ہزار سال عمرِ او وفا کند ہرگز ماسوا در دلِ او خطور نکند بواسطه نسیانے که دل را از ماسوائے حاصل گشته است ازین عبارات ہم مفہوم میشود که صاحب این فنا را رجوع نیست ونیز فرموده اند که صاحب این فنا از تلوینات گذشته به تمکین پیوسته است آرے آنحضرت به بعضے اہلِ ارادت در مکتوباتِ جلدِ اول نوشته اند که زینہار بآن سلامتیِ قلب غرّه نشوی که احتمالِ رجوع دارد ازین عبارت ترسان باید بود ہرچند میتواند که آنحضرت دریافته باشند که او بحقیقت این سلامتی نرسیده است و به نقص وعدمِ وصولِ او دلالت نموده باشند ونیز میتواند که دران وقت عدمِ رجوعِ این فانی متیقن نشده باشد واحتمالِ رجوع بود بعد ازان بخلافِ آن ثابت گشته باشد ومیتواند که آنحضرت چون از کثرتِ اشتغالِ مکتوب الیه بامورِ دنیویه اطّلاع یافتند از راهِ زجر باو نوشته که احتمالِ رجوع دارد وآن معنی مستلزمِ وقوع نیست ودائرهٔ احتمال وسیع ست از جهت ازین جا را واحتمال را ہم راه داده اند اگر گویند که فنائے قلب بے فنائے نفس باشد نفس دران موطن ہنوز بر رعونت وانانیت وامارگی وسایرِ رذائلِ خود ست پس سلامتی چگونه بود و این از کجا آید گوئیم امیدواریم که بر تقدیرِ فنا وسلامتیِ قلب امارگیِ نفس وسایرِ ذمائمِ او در وے تاثیر نکند و در نسیانِ او خلل نیندازد با آنکه گوئیم که بودنِ نفس بر امارگی وسایرِ رذائل بعدِ فنائے قلب ممنوع ست زیرا که محسوس میگردد که بعدِ این فنا نفس از سورتِ خود میماند واز مشاہدهٔ حالِ قلب در استہلاک واستغراقِ او در مطلوب واز دولتِ مصاحبتِ جلیسِ صالح از بسیارے از اوصافِ رذیلهٔ خود نادم میشود وباصلاح مے آید بر سید بودند که فنائے قلبی و روحی

۱ یعنی ملا عبد الواحد لاہوری و وے ازان جماعه است که خواجه عبد الباقی قدس سره بخدمت حضرت مجدد قدس سره فرستاده اند۔ ۲ یعنی مکتوب صد و شانزدہم۔ ۳ مولانا ابو السعد۔ ۴ و تائید این احتمال مینماید آنچه بعد این قول فرموده اند در اشتغال دنیوی مهما امکن اقدام نمایند که

وغیر ہمارا دوامِ حضور مع اللہ در خواب وبیداری لازم ست یا نہ جواب لازم ست چہ فنا
وبقا نزدِ ما دائمی ست وآنکہ دوام ندارد از حیزِ اعتبار ساقط ست ومعاملہٴ فنا واستہلاک
از حضور بر تر ونازکتر ست آنجا کہ استہلاک واضمحلال ست اطلاقِ حضور آنجا عار ست و
در فنا نسیان وعدمِ خطورِ ماسوا ناگزیر ست ودر دوامِ حضور نسیان وعدمِ خطورِ ماسوا
ہیچ در کار نیست حضور بماسوا جمع میشود در رنگِ آب کہ جاری باشد وخس وخاشاک نیز
بر روئے میرود ودر جریانِ او مخل نبود **فائدہ (۷)** مِنْ مَکَاتِیْبِ شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا
اللّٰہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِیْ بداند کہ حق سبحانہ وتعالیٰ میفرماید اَلَا لِلّٰہِ الدِّیْنُ الْخَالِصُ
طالبِ حق را ناگزیر ست کہ در طلب ومحبت او تعالیٰ یک جہت ویکرو بود کہ این امرِ خطیر شرکت
را بر نتابد ہر قدر کہ کثرت آویختہ است وجہاتِ کثرت با خود دارد ولو بالطلب فی العلم
والمحبۃ از وحدتِ حقیقی دور ومہجور ست وہر چند اسقاطِ کثرت نماید چہ از روئے توجہ
والتفات وطلب وچہ از روئے دید ودانش بوحدت اقرب بود وسالک تا در صددِ اسقاط
ست در مقامِ طریقت ست وچون معاملہ از اسقاط بسقوط آید واز محبت واز دید و
دانشِ ماسوا وارہد بحقیقت برسد درین مقام دل را آنقدر انقطاع از ماسوا ونسیانِ آن

ف۱ بدانکہ حضرت امام ربانی قدس سرہ در مکتوب شانزدہم از جلد ثالث فرمودہ اند۔ نوشتہ بودند کہ دوام آگاہی عبارت از چیست بیاست کہ دل را در بعضے مشاغل ذہولے ازین آگاہی احساس مینماید تشخیص آگاہی ودوام آگاہی باید نمود بدانند کہ آگاہی عبارت از باطن ست بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ شبیہ بعلم حضوری کہ دوام لازم اوست وہیچ شنیدہ اید کہ شخصے در وقتے از اوقات از نفس خود غافل گردد وذہولے نسبت بخود پیدا کند غفلت وذہول در علم حصولی متصور ست کہ مغایرت در میان ست ودر علم حضوری ہمہ حضور در حضور ست اگرچہ ابلہ ازین حضور دور ونفور ست وبحصول در غرور ست پس آگاہی را دوام لازم آمد وآنچہ دوام ندارد دیگرانی ست بمطلوب کہ اشتباہ با آگاہی مذکور دارد ودوام آن متعذر ست کہ شباہت بعلم حصولی دارد وکبا زدوام قلیل النصیب ست ۱۲ ف۲ یعنی مکتوب ہفتاد وہشتم از جلد اول مگر آنکہ قول او در دل خطور نکند تا قول او حاصل شدہ است کہ در مکتوب بست وسوم از جلد اول مذکور ست فافہم ۱۲ خلاصہ ما رحمہ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالے ف۳ خطیر بر وزن امیر یعنے عظیم وبزرگ ۱۲ لمصححہ سلمہ اللہ تعالے

دست میدہد کہ اگر سالک سالہا بتکلّف یاد و اِحضار (حاضر نمودن ۱۲) ماسوے نماید میسّر نشود و بیاد نیاید و در دل خطور (اِخطار گذرانیدن ۱۲)
نکند این زمان قلب نہ از شادیِ جہان شاد بود و نہ از غمِ آن غمگین باشد بواسطۂ نسیانے
کہ دل را از ماسوے حاصل شدہ است این کمال نخستین است از کمالاتِ ولایت و شرط است
مر کمالاتِ دیگر را و این معاملہ معبّر بفناءِ قلبی است سعی باید نمود تا کمالِ اول بدست آید بعد
ازان سخن از کمالاتِ دیگر آوردہ شود **فائدہ** (۸) مِن مَکَاتِیبِ شَیخِی وَ اِمَامِی قَدَّسَنَا
اللّٰہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِی فناءِ قلب کہ برزخ و حقیقتِ جامعہ است منوط بہ تجلّی فعل است (نعو)
کہ فعل نیز برزخِ جامع است قلب را بآن مناسبتِ تام است و باین تجلّی فعل بہ یقین دانستہ
میشود کہ افاضۂ فیوض و برکات فعلِ اوست تعالٰی وجودِ وسائط درمیان بہانہ بیش
نیست موت و حیاتِ متوسّطے یکسان است این زمان از اموات (مردگان) در رنگِ احیا (زندگان) بہرہ ور
شود **فائدہ** (۹) مِن مَکَاتِیبِ المحبوبِ الصّمدانی مُجدّدِ الالفِ الثانی رضی اللہ عنہ
بشنوند کہ درین ایّام یکے از مشائخ نواحی باین فقیر پیغام فرستادہ و اظہار احوالِ (فرستاد)
خود نمودہ کہ فنا و محویت بجائے رسیدہ است کہ بہر چہ نظر میکنم ہیچ نمییابم آسمان و زمین (نمود)
را کہ نگاہ میکنم ہیچ نمییابم عرش و کرسی را نیز ملاحظہ میکنم ہیچ نمییابم و خود را کہ ملاحظہ
میکنم ہیچ نمییابم و بیش کسے کہ میروم او را نیز نمییابم و خدائے جلّ و علا بے نہایت
است نہایتِ او را کسے نیافتہ مشائخ ہمین را کمال دانستہ اند اگر تو ہم ہمین را کمال میدانی
بس بطلبِ حق جلّ و علا برائے چہ پیش تو آیم و اگر امرے دیگر را کمال میدانی بنویس (چرا)
فقیر در جواب او نوشتہ کہ این احوال از تلوینات قلب است و قلب زینۂ اول است (نوشت)
ازین راہ و صاحبِ این احوال رُبعے از مقامِ قلب طے کردہ است و سہ حصۂ دیگر از قلب او را

[1] یعنی مکتوب دویست و سی و چہارم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد [2] یعنی مکتوب دو صد و شصت و چہارم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد [3] یعنی یک ربع چہارم حصہ ۱۲ لمصححہ سلمہ اللہ تعالٰی

طے باید کرد بعد ازان برزینۂ دوم کہ عبارت از روح ست عروج باید نمود اِلیٰ مَاشَاءَ اللّٰہُ تَعَالیٰ **فائدہ (۱۰)** مِنْ مَکَاتِیْبِ شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالیٰ بِسِرِّہِ السَّامِیْ نوشتہ بودند کہ نہ شعور بخود ماند و نہ شعور بعدمِ شعورِ خود این حالت در فناءِ قلب کہ بمشافہ مذکور میشد حاصل ست چہ درہنگامِ نسیانِ ما سوی قلب نہ شعور بما سوی دارد و نہ شعور بعدمِ شعور **فائدہ (۱۱)** مِنْ مَکَاتِیْبِ شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللّٰہُ بِسِرِّہِ الْبَاہِیْ از قلب چون خطرہ مرتفع شود بدماغ رود و از دماغ کہ محلِ حواسِ باطنہ است چون برطرف شود بکجا رود و آنجا سرّ نسبت کہ حضرتِ ایشانِ ما قَدَّسَنَا اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ بِسِرِّہِ الْاَقْدَسْ باٰن ممتاز بودہ اند بدیگران چہ رسد **فائدہ (۱۲)** عبدِ ضعیف گوید رَحِمَہُ اللّٰہُ کہ شمّہ از بیانِ این سرّ درین رسالہ درخاتمہ مذکور شود بمشیّتہٖ سُبْحَانَہٗ **فائدہ (۱۳)** مِنْ مَکَاتِیْبِ شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالیٰ بِسِرِّہِ السَّامِیْ باید دانست کہ درین کمال ہرچند باطن را دوامِ حضور ست و از گرفتاریِ ما سوی وارستہ لیکن نفس حاضر و علمِ حضوری او برجاست و منازعت و انانیتِ او برپاست **فائدہ (۱۴)** عبدِ ضعیف گوید رَحِمَہُ اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ کہ حضرت پیر دستگیر در سفرِ اول فقیر را درچہار روز بفنا مشرف ساختند و فرمودند کہ ہنوز نفس برجاست فکرِ آن باید کرد ❊

ہدایت پنجم

در بیانِ عدمیت و فنائے نفس با تحقیقاتِ لائقۂ آن **فائدہ (۱)** مِنْ مَکَاتِیْبِ شَیْخِیْ

---

۱ یعنی مکتوب صد و شصت و ششم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد ۲ یعنی مکتوب پنجاہ و پنجم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد ۳ با آنکہ این نقل جواب ست از قول شخصے کہ نوشتہ بود۔ بعد ازان گم شدگی ذہنی یعنی نسیان غائب شدہ خطرات از قلب و دماغ بالمرہ برطرف شد و کیفیات عجیب و غریب ظاہر شدن گرفت الخ مخدوم ما رفع خطرہ از دماغ مطلقاً محل تامل ست از قلب چون الخ ۱۲ ۴ یعنی مکتوب بست و سوم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد ۱۲ ۵ یعنی نسیان ما سوا و انقطاع کلی از ما عدا ۱۲ ۶ یعنی مکتوب بست و سوم از جلد اول مگر آنکہ قول او و کمالات ۱۲ یعنی را تا قول او بے حس و حرکت غنهد کہ در مکتوب چہل و ہفتم از جلد اول مذکور ست ۱۲ مولانا ابو السعد لمصححہ سلمہ اللّٰہ تعالے

وَ اِمَامِی قَدَّسَنَا اللّٰهُ تَعَالٰی بِسِرِّهِ السَّامِی درجهٔ دوم در توحید خواص[1] آنست که
نفس حاضر و علم حضوری او با خود نیز رو بزوال آرد و انانیت و دعوے سری و
شرکت او خلل پذیرد و کمالات عاریتی را باصل ملحق بیند و خود را که مرآت این کمالات
دانسته بود معدوم یابد و جماد بے حس و حرکت فهمد و از خود بانا تعبیر نتواند نمود که انانیت
و خودی از وے زائل گشته است این زمان اگر توجه و حضور ست از خود بخود ست
که از عارف نامے و نشانے نمانده نه بآن معنی که عارف درین وقت عین حق گشته است
و بذات او سبحانه جل و علا یکے شده انا الحق گفتن از نارسیدن ست باین مقام چه بر
تقدیر فنا و نیستی و زوال انا انا الحق گفتن معنی ندارد و سبحانی نمیتواند تکلم نمود۔
شعر خیال کج مبر اینجا و بشناس ☆ که کس در خدا گم شد خدا نیست ☆ این حالت
را فنای نفس گویند حقیقت فنا درین موطن حاصل ست فنای اول تخلیهٔ مرآت باطن ست
از نقوش ماسوی و از حصول اعدا ماسوا خواه آفاق بود خواه انفس این کمال وابسته
بتجلی افعال ست و فنای ثانی که انتفای عارف ست بانتفای علم حضوری او مربوط بتجلی
صفات ست و کمال آن منوط به تجلی ذات ست **فائده (۲)** مِن مکاتیب شیخی[3] درآن
وَ اِمَامِی قَدَّسَنَا اللّٰهُ تَعَالٰی بِسِرِّهِ السَّامِی وجود و کمالات تابعهٔ آن مخصوص بواجب
ست تعالٰی و تقدس اگر در ممکن نمودارست از انحضرت مستفاد و مستعار ست
آنچه ذاتی اوست عدم ست که آن بواسطهٔ انعکاس کمالات نمودے پیدا کرده است

---

۱ توحید بر دو گونه است توحید عوام و توحید خواص توحید عوام تصدیق است بمضمون کلمهٔ طیبه لا اله الا الله و نفی معبودات باطله کعزه و اثبات معبود بحق با وجود تشریک حق جل و علا با ماسوا در محبت و گرفتاری در دید و دانش و با وجود انکار و منازعت نفس اماره در توحید خواص با وجود تصدیق مذکور دو درجه است درجهٔ اولی یگانه گردانیدن دل است از محبت و گرفتاری ما دون حق سبحانه و از دید و دانش آن و درجهٔ دوم در توحید خواص آنست که الخ ۱۲ مکتوب بست و سوم جلد اول از مکاتیب معصومیه ۱۲
۲ که آن الحاد است و زندقه و محال است عقلاً و شرعاً ۱۲
۳ یعنی مکتوب چهل و هفتم از جلد اول در بیان مرتبهٔ چهارم توحید ۱۲ مصححه سلمه الله تعالی

واز اعدامِ دیگر متمیز گشته و ممکن باین نمودِ بے بود خود را کامل و مبدأ خیرات تصور نموده دعوے شرکت و همسری پیدا کرده است و بخود اقبال و از اصل اعراض نموده است و چون سالکِ مستعد را الفضل میخواهند که بقرب خویش بنوازند این معرفت ورا عطا میفرمایند تا اعراض از خود و اقبال بآنجناب مقدس پیدا میکند و کمالاتِ عاریتی را باصل حواله مینماید و از شرکِ خفی و دعویِ همسری و امیرهد ۵۱ وہمانی خود برغم حاسدِ تا کے تردیجِ چنین متاعِ کاسد تا کے ؛ تو معدومی و خیالِ هستی از تو ؛ فاسد باشد خیالِ فاسد تا کے ؛ **فائده** (۳) مِن مکاتیبِ شیخی و امامی قدسنا الله تعالیٰ بسرہ السامی باید دانست که در فنائے نفس اقدام بسے متفاوت ست تا کدام صاحبِ دولت بود که بحقیقتِ آن برسد هرچند بسیارے توهم و تعقلِ این معنی نمایند و در مراقبه گوهرے از بحار آن بدست آرند و تخلص و وارستگی قلیل آنرا در غلباتِ شوق و محبت یا بطریقِ اندراج یا به پرتوِ پیرِ کاملِ مکمل کثیر دانند اما کسے که بکمالِ این تخلص متحقق گشته است علیٰ قدرِ الطاقةِ البشریة مگر قلیلے باشند و تا بحقیقتِ این تخلص نرسد از اثباتِ الوهیتِ خود نجاتِ کامل نیابد و بتکرارِ کلمهٔ طیبه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ اثباتِ الوهیتِ خود نماید که از راهِ اثباتِ صفتِ کمال بخود آمده بود وَلَوْ اَحْیَانًا وَلَوْ عَلٰی سَبِیْلِ النُّدْرَةِ اَوْ لِبَعْضِ اللَّطَائِفِ دُوْنَ بَعْضٍ اَوْ نَحْوًا مِّنَ الْاِثْبَاتِ مَا لَمْ یَفْنَ کُلًّا وَلَمْ یَتَخَلَّصْ رَاْسًا **فائده** (۴) عبدِ ضعیف گوید رحمه الله سبحانه که حضرتِ پیرِ دستگیر رضی الله عنه روزے در خلوت توجه باین فقیر القا فرمودند که علامتِ کمالِ فنا آنست که در تسبیحِ لطیفه از لطائف و در تسبیح وقتے از اوقات ذکرِ محسوس نشود **فائده** (۵) مِن مکاتیبِ شیخی

ربّاعی
ملہ رغم بالضم خاک آلوده شدن و مکروه داشتن و خوار شدن و بمجاز بمعنی کارے بعکسِ کسے کردن ۱۲ غیاث
قلیل
این ست

ملہ یعنی بتکرار این کلمهٔ مبارکه نفی و اثبات ۱۲ ملہ و خائن در امانت نبود و قدیم را از حادث امتیاز نماید بعد از انکه شریکِ کمالاتِ خاصهٔ او نموده بود جدا سازد ۱۲ ملہ یعنی مکتوب چهل و هفتم از جلد اول در بیان مرتبهٔ سادسه توحید ۱۲ ملہ یعنی مکتوب بست و نهم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمه

دَاِمَامِی قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِی پرسیدہ بودند کہ شیطان را بر روندگان این راہ ہیچ دست باشد یا نہ خواجہ فرمودند ہر روندہ کہ بسر حدِّ فنائے نفس نرسیدہ است چون در خشم شود شیطان بروے دست یابد اما آن روندہ کہ بفنائے نفس رسیدہ باشد وے را خشم نبود غیرت بود ہر جا کہ غیرت بود شیطان ازانجا بگریزد **فائدہ (۶)** مِن مَکَاتِیبِ شَیخِی وَاِمَامِی قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِی مشایخ را در بیانِ فنا و بقا اقوال است ازانجا این معانی فرا گرفتن دشوار است توضیح و تنقیح کہ حضرتِ ایشان ما رضی اللّٰہ عَنہُ درین معاملہ نمودہ اند حقیقتِ دیگر دارد وَمَن لَّم یَذُق لَم یَدرِ **فائدہ (۷)** مِن مَکَاتِیبِ شَیخِی وَاِمَامِی قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِی **سُوال** سالک را اگر حالتِ مستمرہ رو دہد کہ خود را و ما سوا را معدوم یابد و جز او تعالٰی موجود نیابد لیکن ظلّیت و لحوقِ آن باصول در نیابد صاحبِ این حالت بفنائے مصطلح صوفیہ کرام رسیدہ باشد یا نہ **جواب** بفنائے جذبہ رسیدہ است بفنائے مطلق وقتے برسد کہ یافتِ عدمیّت از رأس علمِ ظلّیت و لحوق باصل ناشی شدہ باشد این معنی را صاحبِ عدم خود دریابد یا عارفِ دیگر بکشف یا بفراست لحوقِ صفاتِ او را دریابد و معاینہ کند و حکم بفنائے او کند فنائے مطلق منوط است بوصول باسم کہ مبدأ تعیّن سالک ست و استہلاک دران اسم و در عدمیّت وصول و استہلاک نیست غایۃ ما فی الباب ہستیِ اسم بر مدرکہ سالک استیلا یافتہ است کہ سالک ہستیِ خود را در جنبِ آن مستور یافتہ و خود را معدوم دیدہ است و چون دران اسم فانی شود وجود و کمالاتِ تابعہ وجود را ازو بیند و با و ملحق یابد بفنائے مطلق برسد **فائدہ (۸)** مِن مَکَاتِیبِ شَیخِی وَاِمَامِی قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِی

۵۱ یعنی درویشے از خواجہ عبد الخالق غجدوانی قدس سرہ پرسید کہ شیطان الخ ۱۲ ۵۲ یعنی مکتوب سی و ہشتم از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلمہ ۵۳ یعنی دہر کہ بخشیدند انسست چہ تا نچشد نداند ۱۲ ۵۴ یعنی مکتوب صد و بستم از جلد ثانی ۱۲ مولانا سلمہ ۵۵ یعنی مکتوب صد و نہم از جلد ثانی ۱۲ مولانا

صاحبِ عدم که آن فناست در جهتِ جذبه جائز ست که رجوع نماید چه او هنوز در راه ست و جذبهٔ او بسلوک تمام نگشته است و فنائے قلب فنائیست که بر جذبه و سلوک مترتب ست لهذا حضرتِ ایشانِ ما قدّسنا الله بسرّه الاقدس در جلد ثالث از مکتوبات خود نوشته اند که این فنا نصیبِ اولیاست و معلوم ست که ولایت بے جذبه و سلوک صورت پذیر نیست که هر دو اجزائے اویند فائده (۹) عبدِ ضعیف گوید رحمة الله علیه برین تقدیر کسیکه بفناءِ قلبی مشرف گشته باشد محتاج به بشارتِ عدمیّت نباشد حالانکه حضرتِ پیر دستگیر ما قدّس الله تعالیٰ سِرّهٗ طالبے بشارتِ عدمیّت بعد بشارتِ فناءِ قلبی علیحده میفرمودند مگر آنکه عدم را دو قسم کرده آید عدم که در عبارتِ حضرتِ خواجه نقشبند قدّس الله سرّهٗ واقع شده است که وجودِ عدم بوجودِ بشریت عود میکند و وجودِ فنا بوجودِ بشریت عود نمیکند مراد ازان عدمے داشته شود که قبل از فنائے قلب رو دهد و عدمے که در قولِ عزیزے واقع شده است که انتهی عدمًا لا یعود ابدًا مراد ازان عدمے داشته آید که بعد فناءِ قلب رو مینماید و آنچه در بعضے مکاتیب حضرتِ شیخی و امامی قدّسنا الله تعالیٰ بسرّه السّامی واقع شده است که عدمے که بعد فنائے قلب رو مے دهد از مقدماتِ فناءِ نفس ست مؤیدِ این معنی ست والله اعلم بحقائق الامور کلها هکذا استفید من حضرته بالمشافهة ایضًا فائده (۱۰) من مکاتیب شیخی و امامی قدّسنا الله تعالیٰ بسرّه السّامی معرفتے که در تحقیقِ معنی فنا و عدم و فرق درمیان این هر دو که دانستنِ آن مر طالب این راه را از ضروریات ست استماع فرمایند عدم که در عبارات اکابر این سلسله علیهم رحمة الله واقع میشود عبارتست از ورودِ هستیِ اسمِ الٰهی ست جلّ سلطانه که مبدأ تعینِ عارف ست

عفی عنه رحمه الله

طالب

نماید

عدمیتے فنائے قلبی

عبارت

۱؎ یعنی مکتوب دوازدهم از جلد اول مؤلف رحمه الله تعالی درین مقام هم تصرف و تغیر در اصل عبارت مکتوب شریف از راه مصلحت نموده است ۱۲ مولانا ابو السعد سلمه الله تعالی مصحح سلمه الله تعالی

از پس پردہا از راہِ جذب و محبت برمدرکہ سالک کہ ہستی سالک در جنب آن مستور گردد
و سالک خود را و اوصافِ خود را گم کند و نیابد و وجودِ عدم عبارت از تحقق بآن ہستی ست
یعنی وجودی و بقائی کہ بر عدم مترتب ست و احتمال دارد کہ وجودِ عدم عبارت از تحقق بحالت
عدمیت باشد یعنی پیدا شدن وصفِ عدمیت در سالک و این عدم و وجودِ عدم بمعنی عدم
اول فنا و بقاست در جہت جذبہ این ظہور را دوام نیست پس فنا و بقا کہ بران مترتب
بود نیز دائمی نباشد و از عود بوجودِ بشریت ایمن نبود تا آن ظہور کائن ست ہستی سالک
متواری ست و چون ظہور متواری گشت وجودِ بشریت عود نمود و فنائے حقیقی عبارت از
استیلائے ہستی مطلوب ست بر عارف کہ عارف اوصاف و اخلاق خود را برتو اوصاف و
اخلاق مطلوب یابد بحدیکہ ہمہ را درست بآنجناب قدس حوالہ فرماید و از جمیع منتسبات انتسابات
تہی گردد و ہیچ نسبتے باو راہ نیابد و وجودِ فنا عبارت از بقاست کہ برین فنا مترتب شود
و بولادتِ ثانیہ بوجودِ موہوب موجود گردد و این فنا و این بقا را دوام لازم ست و از عود
بوجودِ بشریت ایمن در صورتِ اولیٰ استتارِ سالک ست و در صورتِ ثانیہ انتفائے او
شَتَّانَ مَا بَيْنَهُمَا لِاَنَّ الْمُسْتَتِرَ قَدْ يَظْهَرُ وَيَعُوْدُ وَالزَّائِلَ لَا يَعُوْدُ اول از مطالب
نیست و ولایت بآن مربوط نہ و ثانی از مطالب ست و ولایت بآن مشروط بناست
کہ طالب اول را بثانی مختلط سازد و خود را بوجودِ عدم فانی حقیقی انگارد و کامل داند و باین
فرق نہ پیہند نگردد و این از جملہ مزالّ اقدام سالکان ست درینجا بعنایت خداوندی جلّ
سلطانہ پیر کامل مکمل باید کہ بہر دو طریق جذبہ و سلوک پرورش یافتہ بہ نہایت
رسیدہ باشد تا این بیچارہ دست و پا گم کردہ را ازین ورطہ برآرد و دلالت بنقصان او نماید

۵۱ یعنی پوشیدہ شدن از نظر ۱۲، ۵۲ یعنی نیست و نابود شدن ۱۲، ۵۳ یعنی لغزشگاہ پاہائے راہ روندگان ۱۲، ۵۴ قولہ ورطہ بالفتح محل ہلاکی و زمینے کہ دران راہ نباشد و مجازاً بمعنے گرداب مستعمل و بکسر واو خطاست ۱۲ غیاث اللغات مصححہ

ص سلمہ اللہ تعالےٰ

ولبفناءِ حقیقی رہنمونی فرماید اگر گویند ہرگاه ظہور ہستی مطلوب در ہر دو صورت باشد چرا بهردو
یکے را دوام بود و دیگرے را نه و یکے ازاله منتسبات از عارف نماید و اثبات ولایت سالک
فرماید و دیگرے نه گوئیم در صورتِ اُولی که تعبیر ازان بعدم مینمایند طالب ہنوز واصل گوییم
مطلوب نگشته ہست و چون جذبه او بسلوک ضم نگشته است و از مقامِ قلب ترقی ننموده بمطلوب نموده
بمقلبِ قلب نه پیوسته است حُجُب درمیان دارد لیکن از راهِ جذبه و محبت بطریقِ اندراج
النهایة فی البدایة پرتو از مطلوب از پس پردها در باطنش میتابد و او را از خود میربایند و چون پرتوئے بر خود
حُجُب درمیان ہست دوام نمی پذیرد و از عود بوجودِ بشریت ایمن نیست و بعد از ظہور در
پرده مے آید و نیز چون ظاہر ظلے از ظلالِ مطلوب ست و انموذجے از انموذجات او نه نفسِ
مطلوب و ظل و انموذج را آنقدر قوت نیست که اوصاف و منتسباتِ سالک را تواند سلب انتسابات
نمود و بفناءِ حقیقی تواند رسانید لاجرم سالک از اوصاف و منتسباتِ خود درین ہنگام
نمے بر آید و بفناءِ حقیقی نمیرسد و ولایت چونکه مربوط بمجموعِ جذبه و سلوک ست بجذبه فقط اسم
ولایت بروے صادق نمے آید و در صورتِ ثانیه عارف از مقامِ قلب بر آمده بمقلبِ قلب
پیوسته است و معاملهٔ جذبه و سلوک را بانجام رسانیده مطلوب را بے پرده در آغوش کشیده
است لاجرم ظہور در حقِ او دائم ست و از عودِ مذکور ایمن چه پرده درمیان نمانده ہست تا
محجوبیت متصور گردد و چون وجود و کمالاتے که بممکن انتساب دارد ظلالِ وجود و کمالاتِ
مطلوب ہست که ہنگامِ غیبت از مطلوب ممکن آن کمالات را از خود فہمیده و خیانت در امانت
نموده و دعوی ہمسری پیدا کرده بود در وقتِ طلوعِ اصل ظل را باصل حواله نموده و از منتسبات ستری بوقت
خالی گشته رخت بصحرائے عدم کشیده و بفناءِ حقیقی مشرف گردیده و باین فنا و بقا که بر آن مترتب شده

؎۱ یعنی عارف درین ہنگام ظلال را باصل حواله نموده چه در وقتِ طلوعِ اصل ظل را غیر از محویت و تلاشے و لحوق باصل چاره نیست ۱۲ المصححه سلمه الله تعالی

شود ہیم ولایت را بر خود درست خواہد کرد واین بدعاریت سپردن باصل از تجلی صفات ست
وکمال آن مربوط بہ تجلی ذات ست چہ تمامی ہر مقام منوط ست بگذشتن ازان مقام **فائدہ (۱۱)**
من مکاتیب شیخی وامامی قدسنا اللہ تعالی بسرہ السامی **سوال** فنا نسیان
ماسوا ست وزوال علوم ست باسرہا پس بر تقدیر حصول فنا اگر علم بفناء خود دارد فنا حاصل
نیست واگر علم ندارد چگونہ داند وگوید کہ فنا حاصل ست چنانچہ ارباب فنا ازان خبر دادہ
اند **جواب** بعد مضی حالت مذکورہ خواہد دانست کہ فنا حاصل گشتہ ست وازان خبر خواہد
کرد وبر تقدیر دوام فنا چنانچہ مختار حضرت ایشان ماست قدسنا اللہ بسرہ الاقدس
گوئیم برین تقدیر بقا لازم فناست ودر عین فنا باقی ست ودر عین بقا فانی ست پس
درین موطن صفات وافعال عارف از خود فانی گشتہ بصفات وافعال واجبی تعالت
وقس علی ہذا — متحقق میگردد مثلاً علم ممکن از خود فنا یافتہ بعلم واجب تعالی وتقدس بقا میابد وعلی
ہذا القیاس سائر الصفات پس اگر عارف فانی درین مقام بعضے اشیا را بعلم باقی
دریابد منافی فناء علم او نبود چہ علمے کہ فنا یافتہ است بآن علم اشیا را در نیافتہ
گویند — است تا محذور لازم آید الزائل لا یعود این علم دیگر ست کہ اشیا را بآن درک مینماید عزیزے
میگوید عرفت اللہ باللہ وعرفت الاشیاء بنور اللہ این معرفت اشیا منافی نسیان
اشیا نیست یا آنکہ گوئیم کہ درست ست کہ فنا یک لطیفہ را از لطائف انسانی حاصل بود
وعلم بآن مر لطیفہ دیگر را بود یا گوئیم کہ فنا مر باطن را بود کہ کار اوست وعلم بفناء آن ظاہر را
باشد چہ بر تقدیر دوام فنا عارف چنانچہ پیش از فنا بود بعد از فنا نیز بر ہمان نہج ست
زن وفرزند وسائر دوستان را بر سنن سابق میشناسد اگر بعضے احوال باطن خود را نیز دریابد

ہمہ از دوستان ۱۲

۱ یعنی مکتوب نود وسوم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ اللہ ۲ یعنی بر تقدیر عدم دوام فنا چنانچہ مختار بعضے ست ۱۲ ۳ یعنی شناختم حق را جل وعلا بحق جل وعلا وشناختم چیزہا را بنور حق تعالی وتقدس ۵ آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت

وبران مُطّلع گردد محلّ تعجّب نیست اگر گویند محلّ دانش قلب ست و چون قلب فانی گشت باید که ظاہر نیز از دانش بے نصیب گردد گوئیم اگر مراد آنست که بے دانش قلب از ظاہر دانش مُطلقًا مصروف ست و دانش مقصور بر قلب ست پس ممنوع ست چه ما بداہت میدانیم که قلب از دید و دانش ماسوا مُطلقًا رستہ است مَعَ ذٰلِكَ ظاہر بر دانش خود ست و اگر معنے دیگر میخواہد پس در مدّعاء ما مُضر نیست و تحقیق آنست که بعد از تحقّق فنائے قلب دانش که بآن تعلّق داشت بجائے دیگر انتقال مینماید و محلّ دانش آنجا میگردد والسّلامُ وَالاِکرَامُ اَوَّلًا وَّاٰخِرًا **فائده** (۱۲) مِنْ مَکَاتِیبِ شَیخِی وَاِمَامِی قَدَّسَنَا اللهُ تعالٰی بِسِرِّہِ السَّامِی **سوال** صاحبِ نزہت گوید ؎ گویند عنانِ خود چه تابی * گم شو که چو گم شوی بیابی * این نکته نمود ناصوابم * چون گم شوم آنگہے چه یابم * یابنده اگر کسے دگر خواست * از گم شدنم پس او چه میخواست **جواب** مجمل آنست که گم شدن نسبت بماسواست و یافت نسبت بحق جَلَّ شَانُهٗ فَلَا مُنَافَاةَ و مفصّل آنست که گم شدن در مقامِ فنا که مقامِ عین الیقین ست متحقّق ست چه درین موطن علم منافیِ عین ست و یافت در مقامِ بقا که موطنِ حق الیقین ست صورت مے بندد پس گم شدن شرطِ یافت شد ہر چند در یک وقت جمع نشوند فَلَا اِشکَالَ و این بر تقدیریست که از یافت ادراکِ مرکّب خواہیم و اگر ادراکِ بسیط اراده داریم پس در حین گم شدن ادراکِ بسیط حاصل ست چنانچه مقرر ست عزیزے گوید ؎ از حضرتِ ذات بہره استہلاک ست * استہلاکے که از تصوّر پاک ست * آن معرفتے ست نامش ادراکِ بسیط * آنجا چه محلّ دانش و ادراک ست تصوّر ہم

---

۱ یعنی مسلّم نیست و قوله چه ما الخ سند منع ست ۱۲ منه ۲ یعنی مکتوب نود و چہارم از جلد اول که بنام شیخ عبد الحی پٹنی در دفع شبہ صاحب نزہه صدور یافته ۱۲ ۳ بدانکه حاصل شبہ صاحب نزہت بر مقرر قوم آنست که بر تقدیر گم شدن یافت چگونه متصوّر باشد ۱۲ ۴ ای بین الانعدام والوجدان فان الاول بالنسبة الی شیٔ والثانی بالنسبة الی شیٔ آخر ۱۲ المصحح سلمه الله

و برین تقدیر نیز اشکال مندفع ست چه فنا شهودی ست نه وجودی و بر تقدیر فرض فناء وجودی جواب همان ست که در شق اول مسطور شد چه بعد از ایجاد بوجود موهوب که مربوط بولادت ثانیه است یافت حاصل ست[۵۱] **فائده (۱۳)** من مکاتیب[۵۲] شیخی و امامی قدس سرنا الله تعالی بسره السامی اذواق و مواجید که از جوش سکر و استیلاء محبت رو داده مندرج ساخته بودند بوضوح انجامید نیک و مبارک ست زادکم الله سبحانه شوقاً و ذوقاً جوش محبت ست که صفات لطیفه و کثیفه و رذیله و شریفه را یکسان نموده است و سکر محبت ست که اسلام و کفر را برابر ساخته و قبح و قبائح را مستور گردانیده (پنهان) و غیر محبوب همه را فراموش گردانیده این گلهاست که از آن چمن جمع شگفته است و این حیرت و عدمیت از عین الیقین آمده که موطن فنا و بے شعوریست و چیزهائے خوب سنجیده است لیکن اقامت درین موطن مستحسن نیست فنا فی نفسه هر چند کمال ست اما زینه کمالات دیگر ست و شرط عروج ست در مقام قرب ست هیچکس را تا نگردد او فنا نیست ره در بارگاه کبریا **فائده (۱۴)** من مکاتیب[۵۳] المحبوب الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی الله تعالی عنه شخصے که تکلم بشطحیات نماید و بهمه در مقام صلح باشد و همه را بر صراط مستقیم (راه راست) انگارد و در میان حق و خلق اثبات تمیز نکند و بوجود اثنینیت قائل نبود اگر آن شخص بمقام جمع رسیده است و بکفر طریقت متحقق (متصف) گشته است و نسیان

[۵۱] قوله یافت حاصل ست۔ پس حاصل آنکه مراد از گم شدن شهودی ست یا وجودی و نیز مراد از یافت بسیط ست یا مرکب بهر تقدیر محذور مرفوع ست چه اگر شهودی مرادست چنانچه مقرر جمهور ست از یافت هر معنے که خواسته آید مدعا ثابت ست لیکن بر تقدیر اراده ادراک مرکب یافت البته متاخر ست و بر تقدیر اراده بسیط معیت حاصل ست اما در تقدم ذاتی اختلاف کرده اند بعضے گویند تا نیابی نرهی و بعضے گفته اند تا نرهی نیابی و تحقیق آن از مکتوبات جلد ثانی باید طلبید و اگر گم شدن وجودی مرادست نیز یافت مرکب را چنانچه متبادرست از یافت تاخرست کما مر پس بهر تقدیر درست آمد چون گم شوی بیابی۔ آخر مکتوب نود و چهارم از جلد اول اتماماً للفائدة نقل نموده آمد ۱۲ [۵۲] یعنی مکتوب بست و ششم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد سلمه به

[۵۳] یعنی مکتوب نود و پنجم از جلد ثانی ۱۲ مولانا ابو السعد سلمه الله تعالے

ماسوا فرمودہ مقبول ست وسخنانِ او کہ ناشی از سکر اند از ظاہر مصروف و اگر آن شخص بے حصولِ این حال و بے وصول بدرجۂ اُولیٰ از کمالہا این سخنان متکلم ست و ہمہ را بر حق و بر صراطِ مستقیم میداند و تمیز باطل از حق نمے نماید از زنادقہ و ملاحدہ ست کہ مقصودش ابطالِ شریعت ست و مطلوبش رفعِ دعوتِ انبیا کہ رحمتِ عالمیان اند علیہم الصلوات و التحیات پس این کلماتِ خلافیہ ہم از محق صادر میشوند و ہم از مبطل محق را آبحیات اند و مبطل را سمِ قاتل دررنگِ آب نیل کہ بنی اسرائیل را آبِ خوشگوار بودہ و قبطی را خونِ ناگوار این مقام مزلۃ الاقدام ست جمِ غفیر از اہلِ اسلام بتقلید سخنانِ اکابر ارباب سکر از صراط مستقیم منحرف گشتہ دربِ کو چہائے ضلالت و خسارت افتادہ اند و دینِ خود برباد دادہ اند ندانستہ اند کہ قبولِ این سخنان مشروط بشرائط ست کہ در ارباب سکر موجود اند و در ایشان مفقود و معظمِ این شرائط نسیانِ ماسوائے حق ست سبحانہ کہ دلیلِ آن قبول ست و مصداقِ امتیازِ محق از مبطل استقامت بر شریعت ست و عدمِ استقامت بر شریعت آنکہ محق ست با وجودِ سکر و بے تمیزی سرِ موئے از ارتکابِ خلافِ شریعت نخواہد مود منصور با وجودِ قولِ انا الحق در ہر شب در زندان با زنجیرہائے گران پانصد رکعت نماز نافلہ ادا میکرد و طعامے کہ دستِ ظلمہ بآن میرسید اگرچہ از وجہ حلال بودہ نمیخورد و آنکہ مبطل ست اتیانِ احکامِ شرعیہ بروے چون کوہِ قاف گران ست کریمہ کَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ نشانِ حالِ شان ست رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا ؕ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ **فائدہ (۱۵)** من

(interlinear glosses: غیر حق سبحانہ؛ گردانیدہ شدہ؛ بیدینان؛ از دین حق برگشتگان؛ زہر کشندہ؛ مانند آب دریائے نیل؛ جماعت عظیم؛ لغزش گاہ؛ ظاہر؛ شاہد صادق؛ جمع ظالم)

[1] یعنی بمقام کفر طریقت کہ عبارت از مقام جمع ست کہ محل استتار ست و تمیز حق از باطل درین موطن مفقود ست

[2] یعنی حسین بن منصور حلاج کہ طبقہ ثالثہ ست۔ المصحح سلمہ اللہ تعالے

مَکَاتِیبِ المحبُوبِ الصَّمَدَانِی مُجَدِّدِ الاَلْفِ الثَّانِی رَضِیَ اللہُ تعالیٰ عَنْہُ از مشائخ قدّس اللہُ تعالیٰ اَسْرَارَہُمْ ہر کہ بشطحیات تکلّم نمودہ است و سخنانِ مُخالِفِ ظاہرِ شریعت گفتہ ہمہ در مقامِ کفرِ طریقت بودہ است کہ موطنِ سُکر و بے تمیزیست بزرگانے کہ بدولتِ اسلامِ حقیقی مُشرّف گشتہ اند از امثالِ این سخنان پاک و مُبرّا اند بظاہر و باطن اِقتدا بانبیا دارند و متابعِ ایشانند علیہم الصّلوٰت والتسلیمات **فائدہ (۱۶)** مِن مکاتیبِ شیخی و اِمامی قدّسنا اللہ تعالیٰ بسرّہ السّامی از جمع بفرق بعد الجمع باید آمد و از عین الیقین بحق الیقین و از فنا بہ بقا و از کفرِ طریقت باسلامِ طریقت باید ارتقا نمود و از عدم بوجود و از جہل بعلم باید رسید تا حُسنِ اسلام متجلّی گردد و قبحِ کفر ہویدا شود

ہدایت ششم

در بیانِ مقامِ بقا **فائدہ (۱)** مِن مکاتیبِ شیخی و اِمامی قدّسنا اللہ تعالیٰ بسرّہ السّامی چون ازین مقام ترقی واقع شود و بآنچہ در و گُم شدہ بود متحقق شود و باخلاق و اوصافِ او متخلّی گردد و حق الیقین رو نماید و از فنا بہ بقا ارتقا فرماید این زمان حسنِ اسلام متجلّی گردد و از حیرت و مدہوشی برآید درین وقت او را با وجود دریافت نہ بخود و علمِ خود کہ فانی گشتہ است قال اللہ تعالیٰ سُبحانہ اَوَمَن کَانَ مَیتًا فَاَحیَینَاہُ وَجَعَلنَا لَہٗ نُورًا یَّمشِی بِہٖ فِی النَّاسِ وَفِی الحَدِیثِ وَمَن قَتَلتُہٗ فَاَنَا دِیَتُہٗ ؎

با درد بساز چون دوائے تو منم + در کس منگر چو آشنائے تو منم + گر بر سرِ کوئے عشقِ ما کُشتہ شوی + شکرانہ بدہ کہ خونبہائے تو منم + **فائدہ (۲)** مِن مکاتیبِ شیخی و اِمامی قدّسنا اللہ تعالیٰ بسرّہ السّامی آنچہ در واقعہ دیدہ اند کہ فقیر بشما میگوید کہ

ف۱ یعنی مکتوب نود و پنجم از جلد ثانی ۱۲ مولانا سلمہ ربہ ف۲ یعنی مکتوب بست و ششم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ ربہ ف۳ یعنی مکتوب چہل و ہشتم از جلد ثانی ملتقطا ۱۲ مولانا سلمہ ربہ ف۴ یعنی مکتوب سی و ہشتم از جلد ثالث ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالیٰ

فنا فی اللہ شو و بقا باللہ مشو میتواند کہ باین اعتبار باشد کہ ہنوز ہنگام بقا نرسیدہ است و میتواند کہ باین معنی باشد کہ بقا موہبت صرف ست کہ مقدمہ آن فناست کہ آن نیز موہبت ست پس معنی چنان باشد کہ در حصول بقا تعب مکش کہ بے سعی تو بعد از فنائے اتم از راہ فضل و کمال موہبت بآن مشرف خواہند ساخت بخلاف فنا کہ ہر چند موہبت ست لیکن مقدمات آن کسبی ست[1] چہ[2] فنا کہ انتفاست نتیجہ نفی کسبی ست چہ نفی طریقت ست و انتفا حقیقت و طریقت بظاہر بکسب وابستہ است و حقیقت موہبت ست فنا فی اللہ شو یعنی در تحصیل مقدمات او کوشش کن و نفی را بکمال برسان تا انتفا بر وجہ کمال حاصل آید دیگر آنکہ آنچہ مقصود از سیر و سلوک ست زوال گرفتاریست از ما دون حق جل و علا و خلاصی ست از شرارت نفس و رعونت[3] و انانیت او کہ در فنا حاصل ست و معاملہ بقا از مزال[4] اقدام سالکان ست و محل توہم آنست کہ بندہ حق شود تعالیٰ شانہ عن ذٰلک ہر چند توہم مدفوع ست بآنکہ حقیقت بقا تخلق ست باخلاق حسنہ بعد از انخلاع از اخلاق سیئہ کہ بفنا مربوط ست لہذا گفتہ شد کہ فنا شو یعنی طالب فنا شو و بقا مشو یعنی کوشش حصول آن مکن اگر از خود عطا فرمایند نعمتے ست عظمٰے و امید ست کہ از زلت محفوظ دارند **فائدہ (۳)** من مکاتیب[5] شیخی و امامی قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ السامی آنچہ در واقعات خود را محلی بحلی و مکلل بلآلی و یواقیت مے بینند مبشر بقاست **فائدہ (۴)** من مکاتیب[6] شیخی و امامی قدسنا

---

[1] کہ بسعی و تعب حاصل میشود ۱۲ [2] یعنی زیرا کہ فنا کہ عبارت از انتفاست نتیجہ نفی ست و نفی کسبی ست زیرا کہ نفی طریقت ست و انتفا حقیقت ست و طریقت بظاہر وابستہ الخ ۱۲ [3] قولہ رعونت بضمتین سرکشی و خود آرائی و زینت ۱۲
[4] یعنی از لغزش گاہ پاہائے راہ روندگان ست ۱۲ [5] یعنی مکتوب سی و ہفتم از جلد ثالث ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ
[6] یعنی مکتوب صد و بست و دوم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالے المصحح سلمہ اللہ تعالے

الله تعالی بسرہ السامی آنکہ خود را محاط انوار مے بینید و دریاہائے نور را مے یابید
کہ در شما حلول میکند و ہر جزوے از اجزاء نور اجزاء خود میدانید میتواند کہ از بقا باشد

ہدایت ہفتم

دربیان مراتب ظلال و ولایت صغرٰی فائدہ (۱) من مکاتیب شیخی و امامی قدس سنا الله تعالی بسرہ السامی چون اشخاص عالم ظلال اسما و صفات اند و ہر اسم خدا داند کہ چندین ظلال در میان ست کہ نوبت بآن شخص رسیدہ است پس در ہنگام ترقی فنا و بقا بظلے از ظلال اسم کہ مبدأ تعین سالک ست بحصول خواہد پیوست و منتسبات را بآن اسم کہ ظلے ست از ظلال حوالہ نمودہ باوصاف آن اسم متحقق خواہد گردد چہ ہر اسم جامع اسما و صفات ست بعد از تحقق بآن اسم چون متوجہ فوق گردد بظل فوقانی کہ اصل این اسم ست در رنگ آن اسم متحقق خواہد گشت و این اسم تحتانی را گذشتہ باسم فوقانی کہ اصل اوست خواہد پیوست و ہمچنین از اصل ثانی باصل ثالث و از اصل ثالث برابع و از اصل رابع بخامس و از ان بسادس و سابع الی ما شاء الله سبحانہ بقا خواہد یافت تا کدام صاحب دولت بود کہ ازین ہمہ مراتب ظلال گذشتہ باصل اسم واصل گردد فائدہ (۲) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی الله عنہ و این اصول با این کثرت و با این رفعت اجزاء او خواہند گشت تا قطرہ را دریا خواہند ساخت و کاہ را کوہ خواہند گردانید و چون این اصول اجزاء او باشند ناچار از کمالات و برکات شان نیز بہرہ کامل نصیب او خواہد شد و کمال او جامع کمالات آن اجزا خواہد بود ازینجا فرق درمیان انسان کامل و سائر افراد انسان توان شناخت کہ آن دریائے محیط ست و اینہا در رنگ قطرہائے محقر آن دریا پس اینہا او را چہ شناسند و از کمال او چہ دریابند

خوش گفت آلہی چیست اینکہ اولیاء خود را کرامت کردی ہر کہ ایشان را شناخت ترا یافت وتا ترا نیافت ایشان را نشناخت وچنانچہ درمیان انسان کامل وانسان ناقص بکثرت وقلت اجزا تفاوت ست درمیان طاعات وحسنات اینہا نیز باندازہ آن تفاوت ست شخصے را کہ صد زبان ہد ہند و بہر زبان یاد حق کند جلّ وعلا چہ نسبت دارد بشخصے کہ اور ایک زبان دہند وبآن یک زبان یاد حق نماید جلّ وعلا ایمان ومعرفت وسائر کمالات را برین معنی قیاس باید کرد **فائدہ** (۳) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی اللہ تعالی عنہ باید دانست کہ این دائرہ ظلال متضمن مبادی تعینات خلائق ست سوائے انبیاء کرام وملائکہ عظام علیہم الصلوٰۃ والسلام وظل ہر اسم مبدا تعین شخصے ست از اشخاص حتی کہ مبدا تعین حضرت صدیق اکبر کہ افضل بشر بعد از انبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام نقطہ فوق این دائرہ است **فائدہ** (۴) من مکاتیب شیخی وامامی قدسنا اللہ تعالی بسرہ السامی حضرت ایشان قدسنا اللہ تعالی بسرہ الاقدس نوشتہ اند کہ بہشت ہر شخصے عبارت از ظہور اسم آلہی ست تعالی کہ مبدا تعین اوست بکسوت انہار واشجار وحور وقصور باندازہ تفاوت اسماء وصفات در علو وسفل ودر جامعیت وعدم جامعیت وتفاوت درجات جنان باندازہ تفاوت آنہاست **فائدہ** (۵) من مکاتیب شیخی وامامی قدسنا اللہ تعالی بسرہ السامی باید دانست کہ وصول بظلال اسم وسیر در مراتب آن معبر بولایت صغری ست کہ ولایت اولیاست **فائدہ** (۶) من مکاتیب شیخی وامامی قدسنا اللہ تعالی بسرہ السامی وینبغی ان یعلم

ف۱ یعنی مکتوب دو صد و شصتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالی ف۲ یعنی مکتوب بست وچہارم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالی ف۳ یعنی مکتوب چہل وہشتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالی ف۴ یعنی مکتوب سی وہفتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ ف۵ یعنی و دانستنی ست کہ ہر آینہ عمدہ در حصول کمالات ولایت اولیا مراقبہ است واذکار قلبی از ذکر اسم ذات وذکر نفی واثبات ۱۲ المصحح سلمہ اللہ تعالی

اَنَّ العُمْدَةَ فِیْ حُصُوْلِ کَمَالَاتِ الوِلَایَةِ الصُّغْرٰی الْمُرَاقَبَةُ وَالْاَذْکَارُ الْقَلْبِیَّةُ مِنْ ذِکْرِ اسْمِ الذَّاتِ وَالنَّفْیِ وَالْاِثْبَاتِ

ہدایتِ ہشتم

در ولایتِ کُبریٰ و مراتبِ اصول **فائدہ** (۱) مِنْ مَکَاتِیْبِ الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِیْ مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِیْ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ بعد ازان اگر عُروجے در دائرۂ اسما و صفات کہ اصل این دائرۂ ظل ست بطریقِ سَیر فی اللہ واقع شود شروع در کمالاتِ ولایتِ کُبریٰ خواہد بود و این ولایتِ کُبریٰ مخصوص بانبیاست عَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ بالاصالۃ و بہ تبعیت ایشان باصحابِ کرامِ ایشان نیز ازین دولت بہرہ رسید نصفِ سافل این دائرہ متضمن اسما و صفاتِ زائدہ ست و نصفِ عالی آن مشتمل بر شیون و اعتباراتِ ذاتیہ نہایتِ عروجِ پنجگانۂ عالمِ امر تا نہایتِ این دائرہ اسما و شیونات ست بعد ازان اگر بمحض فضلِ ایزدی جَلَّ شَانُہٗ از مقامِ صفات و شیونات ترقی واقع شود سیر در دائرۂ اصول اینہا خواہد بود و از گذشتِ این دائرہ اصول سیر در اصولِ آن دائرہ اصول ست بعد از طے کردنِ آن دائرہ قوسے ظاہر خواہد شد آنرا نیز قطع باید نمود و چون ازان دائرہ فوق غیر از قوسے ظاہر نشد بہمان قوس اقتصار نمودہ آید درینجا سرّے خواہد بود کہ بران

---

۱ یعنی مکتوب دوصد و شصتم از جلد اول ۱۲ مولانا ابوالسعد سلمہ اللہ تعالےٰ ۲ یعنی دائرۂ ظلال اسماء وجوبی تعالت وتقدست ۱۲ ۳ یعنی قلب و روح و سر و خفی و اخفی ۱۲ ۴ قولہ درینجا سرّے خواہد بود کہ بران سر اطلاع نبخشیدہ اند بدانکہ حضرت خواجہ محمد معصوم قدس سرہ در مکتوب شصت و ہشتم مکشوف حضرت امام ربانی رضی اللہ عنہ بتفصیل بیان فرمودہ اند ماحصلش آنکہ مرتبہ اولےٰ آنست کہ ذات مع الصفات الثمانیۃ المتمیز بعضہا من بعض محسوس میشود و مرتبہ ثانیہ کہ فوق این مرتبہ است ذات مع الصفات الاعتباریۃ المتمیزۃ بعضہا عن بعض منکشف میگردد و مرتبۂ ثالثہ کہ فوق این مرتبہ ثانیہ است از ذات الملحوظۃ بالصفات الاعتباریۃ الغیر المتمیزۃ بعضہا عن بعض مشہود میشود و مرتبۂ رابعہ کہ فوق این مرتبۂ ثالثہ است ذات بلا اعتبار ست باید دانست کہ در مراتب سہ گانۂ اولی چون ذات تعالی ملحوظ با صفات ست در صورت مثالی بصورت دائرہ ہویدا میگردد و دو قوس کہ یکے عبارت از ذات باشد و یکے از صفات ظاہر میگردد و در مرتبۂ اخیرہ چون اعتبارے و اضافتے ملحوظ نیست لاجرم در صورت مثالی نصف دائرہ کہ کنایہ از یک قوس ذات باشد ظاہر میگردد و ہمین سرّ ست کہ حضرت ایشان در مکتوب بیان طریق نوشتہ اند کہ دران مرتبہ غیر از یک قوس ظاہر نشد درینجا سرّے خواہد بود کہ بران سر اطلاع نداد ند ۱۲ مولانا ابوالسعد سلمہ اللہ تعالےٰ

سرِ اطلاع نہ بخشیدہ اند و این اصولِ سہ گانہ اسما و صفات کہ مذکور شد اعتبارات اند در حضرتِ تعالیٰ و تقدس کہ مبادیِ صفات و شیونات گشتہ حصولِ کمالاتِ این اصولِ سہ گانہ مخصوص بنفسِ مطمئنہ است و حصولِ اطمینان مراورا درین موطن میسر میگردد و درہمین مقام شرحِ صدر حاصل میشود و سالک باسلامِ حقیقی مشرف میگردد و ہمین موطن ست کہ مطمئنہ بر تختِ صدر جلوس میفرماید و بمقامِ رضا ارتقا مینماید این موطن منتہائے ولایتِ کبریٰ ست کہ ولایتِ انبیاست علیہم الصلوات والتسلیمات

فائدہ (۲) مِن مکاتیبِ المحبوبِ الصمدانی مجددِ الالفِ الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ باوجودِ اطمینانِ نفس اجزائے قالب کہ مرکب از طبائعِ مختلفہ است و ہر طبیعت را خواہان امریست و گریزان از امرے دیگر از طغیان و سرکشی باز نماندہ اگر قوتِ شہویہ است از قالب ناشی ست و اگر غضبیہ ست ہم ازانجا ہویدا مثلاً جزوِ ناری او باوجودِ اطمینانِ نفس از دعویٰ خیریت و تکبر باز نماندہ و جزوِ ارضی از خست و دنائت خود پشیمان نشدہ علیٰ ہذا القیاس سائر الاجزاء نمی بینی کہ سائرِ حیوانات کہ نفسِ ناطقہ ندارند این صفاتِ رذیلہ در آنہا کائن ست و بشہوت و غضب و شرہ و حرص متصف اند و این جہاد و مخالفت ہمیشہ برپاست بواسطۂ مصالح و منافع و امیدست کہ این مخالفت بفضلِ خداوندی جل سلطانہٗ از ترکِ استحباب بالاتر نرود و از ارتکابِ کراہیتِ تنزیہ بپایان تر فرود نیاید

فائدہ (۳) مِن مکاتیبِ شیخی و امامی قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ السامی از علاماتِ فنائے روحی و سری و خفی و اخفیٰ و مابہ الامتیاز از ہر کدام پرسیدہ بودند مخدوما

ل یعنی دائرۂ اصول صفات و شیونات و دائرۂ اصولِ اصول اینہا و دائرۂ فوق کہ ازان غیر از قوسے ظاہر نشدہ ۱۲ ۲ یعنی مکتوب پنجاہم از جلد ثانی بطریق التقاط ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالےٰ ۳ یعنی در ترک واجب و فرض نرسد ۱۲ ۴ یعنی در تکب تحریم و حرام ہرگز نگردد ۱۲ ۵ یعنی مکتوب صد و سی و سوم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالےٰ

بالفعل وقت مساعدتِ این تفصیل نمی نماید این قدر هست که فنائے نفس که کمال متضمن فناءِ این لطائف ست که رئیس لطائفِ عشره[1] اوست هم پیش از فنا و هم بعد از فنا خِیارُکُم فِی الجاهِلِیّةِ خِیارُکُم فِی الاِسلامِ اِذا فَقِهُوا فِی الدِّین[2] فائده (۴۸) مِن مکاتیبِ شیخی و امامی قدّسنا اللہ تعالیٰ بِسِرّہِ السّامی[3] بدانند که فنائے نفس و اطمینانِ او که اسلامِ حقیقی بآن منوط ست هر چند شروعِ آن از ولایتِ صُغریٰ ست لیکن کمالِ آن وابسته بحصولِ کمالاتِ ولایتِ کُبریٰ ست بلکه باصولِ سه گانه که فوقِ دائرهٔ اسما و صفات و شیون و اعتبارات ست که ولایتِ کُبریٰ عبارت ست از مجموعِ این اصولِ سه گانه و این دائره است و این دائره منتهائے عروجِ پنجگانه عالمِ امر ست فوقِ آن عالمِ امر را گذر نیست نفس از کمالاتِ آن سه گانه امیدوار ست حقیقتِ اطمینان و شرحِ صدر درین موطن حاصل میشود و حضرتِ ایشانِ ما قدّسنا اللہ تعالیٰ بِسِرّہِ الاقدس برنگاشته اند که مطمئنه بعد از حصولِ شرحِ صدر که از لوازمِ ولایتِ کُبریٰ ست از مقامِ خود عروج فرموده بر تختِ صدر ارتقا میفرماید و آنجا تمکنِ سلطنت پیدا میکند و استیلا بر ممالکِ قرب میفرماید و این تخت فی الحقیقت فوقِ جمیع مقاماتِ عروجِ مرتبهٔ ولایتِ کُبریٰ ست اگر گویند مقامِ نفس در دماغ ست و آنرا بر صدر تفوق ست فرود آمدنِ او بصدر بظاهر تنزل ست آنرا ارتقا چگونه توان گفت جواب گوییم که دماغ را هر چند بر صدر بصورت و ظاهر تفوق ست اما فی الحقیقت معامله بعکس ست یعنی صدر تفوق دارد بر دماغ چه سر محلِ غرور و انانیت ست و موضعِ ترفع و تکبر و خیالاتِ فاسده است و صدر محلِ ایمان و الهام و وارداتِ غیبست و موطنِ انوار و اسرار

---

[1] یعنی پنجگانه عالمِ خلق از عناصرِ اربعه و نفس و پنجگانه عالمِ امر از قلب و روح و سر و خفی و اخفیٰ ۱۲ [2] یعنی نیکان آدمیان در جاهلیت نیکان ایشانند در اسلام وقتیکه فقیه شوند رواه مسلم ۱۲ در روایت حدیث لفظ خیار هم واقع شده است ۱۲ [3] یعنی مکتوب نود و هفتم و نیز نود و یکم از جلد ثانی ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالیٰ [4] یعنی در مکتوب دو صد و شصتم از جلد اول ۱۲ المصحح سلمہ اللہ تعالیٰ

کریمۂ اَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰہُ صَدْرَہٗ لِلْاِسْلَامِ فَہُوَ عَلٰی نُوْرٍ مِّنْ رَّبِّہٖ وحدیثِ اَلنُّوْرُ اِذَا
دَخَلَ الصَّدْرَ اِنْفَسَحَ الحدیث دلیل بر آنست و نفس چون از رذائلِ اوصاف پاک گردد
واز دعوٰی سرّی و انانیت بری و تائب شود و مطمئنہ و مرضی گردد و بمقتضائے کریمۂ
رَبَّنَا اَخْرِجْنَا مِنْ ھٰذِہِ الْقَرْیَۃِ الظَّالِمِ اَھْلُھَا الآیۃ جائے خود بگذارد و از زمین معصیت
ہجرت نماید و جوارِ صلحا کہ لطائفِ عالمِ امر ست اختیار نماید بمصداق خِیَارُکُمْ فِی الْجَاھِلِیَّۃِ
خِیَارُکُمْ فِی الْاِسْلَامِ اِذَا فَقِھُوْا رئیس لطائفِ عالمِ امر میگردد و بر تختِ صدر استقرار
گرفتہ تمکنِ سلطنت پیدا میکند و این تختِ صدر فی الحقیقۃ فوق جمیع مقاماتِ عروج
مرتبۂ ولایتِ کبریٰ ست بر آئندہ این تخت را نظر بابطن بطون نفوذ میکند کہ این مطمئنہ
را گنجایشِ مخالفت نماندہ است و مجالِ سرکشی نہ چون از ہستی و انانیتِ خود بقربت و
نیستی آمد و از مانوسات و منتسبات تہی و یکسو شد و آنرا باہلِ آن سپرد و بموت و
عدمیت ساخت حق تعالی او را باین کرامت بنواخت و بخلعتِ سلطنت مشرف ساخت
فَانْظُرْ اِلٰی اٰثَارِ رَحْمَتِ اللّٰہِ کَیْفَ یُحْیِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِہَا این ہنگام بجائے اوصافِ
ذمیمہ و اخلاقِ سیئہ اوصاف و اخلاقِ حسنہ او را عطا میشود کہ غیر از نیکوئی از وے
چیزے دیگر نیاید و دعوت بحق فرماید اُولٰٓئِکَ یُبَدِّلُ اللّٰہُ سَیِّاٰتِہِمْ حَسَنٰتٍ وَکَانَ اللّٰہُ
غَفُوْرًا رَّحِیْمًا **فائدہ** (۵) مِنْ مَکَاتِیْبِ شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللّٰہُ تعالیٰ بسرہ السامی

۵۱ بدانکہ این کریمہ واقع است در سورۂ زمر در پارہ ومالی یعنی آیا پس کسیکہ کشادہ کردہ است خدا سینۂ او را برائے دین اسلام پس او بر روشنی باشد از پروردگار خود ۱۲ ۵۲ یعنی اے پروردگار ما بیرون بر ما را ازین دیہ کہ ستمگار اند اہل آن بدانکہ این کریمہ واقع ست در سورۂ نساء در پارۂ والمحصنات ۱۲ ۵۳ رواہ مسلم بلفظ خیارہم ۱۲ ۵۴ بدانکہ این کریمہ واقع ست در سورۂ روم در پارۂ اتل ما اوحی یعنی پس در نگر بہ نشانہائے رحمت خدا کہ چگونہ زندہ میگرداند زمین را پس از مردن آن ۱۲ ۵۵ این کریمہ واقع ست در سورہ فرقان پارۂ وقال الذین پس آن جماعہ بدل سازد خدا بدیہائے ایشان را بہ نیکیہا و ہست خدا آمرزندہ مہربان۔ ولفظ الآیۃ فاولئک الخ ۱۲ ۵۶ یعنی مکتوب صد و پنجاہ و دوم از جلد ثالث ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالے

المصحح سلمہ ربہ

کمالِ فناءِ نفس آنست کہ چنانچہ صفاتِ کمال ملحق باصل شدند وغیر از عدم در سالک نماند این عدم کہ مرآتِ کمالات بود نیز بعدمِ مطلق ملحق شود این زمان از عارف نہ عین ماند ونہ اثر لَا تُبْقِی وَلَا تَذَرُ بعد ازان بحکمِ مَنْ قَتَلْتُهٗ[۵۱] فَاَنَا دِیَتُهٗ معاملۂ بقاست ومعاملۂ ولایتِ کبریٰ در پیش ست فنا وبقا ہر چند در ولایت صغریٰ صورت بستہ بود لیکن حقیقتِ فنا وبقا در ولایت کبریٰ ست آنکارم کہ لحوقِ عدمِ خاص بعدمِ مطلق از خصائصِ این ولایت ست فائدہ (۶) مِنْ مَکَاتِیْبِ[۵۲] الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِیِّ مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِیْ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ باید دانست سیرے کہ بعد از سیرِ آفاق وانفس میسر میگردد سیر در اقربیت[۵۳] ست تجلّیِ فعلی وتجلّیِ صفتی وتجلّیِ ذاتی درین موطن متحقّق میشود واز سلطنتِ وہم ودائرہ خیال اینجا نجاتے حاصل میگردد زیراکہ سلطانِ وہم وخیال را در بیرونِ دائرۂ آفاق وانفس سلطنت میسر نیست نہایتِ وہم تا نہایتِ ظل ست وہر جا ظل نبود وہم نبود پس ناچار در ولایتِ ظلی خلاصی از وہم بعد از موت میسر شود کہ وہم رو بعدم آورد ودر ولایتِ اصلی کہ ولایتِ کبرےٰ ست خلاصی از قیدِ وہم وخیال درین دار میسر ست کہ باوجودِ وہم از قیدِ وہم آزاد ست آنچہ طائفۂ اولیٰ را در آخرت ست طائفۂ اخریٰ را درینجا میسر ست در ولایتِ ظلی درین نشاء حصولِ مطلوب غیر از منحوتِ وہم وخیال نیست ودر ولایتِ اصلی مطلوب از علتِ تراشِ وہم منزّہ ومبرّا است مانا کہ حضرتِ مولانا روم از حیطۂ وہم وقیدِ خیال تنگ آمدہ آرزوئے موت مینماید تا بود کہ مطلوب را عریان از لباسِ وہم وخیال در کنار کشد ودر مبادیِ موت منع[۵۵] عَافَاکَ اللّٰہُ نمودہ میفرماید ؎ من شوم عریان

---

[۵۱] یعنی حق فرماید جل وعلا کسیکہ بعشق رسانیدم او را پس منم خونبہائے او ۱۲ [۵۲] یعنی مکتوب سوم از جلد ثانی ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالے [۵۳] کہ مدلول قول اوست جل شانہ وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْہِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیْدِ ۱۲ [۵۴] یعنی مولانا جلال الدین رومی قدس سرہ [۵۵] منع فرمودہ کہ در حق وے کسے در موطن موت عافاک اللہ بگوید یعنی عافیت بخشد ترا خدائے تعالے ۱۲ المصححہ

زتن او از خیال تا خرامم در نهایات الوصال **فائده** (۷) من مکاتیب المحبوب[1]
الصمدانی حضرت المجدد الالف الثانی رضی الله تعالی عنه هرچه در مرایای آفاق
و انفس ظاهر میشود بداغ ظلیت متسم ست پس سزاوار نفی بود تا اثبات اصل نموده آید
و چون معامله از آفاق و انفس گذشت از قید ظلیت رست[2] منتهیان دائره ظل را تجلی
برقی که ناشی از مرتبه اصل ست میسر ست که یک ساعت از قید آفاق و انفس وارهانند و
جمعے که از دائره آفاق و انفس درگذشتند و از ظل باصل پیوستند این تجلی برقی در حق
ایشان دائمی ست و ماورائے این بزرگواران دائره اصل ست که تجلی برقی ناشی از ان ست
نهایت کمال در ولایت ظلی که ولایت صغری ست به تجلی برقی بحصول مے پیوندد و این
تجلی برقی قدم اول ست در ولایت کبری که ولایت انبیاست علیهم الصلوات و
التسلیمات و ولایت صغری ولایت اولیاست قدسنا الله تعالی باسرارهم ازینجا
تفاوت در ولایت اولیا و ولایت انبیا باید دریافت صلوات الله تعالی و تسلیماته
علیهم که نهایت آن ولایت بدایت این ولایت ست از کمالات نبوت انبیا علیهم
الصلوات و التحیات چه گوید که بدایت نبوت نهایت این ولایت ست مگر حضرت خواجه
نقشبند قدس الله تعالی سره که نصیبے از ولایت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
و التحیات بتبعیت و وراثت فراگرفته اند که گفته ما نهایت را در بدایت درج میکنیم
این فقیر اینقدر میداند که نسبت حضور نقشبندیه چون بکمال رسد بولایت کبری مے پیوندد
و از کمالات آن ولایت حظ وافر میگیرد بخلاف طرق دیگران که نهایت کمال شان تا تجلی
برقی ست **فائده** (۸) من مکاتیب[3] شیخی و امامی قدسنا الله تعالی بسره السامی

---

۱ یعنی مکتوب سوم از جلد ثانی ۱۲ مولانا ابو السعد سلمه الله تعالی ۲ خلاصی یافت و مشروع در تجلی فعل و صفت میسر گشت ۱۲ ۳ یعنی مکتوب چهل و هفتم از جلد اول و نیز مکتوب صد و چهل و چهارم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد سلمه الله تعالی

حضرتِ خواجہ نقشبند قُدِّسَ سِرُّہٗ فرمودہ اند کہ ہفت سال ہمراہ مولانا عارف[1] رحمۃ اللہ علیہ در تگ و پوئے آن بودم کہ از اصل آگاہی یابم سہ بار بسفرِ حجاز رفتم اگر مثلِ مولانا یا شبیہِ مولانا آنجا مے یافتم ہرگز بر نمے گشتم فائدہ (۹) مِنْ مَکَاتِیْبِ[2] الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِی مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِی رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ طریقے کہ حضرتِ حق سُبْحَانَہٗ وَتَعَالٰی این فقیر را بآن طریق ممتاز ساختہ است از بدایت تا نہایت نسبتِ نقشبندیہ است کہ متضمنِ اندراجِ نہایت ست در بدایت و برین بُنیاد عمارتہا ساختہ اند و کوشکہا[3] بنا فرمودہ اگر این بُنیاد نمی بود معاملہ تا باینجا نمے افزود تخم از بخارا و سمرقند آوردہ در زمینِ ہند کہ مایہ اش از خاکِ یثرب و بطحا ست کشتند و بآبِ فضل سالہا آنرا سیراب داشتند و بتربیتِ احسان مُربّی ساختند چون آن کشت و کار بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ ہَدَانَا لِہٰذَا وَمَا کُنَّا لِنَہْتَدِیَ لَوْلَا اَنْ ہَدَانَا اللّٰہُ لَقَدْ جَآءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ

ہدایت نہم

در بیانِ ولایتِ علیا فائدہ (۱) مِنْ مَکَاتِیْبِ[4] الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِی مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِی رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ چون سیر را تا باینجا رسانید متوہم شد کہ مگر کار را تمام کردہ باشد ندا[5] در دادند کہ این ہمہ تفصیل اسم الظَّاہِر بودہ کہ یک بازوئے طیران ست و اسم باطن ہنوز در پیش ست کہ بازوئے دویم ست از برائے طیرانِ عالمِ قدس و چون آنرا بتفصیل بانجام رسانی دو جناح از برائے طیران طیار کردہ باشی و چون بعنایت اللہ سبحانہ سیرِ اسمِ باطن نیز بانجام رسید دو جناحِ طیران میسر شد اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ ہَدَانَا لِہٰذَا وَمَا کُنَّا لِنَہْتَدِیَ لَوْلَا اَنْ ہَدَانَا اللّٰہُ لَقَدْ جَآءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ اے فرزند از سیر

۱؎ یعنی خلیفہ حضرت سید میر کلال ۱۲ و مولانا بہاء الدین کہ پدر ایشان بودند ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالٰی ۲؎ یعنی مکتوب دوصد و شصتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالٰی ۳؎ یعنی قصرہا و بناہائے بلند ۱۲ ۴؎ یعنی مکتوب دوصد و شصتم از جلد اول ۱۲ مولانا ۵؎

اسم باطن چہ نویسد کہ مناسب حال آن سیر استتار و تبطن ست اینقدر ازان مقام وا مینماید کہ سیر در اسم ظاہر سیر در صفات ست بے آنکہ در ضمن آنہا ذات ملحوظ گردد تعالیٰ وتقدس وسیر در اسم باطن نیز ہر چند در اسماست اما در ضمن آنہا ذات تعالیٰ وتقدس ملحوظ ست وآن اسما در رنگ سپرہا اند کہ روپوش حضرت ذات تعالیٰ گشتہ مثلاً در صفت العلم ذات او تعالیٰ اصلاً ملحوظ نیست و در اسم العلیم ملحوظ ذات ست تعالیٰ در پس پردہ صفت زیرا کہ علیم ذاتیست کہ مراو را علم ست فالسیر فی العلم سیر فی الاسم الظاہر والسیر فی العلیم سیر فی الاسم الباطن وقس علیٰ ھذا سائر الصفات والاسماء وآن اسما کہ باسم الباطن تعلق دارند مبادی تعینات ملائکہ ملأ اعلیٰ ست علیٰ نبینا وعلیہم الصلوات والتحیات وشروع درین اسما نمودن قدم نہادن ست در ولایت علیا کہ ولایت ملأ اعلیٰ ست وفرقیکہ در میان علم وعلیم ومیان اسم الظاہر واسم الباطن نمودہ آمد آن فرق را اندک خیال نکنی ونگوئی کہ از علم تا علیم اندک راہ ست لا بلکہ فرقے کہ در میان مرکز خاک و محدب عرش ست نسبت بآن فرق حکم قطرہ دارد نسبت بدریائے محیط در گفت نزدیک ست و در حصول دور دور دور **فائدہ (۲)** من مکاتیب شیخی وامامی قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ السامی این مقام درجۂ اعلیٰ ست از ولایت حتیٰ کہ بر ولایت انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام تفوق دارد و فضلیت شان از راہ نبوت شان ست و وسعت قلب درین مقام زیادہ از وسعتے ست کہ در مقام سابق بود چہ آن وسعت باندازۂ وسعت اسما وصفات وشیون واعتبارات ست بے اعتبار ذات و درین وسعت ذات تعالیٰ باین کمالات ملحوظ ست شتان ما بین الوسعتین اسما وصفات را در جنب

حاشیہ (بین السطور): پوشیدہ شدن — اندر — بدریا — فوقیت

حاشیہ (کنارہ): این — اینہا — ذات ست نہ او علم ست — فرق گفتار

لہ قولہ مرکز خاک یعنی نقطۂ میانہ زمین قولہ محدب عرش یعنی سطح فوقانی فلک الافلاک ۱۲ سے یعنی مکتوب صد و چہل و کیم از جلد ثانی ۱۲ مولانا

ذاتِ تعالیٰ چہ نسبت ست و کدام اعتداد فائدہ (۳) مِن مکاتیبِ شیخی و امامی قدّسنا اللہ تعالیٰ بسرّہ السامی تفوّقِ یک حقیقت بر حقیقتِ دیگر موجبِ افضلیتِ صاحبِ حقیقتِ اولیٰ بر صاحبِ حقیقتِ ثانیہ نیست چہ میتواند کہ صاحبِ حقیقتِ تحتانی را عروجات بر حقیقتِ فوقانی شود و مراتبِ قرب رُو دہد و صاحبِ حقیقت فوقانی محبوسِ حقیقتِ خویش بود و عروج از حقیقتِ خود نماید و کثرتِ مراتبِ قرب کہ مدارِ فضل بر آنست حاصل نکند نمے بینی کہ ولایتِ ملأ اعلیٰ فوقِ ولایتِ خواصِ بشر ست و فضل مر خواصِ بشر راست باعتبارِ عروج از حقایقِ ملک مَلَک را عروج از حقائقِ خود ہا نیست وَمَا مِنَّا اِلَّا لَہٗ مَقَامٌ مَّعْلُوْمٌ در شرحِ مواقف مذکور ست اِنَّ الْمَلٰٓئِکَۃَ وَاِنْ کَانُوْا فَوْقَ الْبَشَرِ فِیْ بَعْضِ الْاُمُوْرِ لٰکِنَّ الْاَفْضَلِیَّۃَ بِمَعْنٰی کَثْرَۃِ الثَّوَابِ لِلْبَشَرِ و نیز عالمِ امر فوقِ عالمِ خلق ست و فضل مر عالمِ خلق راست چہ قربِ عالمِ خلق اصلی ست و قربِ عالمِ امر ظلّی ست عنصرِ خاک پائین ترِ لطائفِ عالمِ خلق و عالمِ امر ست و پستی او سببِ رفعتِ او گشتہ ست و قربے کہ خاکیان راست قدسیان را نہ [۱] زمین زادہ بر آسمان تاختہ + زمین و زمان را پس انداختہ + فائدہ (۴) مِن مکاتیبِ المحبوبِ الصمدانی مجددِ الالفِ الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ اگر ولایت را بر نبوت مزیت میبود ملائکہ ملأ اعلیٰ کہ ولایتِ ایشان اکمل ست از سائرِ ولایات از انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام افضل میشدند و گروہے از این طائفہ چون ولایت را افضل از نبوت پنداشتند ولایتِ ملأ اعلیٰ را اکمل از ولایتِ انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام دیدند ناچار ملائکہ عالین را از انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات افضل گفتند و از جمہورِ اہلِ سنت جدا افتادند کُلُّ ذٰلِکَ لِعَدَمِ الْاِطِّلَاعِ عَلٰی حَقِیْقَۃِ النُّبُوَّۃِ

[۱] یعنی مکتوب صد و ہشتاد و سوم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ ربہ [۲] یعنی مکتوب دو صد و شصت و ہشتم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ ربہ

فائدہ (۵) مِنْ مَکَاتِیْبِ[1] الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِی مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِی رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ بعد از حصولِ دو جناح[2] چون طیرانِ عروج واقع گشت معلوم شد کہ این ترقی بالاصالۃ نصیبِ عنصرِ ناری وعنصرِ ہوائی وعنصرِ آبی ست کہ ملائکہ کرام را علٰی نبینا وعلیہم الصلوٰۃ والسلام ازین عناصرِ سہ گانہ نیز نصیب ست چنانکہ وارد شدہ است کہ بعضے از ملائکہ از نار وثلج مخلوق اند وتسبیحِ ایشان سُبْحَانَ مَنْ جَمَعَ بَیْنَ الثَّلْجِ وَالنَّارِ ست **فائدہ** (۶) مِنْ مَکَاتِیْبِ[3] شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِی ارتقاءِ لطائف از اصولِ خود شرطِ ولایت ست در ولایتِ صغرٰی عروجِ لطائف تا ظلالِ اسماء وصفات ست نہایتِ عروجِ لطائفِ امر تا ولایتِ کبرٰی ست بلکہ تا دائرۂ اُولٰی است از ولایتِ کبرٰی بیشتر معاملہ با عالمِ خلق ست وبقیہ دوائرِ ولایتِ کبرٰی نصیب از ان مرنفس را ست ونصیبِ عناصرِ ورآءِ عنصرِ خاک از ولایتِ علیاست **فائدہ** (۷) مِنْ مَکَاتِیْبِ[4] الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِی مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِی رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ در اثناءِ این سیر در واقعہ نمودند کہ گویا براہے میروم واز بسیاریِ رفتن سخت درماندہ شدہ ام آرزوئے چوب وعصا دارم کہ بمددِ آن شاید توانم راہ رفت میسر نمیشود بہر خس وخاشاک دست مے اندازم کہ تقویتِ راہ رفتن نماید چارہ ندارم غیر از راہ رفتن چون مدتے با این حال سیر نمودم فنائے[5] شہرے ظاہر شد بعد از طیِّ مسافتِ آن فنا دخول بآن شہر واقع شد معلوم گردید کہ این شہر عبارت از تعینِ اول ست کہ جامعِ جمیعِ مراتبِ اسماء وصفات وشیون واعتبارات ست ونیز جامع ست مراصولِ این مراتب را واصولِ اصولِ اینہا را

حاشیہ: ... از ولایتِ علیاست

۱ یعنی مکتوب دو صد وشصتم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالیٰ ۲ یعنی دو جناح اسم الظاہر واسم الباطن ۱۲ ۳ یعنی مکتوب صد وبست وہشتم از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالیٰ ۴ یعنی مکتوب دو صد وشصتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالیٰ ۵ قولہ فنا بکسر اول یعنی حوالی ونواحی وبعضی گرداگرد خانہ وپیش سرائے کہ فراخ وکشادہ باشد ۱۲ لمصححہ سلمہ اللہ تعالیٰ

و منتہائے اعتبارات ذاتیہ است کہ تمایزِ آنہا بعلم حصولی مناسبت بعد از ان اگر سیر واقع شود مناسب علمِ حضوری خواہد بود اے فرزند اطلاق علمِ حصولی و علمِ حضوری دران حضرت جلّ سلطانہٗ باعتبارِ تمثیل و تنظیر ست زیرا کہ صفاتے کہ وجودِ آنہا زائد ست بر وجود ذاتِ تعالیٰ و تقدّس علمِ آنہا مناسب علمِ حصولی ست و اعتباراتِ ذاتیہ کہ اصلاً زیادتیِ آنہا بر ذاتِ تعالیٰ و تقدّس متصوّر نیست علمِ آنہا مناسب علمِ حضوری و الّا[1] فلیس ثمّہ الّا تعلّقُ العِلمِ بالمعلوم من غیرِ ان یحصُل من المعلوم فیہِ شیٌٔ فافہم و این تعیّنِ اول کہ آن شہرِ جامع کنایت ازوست جامعِ جمیع ولایاتِ انبیائے کرام و ملائکۂ عظام ست علیہم الصّلوٰۃُ و السّلام و منتہائے ولایتِ علیاست کہ مخصوص بملاءِ اعلیٰ ست فائدہ (۸) من مکاتیبِ[2] شیخی و امامی قدّسنا اللہُ تعالیٰ بسرّہِ السّامی العُمدۃُ فی حُصُولِ الوِلایتینِ الاُخریینِ[3] الذّکرُ اللِّسانیُّ بالنّفیِ والاثبات فائدہ (۹) من مکاتیبِ[4] شیخی و امامی قدّسنا اللہُ تعالیٰ بسرّہِ السّامی استفسار نمودہ بودند کہ در وقتِ تکرارِ کلمۂ طیبہ نفی و اثباتِ لسانی کلمۂ مبارکہ محمّدٌ رّسول اللہ بآن ضم کنند یا نہ اگر بکنند بعد از چند مرتبہ بکنند مخدوما مرتبہ را تعیّنے نیست بعد از ہر دہ یا ہر بیست یا ہر پنجاہ یا ہر صد ضم کنند

ہدایت دہم

در بیانِ کمالاتِ نبوّت فائدہ (۱) من مکاتیبِ[5] شیخی و امامی قدّسنا اللہُ بسرّہِ السّامی

فائدہ در حصول نسبت حضور و دوام آگاہی

---

[1] یعنی ورنہ پس نیست آنجا مگر ارتباط علم بمعلوم بدون آنکہ از معلوم در عالم چیزے حاصل آید پس در باب این سخن را کہ از دقت خالی نیست ۱۲
[2] یعنی مکتوب صد و سی و ہشتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ ربہ
[3] المراد منہا الولایۃ الکبریٰ والولایۃ العلیا للانبیاء الکرام والملائکۃ العظام علیہم الصلوٰۃ والسلام ۱۲
[4] یعنی مکتوب صد و چہل و دوم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالیٰ
[5] یعنی مکتوب چہل و ہشتم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالیٰ مصحح سلمہ اللہ تعالیٰ

مرتبۂ سابع افرادِ ذاتست تعالیٰ وتقدّس از صفات واسما تعالت زیرا کہ مُحبِّ ذات بشرکتِ صفات راضی نیست ہرچند انفکاکِ صفات از ذاتِ تعالیٰ متصوّر نیست وذاتِ تعالیٰ از صفات در ہیچ وقت وحال جدا نہ لیکن بمقتضائے اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ مُحبِّ ذات را با ذاتِ تعالیٰ معیّتے ست کہ از صفات آنجا ہیچ ملحوظ نیست پس انفکاکِ ذات از صفات در دیدِ مُحب ست کہ مُثمرِ معیّتِ مذکورہ ست وبس نہ در خارج ونفس الامر **فائدہ** (۲) مِن مَکَاتِیبِ شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالیٰ بِسِرِّہِ السَّامِیْ این کمال ناشی از کمالاتِ نبوّت ست وحصولِ این کمالات بالاصالۃ انبیا راست عَلَیْھِمُ الصَّلوٰۃُ وَالسَّلَامُ وبہ تبعیّت ووراثت ہر کرا بنوازند **فائدہ** (۳) مِن مَکَاتِیبِ شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالیٰ بِسِرِّہِ السَّامِیْ از حصولِ کمالاتِ نبوّت مر بعضے افرادِ اُمّت را بطریق تبعیّت ووراثت لازم نمے آید کہ آن بعض نبی باشد یا مساوات با نبی پیدا کند چہ حصولِ کمالاتِ نبوّت دیگر ست وحصولِ منصبِ نبوّت دیگر چنانچہ تحقیق این معنی بہ تفصیل در مکتوباتِ قدسی آیاتِ حضرتِ ایشانِ ما قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالیٰ بِسِرِّہِ الْاَقْدَسِ مسطور ست **فائدہ** (۴) مِن مَکَاتِیبِ الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِیْ مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِیْ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالیٰ عَنْہُ درمیانِ لطائفِ انسانی حظِّ وافر ازین کمالات بالاصالۃ عنصرِ خاک راست وسائر اجزائے انسانی چہ از عالمِ امر وچہ از عالمِ خلق ہمہ درین

---

۱ قولہ مرتبۂ سابع افراد ذات ست تعالیٰ وتقدس الخ مراد از ذات وصفات واسما دریجا آنست کہ در مرتبہ تعین علمی کائن اندنہ کہ در خارج ونفس الامر موجود اند چنانچہ این معنی نقل از حضرت امام ربانی رض در مکتوب صد وہشتاد وسیوم از جلد اول مکتوبات معصومی مصرح ست مؤلف رحمۃ اللہ علیہ پارۂ ازان مکتوب در ہدایت نوز دہم ایراد خواہد نمود وزیادہ تر تفصیل این معنی کہ دران مکتوب مذکور ست مؤلف آنرا نیاوردہ لمن شاء فلیرجع الیہ ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالیٰ ۲ یعنی مکتوب چہل وہفتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ ربہ ۳ قولہ این کمال الخ اصل عبارت این ست واز گذشت اسم الباطن در جانب عروج کمالات نبوت مدبیش ست علی تفاوت مراتب للانبیاء والرسل وحصول این کمالات بالاصالۃ الخ ۱۲ ۴ یعنی مکتوب صد ونود ودوم از جلد اول ۱۲ مولانا۔ ۵ یعنی مکتوب دوصد وشصتم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالیٰ المصحح سلمہ ربہ

مقام تابع آن عُنصرِ پاک اند و بطفیل او باین دولت مُشرّف اند و چون این عُنصر مخصوص
به بَشرست ناچار خواصِ بَشر از خواصِ مَلک اَفضل گشتند چه آنچه این عُنصر را میسّر
شده است هیچکس را میسّر نشده درین سَیر معلوم میگردد که کمالاتِ جمیع ولایات چه ولایت
صُغریٰ و چه ولایتِ کُبریٰ و چه ولایتِ عُلیا همه ظِلالِ کمالاتِ نبوت اند و آن کمالات
نسخ شِبه و مثال اند مرحقیقتِ این کمالات را و لائح میگردد که نقطهٔ که در ضمنِ این سَیر
قطع میباید زیاده از جمیع کمالاتِ مقامِ ولایت ست پس قیاس باید کرد که جمیعِ این کمالات
را چه نسبت بود بجمیع کمالات ماتقدّم دریائے محیط را نیز نسبتے ست بقطره درینجا آن نسبت
هم مفقودست مگر آنکه گوئیم که نسبتِ مقامِ نبوّت بمقامِ ولایت همچو نسبتِ غیرِ مُتناهی ست
بمُتناهی سُبحانَ اللهِ جاہلے ازین سِر میگوید اَلوِلَایَةُ اَفضَلُ مِنَ النُّبُوَّةِ و دیگرے از
عَدمِ آگاهیِ این مُعامله در توجیهِ او میگوید وِلَایَةُ النَّبِیِّ اَفضَلُ مِن نُبُوَّتِہٖ ۰ کَبُرَت
کَلِمَةً تَخرُجُ مِن اَفوَاهِهِم **فائده** (۵) مِن مَکَاتِیبِ شَیخِی وَ اِمَامِی قَدَّسَنَا اللهُ
تعالیٰ بِسِرِّہِ السَّامِی تا سَیرِ سالِک در اُصول ست شَوق و حلاوت و معرفت و درازیِ
زبان در تبیانِ اَسرار و معارف و اِثباتِ نسبتِ احاطه و سَریان و اِصالت و ظِلّیت و
مِرآتیّت و اَمثالِ آن گنجائش دارد و چون مُعامله از اُصول بالا رود و اَصل را در رنگِ ظِل
واگذارد کَلِّ لِسان حاصل آید و نسبتِ مسطوره روبا ستتار آرد مَا لِلتُّرَابِ وَرَبِّ الاَربَابِ
و این معرفت و حلاوت منتفی گردد دران موطن اگر علم و التذاذ ست از بابتِ دیگرست
اَمرِ لیست که تعبیر از ان بجَہل و حیرت انسب ست مَن لَّم یَذُق لَم یَدرِ نه آن جَہل و نکارت
که نصیبِ عوام ست اَمرِ لیست تا بان متحقق نشود در نیابد و آن جَہل و نکارت ست که هزاران

۵۱ یعنی کسیکه ازین راز نا واقف ست ۱۲ ۵۲ یعنی مکتوب هشتاد و چهارم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمه الله تعالیٰ
۵۳ کما قال بعض العرفاء من عرف الله طال لسانه ۱۲ ۵۴ کما قال بعض المشائخ من عرف الله کلّ لسانه ۱۲ المصحح سلمه ربه

مرتبت بر علم و دانش دارد و آن خوف و حیرت ست کہ بوجوہ بر شوق و حلاوت راجح ست
این اطلاق از قبیل مدح بما یشبہ الذم ست **فائدہ** (۶) من مکاتیب شیخی و امامی
قدس سنا اللہ تعالیٰ بسرہ السامی در انتہا نسبت باطن از درک دور تر مے افتد و از
ظاہر بیگانہ تر میگردد و وصف معشوقی او کہ ناز و استغنا از لوازم آنست بکمال میرسد
نسبت باطن ہر چند بجہالت میکشد زیبا تر بود قال الصدیق الاکبر رضی اللہ تعالیٰ
عنہ العجز عن درک الادراک ادراک این تعطش و نا یافت ظاہر تا زمانے ست کہ کار خانہ
ظاہر برپاست و چون در ان خلل رسد و ندائے الرحیل در رسد نسبت باطن میدان خالی
یافتہ بصد آب و تابے پردہ در جلوۂ ظہور آید و نیز چون موت از مقدمات قیامت ست
شہود آنجا اتم و اکمل ست و چون نوم را با موت اخوت و مناسبت ست بعضے را در
حین نوم حالتے رو میدہد کہ شبیہ حالت موت بود و بر بیداری تفوق داشتہ باشد و
چون معاملۂ برزخ صغری بانجام رسد و برزخ کبرای رو نماید و اجزاء منتشرہ را جمع سازند و
معاملہ از خلل وارہد در آن وقت دولت قرب بالاصالۃ بدن عنصری را باشد و بکمال عز و جاہ
امام و پیشوائے لطائف عالم امرش گردانند و بر عکس معاملۂ دنیاوی کہ باطن در معاملات
قرب اصل ست و ظاہر تابع آن ظاہر اصل بود و باطن تابع آن باشد نہ بآن معنی کہ
نسبت از باطن سلب نمودہ بظاہر دہند و او را تابع ظاہر گردانند بلکہ باین معنی کہ باطن بر نسبت
سابق متمکن بود و ظاہر را امرے دہند و قربے و منزلتے بخشند کہ باطن با وجود معاملۂ خود
بشوق و آرزو تبعیت ظاہر خواہد و نسبت خود را در جنب نسبت او محو و متلاشی بیند
تنبیہ بعضے کمل باشند کہ درین نشاء آن یابند کہ دیگران فردا یابند و امروز ظاہر شان را بر
باطن شان مزیت دادہ آنرا متبوع و این را تابع سازند و دنیائے شان را حکم آخرت دہند

آخرت آنہا را بران قیاس باید نمود کہ چہ حکم خواہد بود چنانچہ حضرت ایشان ما را بہ خطاب
(دُنیائے ترا حکمِ آخرت دادیم) مُبشّر ساختہ اند باید دانست کہ قُربِ نبوّت بعالمِ خلق تعلّق
دارد و قُربِ ولایت بعالمِ اَمر ہر کرا بقُربِ نبوّت بنوازند این کمال در حقِ او ثابت شود مصرعہ
این کار دولت ست کنون تا کرا رسد ۔ فائدہ (۷) مِن مَکاتیبِ المحبوبِ الصمدانی
مُجدّدِ الالفِ الثّانی رضی اللہ تعالیٰ عنہٗ کمالاتِ نبوّت در مراتبِ صعود (عروج) ست و ایضاً
در عروجاتِ نبوّت رو بہ حق ست سبحانہٗ نہ آنچنانکہ اکثرے گمان بردہ اند کہ در ولایت
رو بحق ست سبحانہٗ و در نبوّت رو بخلق و ولایت در مراتبِ عروج ست و نبوّت در
مدارجِ نزول آرے اینجا توہّم کردہ اند کہ ولایت افضل ست از نبوّت آرے ہر کدام ولایت و
نبوّت را عروجے ست و ہبوطے ست در عروج ہر دو را رو بحق ست و در ہبوط رو بخلق
غایۃ ما فی الباب در مرتبۂ ہبوطِ نبوّت بکلّیت رو بخلق ست و در ہبوطِ ولایت بکلّیت رو
بخلق نیست بلکہ باطنش بحق ست سبحانہٗ و ظاہرش بخلق سرّش آنست کہ صاحبِ ولایت
مقاماتِ عروج را تمام ناکردہ نزول نمودہ ست لاجرم نگرانیِ فوق ہمہ وقت دامنگیرِ اوست و
مانعِ توجہِ او بکلّیت بخلق بخلافِ صاحبِ نبوّت کہ مقاماتِ عروج را تمام کردہ ہبوط فرمودہ
است لہذا بکلّیت خود متوجہِ دعوتِ خلق ست بحق جلّ و علا۔ فافہم فانّ ہذہِ المعرفۃ
الشریفۃ و امثالہا مما لا یتکلّم بہا احدٌ فائدہ (۸) مِن مکاتیبِ المحبوبِ الصمدانی
مجدّدِ الالفِ الثّانی رضی اللہ تعالیٰ عنہٗ باید دانست کہ در مراتبِ عروج چنانچہ
عنصرِ خاک از ہمہ بالا تر میرود در منازلِ ہبوط آن عنصر از ہمہ پایان تر فرود مے آید چرا پایان تر
فرود نیاید کہ مکانِ طبعیِ آن از ہمہ پایان تر ست و چون از ہمہ پایان فرود آید ناچار دعوت
صاحبِ آن اتمّ بود و فائدہ آن اکمل باشد فائدہ (۹) مِن مکاتیبِ المحبوبِ الصمدانی

مُجَدِّدِ الاَلْفِ الثَّانِی رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُ اے فرزند بشنو بشنو کہ اَنبیا علیہم الصَّلٰوۃ
وَالسَّلَامُ دعوت را مقصور بعالَمِ خَلق ساختہ اند بُنِیَ الْاِسْلَامُ عَلٰی خَمْسٍ و چون قلب را
مُناسبت بعالَمِ خَلق بیشتر بود بہ تصدیقِ او نیز دعوت فرمودہ اند وازما ورائے قلب سخن
نفرمودہ اند و آنرا کالمطروح فِی الطَّرِیْقِ ساختہ اند واز مَقاصِد نشمردہ اند بلے تنعمات
بہشت و آلامِ دوزخ و دولتِ دیدار و بیدولتی حرمان ہمہ وابستہ بعالَمِ خَلق ست و عالَمِ
اَمر را بآن تعلق نیست دیگر عملیکہ فرض و واجب و سُنّت ست اتیانِ آن بقالب تعلق دارد
کہ از عالَمِ خَلق ست و آنچہ نصیبِ عالَمِ اَمر ست از اَعمالِ نافلہ است پس قربیکہ ثمرۂ ادائِ این اعمال
ست باندازۂ اَعمال خواہد بود پس ناچار قربیکہ ثمرۂ ادائِ فرائض ست نصیبِ عالَمِ خَلق باشد و
و قربیکہ ثمرۂ ادائِ نوافل ست نصیبِ عالَمِ اَمر و شک نیست کہ نفل را باندازۂ فرض ہیچ
اِعتدادے نیست کاشکے حکمِ قطرہ داشتے نسبت بدریائے محیط بلکہ نفل را باندازۂ سنت نیز
ہمین نسبت ست اگرچہ درمیانِ سُنّت و فرض نیز نسبتِ قطرہ و دریائے محیط ست پس
تفاوت درمیانِ ہردو قرب ازینجا قیاس باید کرد و مزیتِ عالَمِ خَلق را بر عالَمِ اَمر ازین
تفاوت باید دانست **فائدہ** (۱۰) مِن مَکَاتِیْبِ الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِی مُجَدِّدِ الاَلْفِ الثَّانِی
رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُ عُلوم و مَعارف کہ مناسبِ مقامِ نبوّت ست و ولایتِ آن نبوّت شرائعِ معد فیکہ
اَنبیاست علیہم الصَّلٰوۃ وَالسَّلَامُ و چون در اقدامِ نبوّت تفاوت ست در شرائع نیز
باندازۂ آن تفاوت اختلاف پیدا آمدہ ست و مَعارفے کہ مناسبِ مقامِ ولایتِ اولیاست
شطحیاتِ مشایخ ست و علومیکہ از توحید و اتحاد خبر میدہد و از احاطہ و سریان انبا مینماید مینماید
و از قرب و معیت نشان بخشد و از مرآتیت و ظلیت اشعار فرماید و شہود و مشاہدہ اثبات کنند

۱ یعنی مکتوب دوصد و ششم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالٰی ۲ یعنی کلمات کہ بظاہر شریعت مخالف باشد ۱۲ المصحح سلمہٗ ربہٗ

بالجملہ معارفِ انبیا کتاب و سنت ست و معارفِ اولیا فصوص و فتوحاتِ مکیہ[1] است مصرعہ
قیاس کُن ز گلستانِ من بہارِ مرا + ولایتِ اولیا پے بقربِ حق بَرَد و ولایتِ انبیا نشانِ
اقربیتِ او تعالیٰ نماید و ولایتِ اولیا دلالت بشہود نماید و ولایتِ انبیا نسبتِ مجہول
الکیفیت اثبات فرماید و ولایتِ اولیا اقربیت را نشناسد کہ چیست و جہالت را نداند کہ
کدام ست و ولایتِ انبیا با وجودِ اقربیت قرب را عینِ بعد داند و شہود را نفسِ غیبت شمرد
فائدہ (۱۱) من مکاتیبِ[2] شیخی و امامی قدس سنا اللہ تعالیٰ بسرہ السامی شروعِ فنا
نفس در ولایتِ صغریٰ ست و کمالاتِ آن مربوط بولایتِ کبریٰ ست بلکہ باعتدالِ عناصرِ
اربعہ ست کہ وابستہ بکمالاتِ نبوت ست فائدہ (۱۲) من مکاتیبِ[3] شیخی و امامی قدس سنا
اللہ تعالیٰ بسرہ السامی شہود و مشاہدہ بہ ظلال وابستہ است و درک وصل تا جائیست کہ اصل
و چون معاملہ از ظلال بگذرد و اصل ہم در رنگِ ظلال در راہ ماند کار و بار بغیب الغیب افتد
معاملاتِ سابق ہباءً منثورا گردد و ایمانِ شہودی بایمانِ غیب مبدل گردد و بجائے لذت
و حلاوت و اذواق بیمزگی و درد و حزن آید کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دائم
الحزن متواصل الفکر لذتِ این بزرگواران در طاعتِ محبوب ست و بس و اُنسِ شان منحصر در
بندگی دیگران در لذتِ شہود متلذذ اند و بخیالِ وصال مغرور اند و ایشان از شہود چشم فرو بستہ
و این وصال را خیال تصور نمودہ بہ غیب کہ ہزاران مزیت بر شہود دارد آرمیدہ اند و کرامت
در بندگی او جُستہ بر ستہ تحریمہ اولیٰ را کہ بامام در یابند بہ از تجلیات و ظہورات میدانند و
خشوع و دوختنِ نظر بر سجدہ گاہ زیادہ از شہود و مشاہدہ بہتر تصور میفرمایند فائدہ (۱۳)
من مکاتیبِ[4] شیخی و امامی قدس سنا اللہ تعالیٰ بسرہ السامی چون معاملہ از اصل بالا رود

۱؎ بدانکہ فصوص الحکم و فتوحاتِ مکیہ ہر دو کتاب از تالیفاتِ حضرت شیخ محی الدین ابن العربی ست ۱۲ ۲؎ یعنی مکتوب ہشتاد و پنجم از جلد ثانی ۱۲ مولانا سلمہ ربہ ۳؎ یعنی مکتوب ہشتاد و ششم از جلد ثانی ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالیٰ ۴؎ یعنی مکتوب صد و سی و ہفتم از جلد ثالث ۱۲ مولانا

وبَساطتِ صرف پیش آید مراتب کو تہی کند و فنا و بقا در راہ ماند **فائدہ (۱۴)** مِنْ مَکَاتِیْبِ[۵۱] الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِیْ مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِیْ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ اے فرزند وَلولہ عشق و طَنطنہ محبت و نعرہائے شوق انگیز و صیحہ ہائے درد آمیز و وَجد و تواجد و رقص و رقاصی ہمہ در مقاماتِ ظِلال ست و در اَوانِ ظہورات و تجلیاتِ ظِلیہ و بعد از وصول باَصل حصول این اُمور متصوَّر نیست محبت دران موطن بمعنی ارادہ طاعت ست (است ۱۲) چنانچہ عُلَما فرمودہ اند نہ بمعنی زائد بران کہ منشأ ذوق و شوق ست چنانچہ بعضے صوفیہ گمان بُردہ اند **فائدہ (۱۵)** مِنْ مَکَاتِیْبِ[۵۲] شَیْخِیْ وَ اِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِیْ نوشتہ بودند کہ چون[۵۳] معاملہ کمالاتِ نبوت بذاتِ بحت (صرف ۱۲) تعلّق داشتہ باشد ترقی حقیقتِ کعبہ و حقیقتِ قرآنی بران بچہ صورت ست محدود باز کجا معلوم میشود کہ کمالاتِ نبوت بذاتِ بحت تعلّق وارد واز فقیر کہ نقل کردہ (کدام کس ۱۲) است فقیر ہرگز نگفتہ است و در کلام حضرت ایشان ما قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ الْاَقْدَسِ ہم معلوم نیست آرے وصول باین کمالات[۵۴] بعد حصول ولایتِ سہ گانہ است و پس از عبورِ اَسما و صفات و شیون و اعتبارات و تنزیہات و تقدیسات و بعد از ترقی از اسم الظاہر و اسم الباطن ست کہ در مکتوب[۵۵] بیانِ طریقہ بہ تفصیل مذکور ست لیکن در ذاتِ بحت بودنِ آن سخن ست **شعر** کَیْفَ الْوُصُوْلُ اِلٰی سُعَادَ وَدُوْنَہَا ✣ قُلَلُ الْجِبَالِ وَدُوْنَہُنَّ خُیُوْفٌ ✣ چگونہ این معاملہ بذاتِ صرف متعلّق باشد و حالانکہ

---

[۵۱] یعنی مکتوب سہ صد و دوم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ ربہ [۵۲] یعنی مکتوب صد و سی از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلمہ ربہ [۵۳] قولہ کہ چون معاملہ کمالات نبوت بذات بحت تعلّق داشتہ باشد الخ باید دانست کہ ذات و صفات الٰہیہ را دو موطن ست یکے موطن خارجی و نفس الامری دوم مرتبہ علم واجبی پس صفات و شیونات و اعتبارات کہ در ولایات سہ گانہ متجلی میشوند مراد ازان آنند کہ در مرتبہ علم واجبی ثابت اند و در کمالات نبوت کہ ذات بحت متجلی میشود مراد ازان ہمان ذات ست کہ در مرتبہ علم متقرر ست نہ ذات بحت خارجی و نفس الامری چنانچہ عنقریب این مرکود در بدایت نوزدہم از مکتوب صد و ہشتاد و سیوم جلد اول حضرت عروۃ الوثقی بوضوح خواہد پیوست ۱۲ مولانا سلمہ ربہ [۵۴] یعنی کمالات نبوت ۱۲ [۵۵] یعنی مکتوب دو صد و شصتم از جلد اول ۱۲ مولانا

حضرتِ ایشان درہمان مکتوب حقیقتِ کعبہ را کہ عبارت از سرادقاتِ عظمت و کبریائیست فوقِ کمالاتِ نبوت نوشتہ اند و نصیبے از ان کمالات جزو ارضی را ثابت کردہ اند و نصیبے از حقیقتِ کعبہ ہیئتِ وحدانی را کہ از مجموعِ عالمِ خلق و عالمِ امر بہم رسید نوشتہ اند و ایضاً درہمان مکتوب مرتبۂ ذات را فوقِ این کمالات ثابت کردہ اند آنجا کہ نگارش فرمودہ اند کہ ذات اللہ تعالیٰ ورائے این وجود و عدم ست **فائدہ** (۱۶) مِنْ مَکَاتِیْبِ شَیْخِی وَاِمَامِی قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِی **سوال** مرتبۂ کمالاتِ نبوت فوقِ مرتبۂ اسما و صفات و شیون و اعتبارات ست پس تفوقِ حقیقتِ کعبہ و امثال آن کہ اعتبارِ مسجودیت و جز آن دران ملحوظ ست بر کمالاتِ نبوت بچہ معنی ست **جواب** این شبہ تفصیل میخواہد این قدر بدانند کہ مرتبۂ کمالاتِ نبوت فوقِ آن اسما و صفات و شیون و اعتبارات ست کہ در ولایتِ کبریٰ و علیا ثابت اند **فائدہ** (۱۷) مِنْ مَکَاتِیْبِ الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِی مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِی رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ باید دانست کہ حصولِ این موہبت یعنی کمالاتِ نبوت درحقِ انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات بالاصالۃ و بے توسط و بے تبعیت ست و درحقِ اصحابِ انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات کہ بہ تبعیت و وراثت باین دولت مشرف گشتہ اند بتوسطِ انبیاست علیہم الصلوۃ والسلام بعد از انبیا و اصحابِ ایشان کم کسے باین دولت مشرف گشتہ است ہرچند جائزست کہ دیگرے را نیز بہ تبعیت و وراثت باین دولت مہتدی بسازند بیت فیضِ روح القدس ار باز مدد فرماید + دیگران ہم بکنند آنچہ مسیحا میکرد + انگارم کہ این دولت در کبارِ تابعین نیز پرتو انداختہ است و در اکابرِ تبعِ تابعین نیز سایہ افگندہ بعد ازان رو باستتار آوردہ تا آنکہ نوبت

۱؎ یعنی مکتوب صد و پنجاہ و چہارم کہ بنام میر محمد اسحاق صدور یافتہ بطریق التقاط آوردہ ۱۲ ۲؎ یعنی مکتوب سہ صد و یکم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالے

بالفِ ثانی از بعثتِ آں سرور علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات رسید درین وقت
نیز آن دولت بہ تبعیت و وراثت در منصۂ ظہور آمدہ آخر را باول مشابہ ساختند ؎
اگر پادشہ بر در پیرزن + بیاید تو اے خواجہ سبلت مکن + والسلام علیٰ من اتبع الہدیٰ
والتزم متابعۃ المصطفیٰ علیہ وعلیٰ آلہ واصحابہ الصلوات والتسلیمات اتمہا
واکملہا **فائدہ** (۱۸) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی
اللہ تعالیٰ عنہ صاحب این علوم ومعارف مجدد این الف ست کما لا یخفی علی
الناظرین فی علومہ ومعارفہ التی تتعلق بالذات والصفات والافعال وتتلبس
بالاحوال والمواجید والتجلیات والظہورات یعلمون ان ہؤلاء المعارف و
العلوم وراء علوم العلماء ووراء معارف الاولیاء بل علوم ہؤلاء بالنسبۃ الیٰ
تلک العلوم قشر وتلک المعارف لب ذلک القشر واللہ سبحانہ الہادی بدانند
کہ بر سر ہر مائۃ مجددے گذشتہ ست اما مجدد مائۃ دیگرست ومجدد الف دیگر چنانچہ
در میان مائۃ والف فرق ست در مجددین اینہا نیز ہمانقدر فرق ست بلکہ زیادہ ازاں
ومجدد الف آنست کہ ہرچہ دران مدت از فیوض بامتان برسد بتوسط او برسد اگرچہ
اقطاب واوتاد آن وقت بوند وبدلا ونجبا باشند مصرعہ خاص کند بندہ مصلحت
عام را + **فائدہ** (۱۹) من مکاتیب شیخی وامامی قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ السامی
چون معاملہ از مراتب ظلال واصول بالا رود واصول ہم در رنگ ظلال واگذارد واز کمال
علو وبعد ہم تمیز بحیرت وجہل انجامد معاملہ کہ بہ کلمۂ طیبہ مربوط بود بانجام رسد ذکر این کلمہ
مبارکہ دران موطن نتیجہ نہ بخشد ترقی در آنحضرت بہ نماز خصوص مفروضہ وتلاوت قرآن
مجید بود علی تفاوت الدرجات از حضرت ایشان ما قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ الاقدس

مُستمع گشتہ ست کہ درین وقت اگر تکرارِ کلمۂ طیبہ را بعنوانِ آنکہ لفظِ قرآن ست نمودہ
مے آید وابتدا بتعوذ کردہ میشود نتیجہ تلاوتِ قرآنِ مجید میدہد وَتُفِیدُ فَائِدَتَہٗ
فائدہ (۲۰) مِنْ مَکَاتِیْبِ شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ[۱] قَدَّسَنَا اللّٰہُ بِسِرِّہِ السَّامِیْ ثُمَّ یَجِیْءُ بَعْدَ
ذٰلِکَ مَقَامٌ لَیْسَ لِلْعَمَلِ فِیْہِ نَتِیْجَۃٌ وَّلَا لِلْاِعْتِقَادِ فِیْہِ اَثَرُ التَّرَقِّیْ ھُنَاکَ مَرْبُوْطٌ
بِمُجَرَّدِ التَّفَضُّلِ وَالْاِحْسَانِ فائدہ (۲۱) مِنْ مَکَاتِیْبِ شَیْخِیْ[۲] وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللّٰہُ
تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِیْ این مقام بالاصالۃ مخصوص بانبیاء اُولی العزم ست عَلَیْھِمُ الصَّلَوٰتُ
وَالتَّسْلِیْمَاتُ وازاُمّت تاکرا باین دولت بنوازند مصرعہ باکریمان کارہا دشوار نیست
فائدہ (۲۲) مِنْ مَکَاتِیْبِ شَیْخِیْ[۳] وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِیْ ثُمَّ یَاْتِیْ
کَمَالٌ فَوْقَہٗ یُرْتَقٰی فِیْہِ مِنَ التَّفَضُّلِ اِلَی الْمَحَبَّۃِ فَالتَّرَقِّیْ فِیْ حُصُوْلِ ھٰذَا الْکَمَالِ مَنُوْطٌ
نا معجم بِالْمَحَبَّۃِ الصِّرْفَۃِ وَفِی الْمَحَبَّۃِ اَیْضًا کَمَالَانِ الْمُحِبِّیَّۃُ وَالْمَحْبُوْبِیَّۃُ وَظُھُوْرُ کَمَالَاتِ
الْمُحِبِّیَّۃِ الذَّاتِیَّۃِ بِالْاِصَالَۃِ مَخْصُوْصٌ بِالْکَلِیْمِ عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ
وَکَمَالَاتُ الْمَحْبُوْبِیَّۃِ الذَّاتِیَّۃِ اَوَّلًا مَخْصُوْصَۃٌ بِالْحَبِیْبِ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَاَصْحَابِہٖ
ای تفضل اَتَمُّ الصَّلَوَاتِ وَاَکْمَلُ التَّحِیَّاتِ وَبِطُفَیْلِھِمَا ثَانِیًا لِغَیْرِھِمَا رَجَاءٌ مِّنْ ھٰذَیْنِ الْکَمَالَیْنِ
فائدہ (۲۳) مِنْ مَکَاتِیْبِ شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِیْ سوال
چہارم آنکہ چون معاملۂ عارف بہ تفضّل و یا محبّتِ صِرف افتد دران مقام عارف را اعمالِ
صوریہ از ذکرِ لسانی وتلاوت وغیرآن سودمند وترقی بخش ہست یانہ جواب
سودمندست ورفعِ درجاتِ اُخروی مینماید وکفارتِ خطیئات میکند وازالۂ کدورات

---

[۱] یعنی از مکتوب صدوسی وہفتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ ربہ [۲] بدانکہ این مضمون درمکتوب صدوسی وہفتم جلد اول از مکاتیب معصومی مذکورست ولیکن بعبارت عربی ودرمکاتیب مجددی درمکتوب پنجاہم از جلد ثانی نیز مذکورست فافہم ۱۲ مولانا سلمہ ربہ
[۳] یعنی مکتوب صدوسی وہفتم از جلد اول ۱۲ مولانا ابوالسعد خان سلمہ الرحمٰن

بشری و ظلمات جسمانی میفرماید در حدیث ست اِنَّہٗ لَیُغَانُ عَلٰی قَلْبِیْ وَاِنِّیْ لَاَسْتَغْفِرُ اللّٰہَ فِیْ یَوْمٍ وَّلَیْلَۃٍ سَبْعِیْنَ مَرَّۃً[۲۲] لیکن ترقی در آنمقام کہ واصلِ آن گشتہ ہست و البستہ باین اعمال نیست بہ محض فضل و یا محبّت صِرف ست علٰی تفاوتِ الدرجات فائدہ (۲۴) مِنْ مَکَاتِیْبِ الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِیْ مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِیْ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ[۲۳] چون بعنایۃ اللّٰہِ سُبْحَانَہٗ وَصَدَقَۃِ نَبِیِّہٖ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ این سیر را یعنی سیر کمالات نبوت را کہ عبارت از افرادِ ذات ست از اسما و صفات و شئون و اعتبارات نیز بانجام رسانید مشہود گشت کہ اگر بالفرض قدمِ دیگر در سیر افزاید در عدمِ محض خواہد افتاد اِذْ لَیْسَ وَرَآءَہٗ اِلَّا الْعَدَمُ الْمَحْضُ اے فرزند ازین ماجرا در توہم نیفتی کہ عنقا در شکار آمد و سیمرغ در دام افتاد

عنقا شکار کس نشود دام باز چین + کانجا ہمیشہ باد بدست ست دام را +

فَہُوَ سُبْحَانَہٗ بَعْدُ وَرَآءَ الْوَرَآءِ ثُمَّ وَرَآءَ الْوَرَآءِ

ہنوز ایوان استغنا بلند ست + مرا فکرِ رسیدن ناپسند ست +

این ورائیت نہ باعتبارِ وجود حجب ست چہ حجب بتمام مرتفع گشتہ است بلکہ باعتبارِ ثبوتِ عظمت و کبریائیست کہ مانع ادراکست و منافی وجدان فَہُوَ سُبْحَانَہٗ اَقْرَبُ فِی الْوُجُوْدِ وَاَبْعَدُ فِی الْوِجْدَانِ +

ہدایت یازدہم

ہدایت یازدہم مشتمل بریک فائدہ

درحقیقت کعبہ ربانی فائدہ (۱) مِنْ مَکَاتِیْبِ الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِیْ مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِیْ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ آرے بعضے از کُمّل مرادان باشند کہ درونِ سُرادقاتِ عظمت و کبریائی بطفیلِ انبیا عَلَیْہِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ ایشانرا جادہند و محرمِ بارگاہ سازند

---

۲۲ یعنی ہر آئینہ پردہ کردہ میشود بر دل من وہر آئینہ آمرزش میخواہم از خدا در روز و شب ہفتاد بار۔ آعلم ان سیاق الحدیث علٰی ما فی المشکوۃ ہکذا واللّٰہ انی لاستغفر اللّٰہ واتوب الیہ فی الیوم اکثر من سبعین مرۃ رواہ البخاری وانہ لیغان علی قلبی وانی لاستغفر اللّٰہ فی الیوم مائۃ مرۃ رواہ مسلم ۱۲ ۲۳ یعنی مکتوب دوصد و شصتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ ربہ ۲۴ یعنی مکتوب دوصد و شصتم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللّٰہ تعالٰی

فَعُومِلَ مَعَهُمْ مَا عُومِلَ مَعَهُمْ اے فرزند این معاملہ مخصوص ہیئت وحدانی انسانی ست کہ از مجموع عالمِ خلق و عالمِ امر ناشی گشتہ است مَعَ ذٰلِکَ درین موطن نیز رئیس ہمہ عنصر خاک ست **فائدہ (۲)** مِنْ مَکَاتِیْبِ الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِی مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِی رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ بدانکہ کمالاتِ این مقامِ شگرف کہ مخصوص ہیئت وحدانی سالک ست مقامِ ظہور سرادقاتِ عظمت و کبریائیست متعلق بحقیقتِ کعبہ ربانیست **فائدہ (۳)** مِنْ مَکَاتِیْبِ الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِی مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِی رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ بدانکہ ارباب ولایت قلب گویند مراد حقیقتِ جامعہ انسانی دارند کہ از عالمِ امر ست و بلسانِ صاحبِ نبوت عَلٰی صَاحِبِہَا الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ قلب عبارت از مضغہ ایست کہ بصلاحِ آن صلاحِ جسد مربوط ست و بفسادِ آن فسادِ جسد منوط کَمَا وَرَدَ فِی الْحَدِیْثِ اِنَّ فِیْ جَسَدِ اٰدَمَ لَمُضْغَۃً اِذَا صَلُحَتْ صَلُحَ الْجَسَدُ کُلُّہٗ وَاِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ کُلُّہٗ اَلَا وَہِیَ الْقَلْبُ و حقیقتِ جامعہ چون بنہایۃ النہایۃ رسد و از ولایت خاصّہ نصیب وافر حاصل کند اگر نمایندگی مطلوب پیدا آرد ظاہر در وے ظلِ مطلوب خواہد بود نہ عینِ مطلوب در رنگِ مرآت کہ ظاہر در وے شبحِ شخص ست نہ عینِ شخص بخلافِ مضغہ کہ برخلافِ مرآت ظاہر در وے عینِ مطلوبست نہ ظلِ او و لہٰذا فرمودہ یَسَعُنِیْ قَلْبُ عَبْدِیَ الْمُؤْمِنِ این معاملہ ورای طور نظر و فکر ست زنہار ازینجا حلول و تمکن خیال نکنی کہ آن الحاد و زندقہ ست ہرچند عقلِ معاش باور نکند کہ عینِ یک شئے در شئے دیگر ظاہر شود و حلول و تمکن آنجا نباشد این از قصورِ عقل ست و قیاسِ غائب ست بر شاہد فَلَا تَکُنْ مِنَ الْقَاصِرِیْنَ اے برادر این مضغہ را پارچہ گوشت لَا یُعْبَأُ بِہٖ خیال نکنی کہ آن جوہر نفیس ست کہ خزائن اسرار

(حواشی بین السطور: پارہ گوشت، وابستہ، متعلق، بے نہایت، آئینہ، شبابی شارہ، گرد، قرار گرفتن، حق در قلب، بیرون شدن، دنیوی، یقین، بدون شائبہ ظلیت، نارسائی، حاضر)

(حاشیہ: نا بیان ... دانسته ... النبی صلی اللہ علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام ... گیرد ... شبح ... فہم)

ف۱ الابہام للتفخیم والتعظیم نحو قولہ تعالٰی فغشیہم ما غشیہم ۱۲ ف۵۲ یعنی مکتوب دو صد و ششم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ ربہ ف۵۳ یعنی مکتوب بست و یکم از جلد ثانی ۱۲ مولانا سلمہ ربہ ف۵۴ یعنی در آمدن حق در خلق و قلب و سرایت کردن وے دران ۱۲ لمصححہ سلمہ ربہ

عالم خلق درو ے مخزن گشته است ودفائن وخفایای عالم امر دروے مدفون شده
بازیادت معاملات خاصه که بهیئت وحدانی او منوط است اول اجزاء عشره را بتصفیه و
تزکیه وبجذبه وسلوک وبفنا وبقا مزکی ومطهر ساخته اند واز دنس تعلقات ماسوے آزاد
گردانیده اند مثلاً قلب را از تقلب گذرانیده بتمکن رسانیده اند ونفس را از امارگی باطمینان
آورده اند وجزو ناری را از سرکشی ونافرمانی باز داشته اند وخاک را از پستی وپست
فطرتی ارتفاع داده اند علیٰ هٰذا القیاس جمیع اجزاء او را از افراط وتفریط بحد اعتدال
وتوسط آورده اند بعد ازان بمحض فضل وکرم این اجزا را ترکیب داده شخص معین ساخته اند
وانسان کامل گردانیده قلب آن شخص را که خلاصه اوست ومرکز وجود او به مضغه تعبیر
نموده اند **فائده** (۴) من مکاتیب شیخی وامامی قدسنا الله تعالیٰ بسره السامی
نوشته بودند که وصول بحقائق ثلثه داخل تفضل است یا نه معامله این حقائق چونکه فوق
کمالات نبوت است باید که داخل تفضل باشد **فائده** (۵) عبد ضعیف گوید رحمة الله علیه که ازین
عبارت شریف مفهوم میشود که هر معامله که فوق کمالات نبوت باشد داخل تفضل باشد
پس کسیکه تنها بحقیقت کعبه ربانی متصف شده باشد از مقام تفضل بهره مند باشد
فائده (۶) عبد ضعیف گوید رحمة الله تعالیٰ علیه که از زبان گوهر فشان حضرت پیر دستگیر
شیخی وامامی قدسنا الله تعالیٰ بسره السامی استماع یافته که در هر مسجد ظهور حقیقت
کعبه معظمه است **فائده** (۷) من مکاتیب شیخی وامامی قدسنا الله بسره السامی
سوال حضرت ایشان ما قدسنا الله تعالیٰ بسره السامی برنگاشته اند که حقیقت کعبه
ربانی فوق حقیقت محمدی است ازینجا معلوم میشود ولازم مے آید که حقیقت کعبه افضل باشد
از حقیقت محمدی وحالانکه آنسرور علیه الصلوٰة والسلام افضل مخلوقات است لولاه

لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاکَ وَلَمَا اَظْهَرْتُ الرُّبُوْبِیَّةَ در شانِ اوست کما وَرَدَ **جواب**
اوّلاً آنکه حقیقتِ کعبه ناشی از مقامِ مَعْبودیَّت و مَسْجودیَّت ست و کمالِ آن سرور علیه و علیٰ آلہِ الصَّلوٰةُ وَالسَّلَامُ در مقامِ عبودیّت و عابدیّت از اینجا میتواند که حقیقتِ کعبه ذاتِ الٰہی جَلَّ سُلْطَانُهٗ بود که فی الحقیقت مَعْبود و مَسْجود اوست یعنی حقیقتے که منشأ مَعْبودیّت و مَسْجودیّت این صورت گشته است و شک نیست که آن حقیقت ذاتِ حق ست عَزَّ بُرْهَانُهٗ پس اگر این حقیقت را تفوّق و تفضّل بر حقیقتِ محمدی بود چه محذور ست و آنکه میگویند که حقیقتِ ممکن که صورتِ کعبه است میباید که ممکن باشد واجب چگونه بود **جواب**
گوئیم که حقیقتِ شئے بطورِ این طائفۂ عَلِیَّه نه عبارت از ذاتِ شئے و مَا بِهِ الشَّیْءُ هُوَ هُوَ ست بلکه عبارت از مبدأ فیوضِ وجودی و توابعِ وجودی اوست و آن شئے کالظّلّ ست مراورا و مقرّرِ قوم ست که حقیقتِ محمدی عَلیٰ صَاحِبِهَا الصَّلوٰةُ وَالسَّلَامُ تعیّنِ اوّل است که مسمّی بوحدت ست و حقائقِ سائرِ ممکنات را که اَعیانِ ثابته اند در تعیّنِ ثانی که مسمّے به واحدیّت ست اثبات مینمایند و این هر دو تعیّن را وجوبی میگویند و قدیم میدانند قَالَ فِیْ مُقَدَّمَةِ نَقْشِ الْفُصُوْصِ الْمُمْکِنُ هُوَ الْوُجُوْدُ الْمُتَعَیَّنُ فَاِمْکَانُهٗ مِنْ حَیْثُ تَعَیُّنِهٖ وَوُجُوْبُهٗ مِنْ حَیْثُ حَقِیْقَتِهٖ پس جائیکه حقیقتِ کعبۂ ربّانی را در مراتبِ وجوب اثبات کرده اند مبنی بر اصطلاحِ قوم ست و آنجا که نوشته اند که حقیقتِ ممکن البتّه ممکن ست بر اصطلاحِ قوم نیست تحقیقِ علیحده است و مقالۂ مفرده نوشته بودند که صورتِ کعبه همین صورتِ ظاهر ست یا چیزے دیگر مخدوما حضرتِ ایشان قَدَّسَنَا اللّٰهُ تَعَالیٰ بِسِرِّهِ الْاَقْدَسِ نوشته اند که صورتِ کعبه عبارت از سنگ و کلوخ نیست چه اگر فرضاً سنگ و کلوخ درمیان نباشد کعبه کعبه است و مسجود الیہِ خلائق ست بلکه صورتِ کعبه با آنکه از عالمِ خلق ست در رنگِ

مانفهم

سه یعنی در مکتوب صد و دوم از جلد ثالث که در آن مکتوب تحقیق ذات نبوی حضرت خاتم الانبیا ست ۱۲

حقایق اشیا امر یست مبطن که از حیطهٔ حس و خیال بیرون ست از عالم محسوسات ست
و هیچ محسوس نه و متوجه الیه ست مر اشیا را و هیچ در توجه نه هستی ست که لباس نیستی
پوشیده است و نیستی ست که بکسوت هستی خود را وانموده در جهت بیجهت ست و
در سمت بی سمت بالجمله این صورت حقیقت منشأ اعجوبه الیست که عقل در تشخیص آن
عاجز ست و عقلا در تعیین آن حیران گویا نمونه از عالم بیچونی و بیچگونگی دارد و نشانه
از بی شبهی و بی نمونی در و بی تعبیه است انتهی ثانیاً آنکه تفوق یک حقیقت بر حقیقت
دیگر موجب افضلیت صاحب حقیقت اولی بر حقیقت ثانیه نیست[۵۲] چنانچه بالا در تحقیق
ولایت ملأ اعلی ذکر یافت[۵۳] ثالثاً آنکه حضرت ایشان ما قدس الله تعالی بسره الاقدس
نوشته اند حقیقت محمدی نهایت مقامات نزول اوست صلی الله علیه وسلم از اوج
تنزیه و تقدیس و حقیقت کعبه نهایت مقامات عروج کعبه است زینهٔ اول عروج مرتبه
حقیقت محمدی را بر مرتبهٔ تنزیه حقیقت کعبه است و نهایات عروجات او را علیه وعلی
آله الصلوات والتسلیمات غیر از حق سبحانه اطلاع ندارد پس برین تقدیر تفوق من
جمیع الوجوه ثابت نشد افضلیت از کجا آید رابعاً آنکه پیغمبر ما علیه وعلی آله الصلوة و
السلام مسمی ست بدو اسم محمد و احمد و هر کدام را ولایت علیحده است باعتبار وجود عنصری
او و ارشاد و در این عالم ظلمانی را نام مبارک او محمد ست صلی الله علیه وعلی آله وسلم
و ولایت این اسم مبارک ناشی ست از اسم الٰہی که مناسبت به تربیت این عالم سفلی دارد
و مسمی ست بحقیقت محمدی و باعتبار وجود روحانی او که مربی عالم ملکوت در روحانیات
و پیش از وجود عنصری بآن وجود نبی بود و باندازه آن فرموده علیه وعلی آله الصلوة

[۵۱] یعنی جواب دوم از اصل سوال را ۱۲ [۵۲] چه میتواند که صاحب حقیقت تحتانی را عروجات بر حقیقت فوقانی شود و مراتب قرب بر وی دهد و صاحب حقیقت فوقانی محبوس حقیقت خویش بود و عروج از حقیقت خود ننماید و مراتب قرب که مدار بر آن ست حاصل نکند ۱۲ [۵۳] که ولایت ملأ اعلی فوق ولایت خواص بشریت و فضل بر خواص بشر است باعتبار عروج از حقایق که ملائکه را عروج از حقایق خود نیست ۱۲ المصحح

والسَّلامُ کُنتُ نَبِیًّا وَّ آدمُ بینَ الماءِ وَ الطِّینِ۱ نامِ پاکِ احمد ست و ولایتِ این نامِ
پاک ناشی ست از شانِ جامع که مبدأ و اصل ست مر حقیقتِ محمدی را علیٰ صاحبہا الصَّلوٰۃُ
وَ السَّلامُ وَ التَّحیّۃُ و مناسب ست مر تربیتِ آن عالمِ نورانی را که مسمّیٰ ست بحقیقتِ
احمدیّہ و نیز معبّر ست بحقیقتِ کعبہ ربّانی و نبوّتیکه بنشأ عنصری تعلّق دارد باعتبار
حقیقتین ست خصوصیّت بیک حقیقت ندارد و ربِّ او درین مرتبه آن شان ست و هم
مبدأ آن شان و لهذا دعوتِ این مرتبه اتمّ آمد از دعوتِ سابقه چه آن دعوت مقصور بر
عالمِ امر و روحانیان بود و دعوتِ این مرتبه شاملِ عالمِ خلق و امر ست و هر کدام ازین دو
حقیقت بمنزله مکانِ طبعی اوست باعتبارِ هر دو اسمِ مبارک صلّی اللہُ علیہِ وسلّم و فوقِ این
دو حقیقت پیغمبر را صلّی اللہُ علیہِ وَ آلِہٖ وسلّم عروجات لا تعدُّ و لا تحصیٰ ست که نهایت
آنرا علّامُ الغیوب داند و مدارِ فضل و مناطِ اصطفا و تفوّق بر آنست ازین تحقیق لائح گشت
که حقیقتِ کعبه جزویست از حقیقتِ جامعه او صلّی اللہُ علیہِ وَ علیٰ آلِہٖ وسلّم که جامع ست
مر کمالاتِ جسمانی و روحانی و خلق و امر او را صلّی اللہُ تعالیٰ علیہِ وَ علیٰ آلِہٖ وسلّم و نیز ظاهر شد
که این تفوّقِ مناقش فیه فی الحقیقت تفوّقِ بعض کمالاتِ آن سرور ست بر بعضے دیگر او و
تحقیقِ این معنی زیاده ازین ست و درین مختصر همین قدر اختصار افتاد **فائده (۸)**
من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنه شانُ العلم
هر چند تابعِ شانِ الحیوٰۃ ست امّا علم را در مرتبه حضرتِ ذاتِ تعالیٰ و تقدّس بعد از سقوطِ
اعتبارِ صفات و شیون شانیست و گنجایشے که حیات را نه و بسائرِ صفات و شیون
خود چه رسد مرتبه ایست در موطنِ تجرّد از جمیعِ نسب که غیر از اطلاقِ نور بر خود تجویز نمیفرماید

---

۱ یعنی بودم پیغمبر در حالِ آنکه آدم میانِ آب و خاک بوده رواه الترمذی و فی شرح السنة و لکن بالمعنی و لفظ الحدیث قالوا متی وجبت لک النبوة قال و آدم بین الروح و الجسد رواه الترمذی قال انی عند اللہ مکتوب خاتم النبیین و ان آدم لمنجدل فی طینته الخ رواه فی شرح السنة ۱۲

مصحح سلمه اللہ تعالیٰ

انگارم کہ علم را نیز آنجا گنجایش ست نہ آن علم کہ آنرا حصولی یا حضوری گویند کہ آن با
ہر دو قسم خود تابع حیات ست آن علم بیچون و بیچگون ست در رنگِ حضرتِ ذاتِ تعالیٰ
و تقدّس و ہمہ شعور ست بیچون و بے اعتبارِ عالم و معلوم و فوقِ آن مرتبہ مرتبہ ایست کہ
علم را در آن موطن در رنگِ سائر شیون گنجایش نیست آنجا ہمہ نور ست کہ اصلِ آن
شعور ست کہ بیچون و بیچگونست و چون ظلِّ آن حضرتِ نور بیچون و بیچگون بود از
بیچونیِ اصل کہ عینِ نور ست چہ گوید و چہ تواند گفت و ہمہ کمالات چہ وجوبی و چہ امکانی
ظلالِ نور اند و بنور برپا اند وجود ہم بنور موجود گشتہ است و مبدءِ آثار شدہ مرتبۂ اُولیٰ
چون از مرتبۂ حضرتِ نورِ صرف رائحۂ انحطاط دارد و جامعِ شعور و نور ست مخبرِ صادق
علیہ و علیٰ آلہِ الصلوٰۃ والسلام آنرا مخلوق گفتہ است و تعبیر ازان گاہے بعقل فرمودہ آنجا
کہ گفتہ اَوّلُ[1] مَا خَلَقَ اللّٰہُ العَقلُ و گاہے آنرا بنور یاد فرمودہ و گفتہ اَوّلُ مَا خَلَقَ اللّٰہُ
نُورِی و مرتبۂ دوم کہ نورِ صرف ست و بہ لاتعیّن متعیّن آنرا ذاتِ بحت واحدیّتِ مجرّدہ
در رنگِ دیگران خیال نکنی کہ آن نیز حجابیست از حجبِ نورانیہ صرف کہ اِنَّ[2] لِلّٰہِ سَبعِینَ
اَلفَ حِجَابٍ مِّن نُورٍ وَّ ظُلمَۃٍ ہر چند تعیّن نیست امّا حجابِ مطلوبِ حقیقی ست اگرچہ آخرین حجب بود و او تعالیٰ وراء الوراء ست و این مرتبۂ عُلیا فوقِ تجلّیاتِ ذاتیہ است
از تجلّیاتِ فعل و صفت چہ گوید زیرا کہ تجلّی بے شوبِ تعیّن متصوّر نیست و این مقامِ فوقِ
جمیعِ تعیّنات ست امّا منشأِ آن تجلّیاتِ ذاتیہ ہمان نورِ صرف ست و تجلّی بے توسّطِ
او صورت نہ بندد و لولاہ لما حصل التجلّی و حقیقتِ کعبۂ ربّانی انگارم کہ حضرتِ این
نور ست کہ مسجودِ جمیع آمدہ است و اصلِ جمیعِ تعیّنات شدہ است ہر گاہ ملاذ و ملجأ تجلّیات

نورانی

ثبوت

---

[1] بدانکہ در اول مخلوق روایات متعددہ آمدہ در بعضے عقل و در بعضے قلم و در بعضے عرش و در بعضے نوری و در بعضے روحی ۱۲ از شرح علی قاری بر مشکوۃ
[2] رواہ ابن حبان فی صحیحہ عن ابن عمر رض الا ولظلمۃ ۱۲ از مشکوۃ لمصححہ سلمہ اللّٰہ تعالیٰ

ذاتیہ این نور بود بہ مسجودیّتِ دیگران چہ ستایشِ او نماید و چون بکمالِ فضل و عنایتِ خداوندی جلّ سلطانہٗ عارفے را از ہزاران بوصولِ این دولت مشرّف سازند و بفنا و بقا درین موطن سرافراز فرمایند تواند کہ بقا باین نور یافتہ از فوق و فوق الفوق حظِّ وافر دریابد از ینجا کسے توہّم نکند کہ خرقِ جمیع حجب از ذاتِ تعالیٰ و تقدّس در حقِّ این عارف متحقّق گردد چہ آخرِ جمیع حجب این نور را گفتہ است *

ہدایت دوازدہم

در حقیقتِ قرآن مجید فائدہ (۱) مِن مکاتیبِ المحبوبِ الصمدانی مجدّدِ الالفِ الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد از مرتبۂ علیا نورِ صرف کہ آنرا این فقیر حقیقتِ کعبۂ ربّانی یافتہ است و نوشتہ مرتبہ ایست بس عالی کہ حقیقتِ قرآن مجید سبحانی ست جلّ شانہٗ کعبۂ معظّمہ بحکمِ قرآنِ مجید قبلۂ آفاق گشتہ است و بدولتِ مسجودیّت ہمہ مشرّف شدہ امام قرآن ست و ماموم پیش قدم کعبۂ معظّمہ است این مرتبۂ مقدّسہ مبدأ وسعتِ بیچون حضرتِ ذات تعالیٰ و تقدّس ست و نیز مبدأ امتیازِ بیچونی و بیچگونگی آن حضرت آن درجۂ علیا ست این مرتبۂ مقدّسہ کہ آنرا حقیقتِ قرآن مجید گفتہ ایم اطلاقِ نور نیز درین مرتبہ گنجایش ندارد و در رنگِ سائرِ کمالاتِ ذاتیہ نور نیز در راہ ماندہ آنجا غیر از وسعتِ بیچون و امتیازِ بیچگون ہیچ چیز را گنجایش نمیابد و کریمۂ قَدْ جَآءَكُمْ مِّنَ اللّٰہِ نُوْرٌ اگر مراد از نور قرآن بود تواند بود کہ باعتبارِ انزال و تنزّل باشد چنانچہ کلمۂ قَدْ جَآءَكُمْ مِّنَ اللّٰہِ نُوْرٌ ایمائے بآن دارد فائدہ (۲) عبدِ ضعیف گوید رحمۃ اللہ علیہ کہ از زبانِ گوہر فشانِ عارف بیان مخدوم زادہ

۵۱ یعنی مکتوب ہفتاد و ہفتم از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالیٰ ۵۲ یعنی اولا مراد از نور درین کریمہ پیغمبر ست یا اسلام و اگر مراد الخ — بدانکہ این کریمہ واقع ست در سورۂ مائدہ و پارۂ لایحب اللہ ۱۲ ۵۳ یعنی حضرت خواجہ سیف الدین رحمۃ اللہ علیہ ابن حضرت ایشان خواجہ محمد معصوم قدس سرہ ۱۲ مصححہ سلمہ اللہ تعالیٰ

ہدایت و ساده محبوب ربانی سیفِ رحمانی سلّمہ اللہ تعالی ممنوع گردیده که علامتِ ف۱۰
انکشافِ انوارِ قرآنِ مجید غالباً ورودِ ثقلے ست بر باطنِ عارف گویا کریمۂ اِنَّا سَنُلْقِیْ
عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيْلًا ایمائے باین معرفت دارد **فائده** (۳) مِن مکاتیبِ شیخی و
اِمامی قدّسنا اللہ تعالی بِسِرِّہِ السّامی آرین بیان ساقط شد شبہ که ایراد کرده اند ف۱۱
که حقیقتِ قرآن ناشی از صفتِ پاشان کلام ست پس داخلِ ولایتِ کبری بود تفوّقِ آن
از کمالاتِ نبوّت چه صورت دارد زیرا که این معنی که مبدأ وسعتِ بیچونِ حضرت ذاتست
تعالی برتر از ولایتِ سه گانه و کمالاتِ نبوّت و حقیقتِ کعبه است فافہم **فائده** (۴)
مِن مکاتیبِ شیخی و اِمامی قدّسنا اللہ تعالی بِسِرِّہِ السّامی مذہب علماء اہل سنّت
و جماعت شکر اللہ تعالی سعیہم در مسئلہ کلام آنست که حضرتِ حق سبحانہ و تعالی
از ازل تا ابد متکلّم ست بکلامِ واحدِ بسیطِ حقیقی که تکثّر و تفصیل را در ان گنجائے نیست میفرمایند
که ہمان یک کلمۂ بسیط امر و نہی ناشی گشته است و از ہمان کلمۂ بسیط استفہام و تمنّی
و ترجّی و اخبار و انشا و وعید و وعد صدور یافته است و ہمان کلمۂ بسیط ست که فرقان
و توریت نام یافته و زبور و انجیل تفصیل گرفته حضرتِ ایشانِ ما رضی اللہ تعالی عنہ
و ارضاه را درین مقام مقالۂ مفرده است و تدقیقے ست بعد تحقیق و آن آنست که در کلامِ
الٰہی جلّ شانہ باوجودِ اجمال و عدمِ تجزّی تفصیل ہم ثابت ست و وسعت و تمیز ہم کائن
باوجودِ بساطت امر از نہی ممتاز ست و اخبار از انشا جدا چنانچه در مرتبۂ ذاتِ تعالی
باوجودِ اجمال تفصیل و وسعت اثبات مے نمائیم چه وسعت و تفصیل نیز از صفاتِ کمال ست
قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی وَتَقَدَّسَ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيْمٌ باید دانست که اجمال و تفصیل که در آن

ملہ یعنی مکتوب صد و بست و ہشتم از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلمہ ربہ ملہ یعنی مکتوب شصت و ہفتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالی

مرتبہ علیا اثبات مے نمائیم نہ آن اجمال و تفصیل ست کہ در فہم ما در آید و مُدرَک ما گردد کہ آن موجب تبعّض و تجزّی ست تعالیٰ عن ذٰلِکَ عُلُوًّا کَبِیْرًا بلکہ در رنگ ذات و صفات بیچون و بیچگون ست عَرَفْتُ رَبِّیْ بِجَمْعِ الْاَضْدَادِ این معرفت ہر چند ورا طور عقل ست اَمَّا مؤیَّد بکشف صحیح و الہام صریح ست و تمیز یکہ علمائے کرام نفی آن نمودہ اند تمیزیست کہ از قسم چون و چند ست کہ منافی بساطت ست

فائدہ (۵) مِنْ مَکَاتِیْبِ[۱] شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالیٰ بِسِرِّہِ السَّامِیْ چون لفظ اجمال و وحدت را در آنحضرت مناسبت زیادہ ست از لفظ تفصیل چہ لفظ تفصیل موہم تبعّض و تجزّی ست بنا بران اجمال و وحدت را برائے اطلاق بران حریم متعال اختیار نمودہ اند و الّا او تعالیٰ ازین اجمال و تفصیل کہ مُدرَک ماست منزّہ و مبرّاست و اگر وحدت و وسعت[۲] بیچون گوئیم ہر دو ثابت اند فافہم وَلَا تَکُنْ مِّنَ الْقَاصِرِیْنَ

ہدایت سیزدہم

در حقیقت صلوٰۃ **فائدہ (۱)** مِنْ مَکَاتِیْبِ[۳] الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِیْ مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِیْ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالیٰ عَنْہُ فوق این مرتبہ مقدسہ مرتبہ ایست بس عالی کہ حقیقت صلوٰۃ ست کہ صورت آن در عالم شہادت بہ مصلیان ارباب نہایت ریاست تواند بود کہ ایمائے باین حقیقت صلوٰۃ رفتہ باشد آنچہ در قصہ معراج آمدہ است کہ قِفْ یَا مُحَمَّدُ فَاِنَّ اللّٰہَ یُصَلِّیْ بلکہ عبادتیکہ شایان ہر مرتبہ تجرّد و تنزّہ بود مگر از مراتب وجوب صادر گردد و از اطوار قدم بظہور آید فَالْعِبَادَۃُ اللَّائِقَۃُ بِجَنَابِ قُدْسِہٖ تَعَالیٰ ہِیَ الصَّادِرَۃُ مِنْ مَرَاتِبِ الْوُجُوْبِ لَا غَیْرُ فَہُوَ الْعَابِدُ وَالْمَعْبُوْدُ درین مرتبہ مقدسہ کمال وسعت

---

[۱] یعنی مکتوب شصت و ہفتم از جلد اول ۱۲ [۲] یعنی مکتوب ہفتاد و ہفتم از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالے

و اِمتیاز بیچونست[۱] **فائدہ** (۲) مِن مَکاتِیبِ شَیخِی وَاِمَامِی قَدَّسَنَا اللّٰہُ تعالیٰ بِسِرِّہِ السَّامِی برین تقدیر شبہہ وارد میشود کہ مبدأ شئے را تقدّم و تفوّق بر شئے ست پس باید کہ حقیقتِ قرآنی مُقدّم باشد بر حقیقتِ صلوٰۃ و حالانکہ حقیقتِ صلوٰۃ را فوقِ حقیقتِ قرآنی نوشتہ اند **جواب** میتواند کہ این مبدئیّت در جانبِ عُروجِ سالک باشد یعنی شروع وُسعت در مدارجِ عروج از حقیقتِ قرآنی ست و کمالِ آن در حقیقتِ فوقانی و باین معنی مبدئیّت را تأخر ست **جواب** دیگر آنست کہ تفوّق از طرفین ست بدو اعتبار حقیقتِ قرآنی چونکہ جزوِ حقیقتِ صلوٰۃ ست و جزو را تقدّم بر کل ست و کل را افضل ست کہ مشتمل ست برین جزو و اجزاءِ دیگر پس تفوّقِ صوری جزو راست و تفوّقِ معنوی و رُتبی درینجا کل را بود **فائدہ** (۳) مِن مَکاتِیبِ[۲] المحبُوبِ الصَّمدَانِی مُجَدِّدِ الالفِ الثّانِی رضی اللّٰہ تعالیٰ عنہ اگر حقیقتِ کعبہ ہست جزوِ حقیقت صلوٰۃ ست و اگر حقیقتِ قرآن ست ہم بعضِ او کہ صلوٰۃ جامعِ جمیع کمالاتِ مراتبِ عبادت ست کہ بہ نسبتِ اصل الاصل کائن ست[۳] **فائدہ** (۴) مِن مَکاتِیبِ شَیخِی وَاِمَامِی قَدَّسَنَا اللّٰہُ تعالیٰ بِسِرِّہِ السَّامِی حضرتِ ایشان ما قَدَّسَنَا اللّٰہُ تعالیٰ بِسِرِّہِ[۴] الاقدس در مکتوباتِ قدسی آیاتِ خود نوشتہ[۵] اند کہ التذاذے کہ در حینِ[۶] ادائے صلوٰۃ دست میدہد نفس را دران اصلاً حظّے[۷] نیست در عینِ این التذاذ او در نالہ و فغان ست و نیز نوشتہ اند کہ رُتبہ نماز در دنیا در رنگِ رُتبہ رؤیتست در آخرت **فائدہ** (۵) مِن مَکاتِیبِ المحبُوبِ

عبادات است — سبحانہ — نفس — بہرہ — فریاد

دیدِ حق جل وعلا ۱۲

[۱] پس در حقیقت قرآنی مبدء وسعت ست و اینجا کمال وسعت ۱۲ [۲] یعنی مکتوب صد و چہل از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلمہ ربہ [۳] یعنی مکتوب ہفتاد و ہفتم از جلد ثالث ۱۲ مولانا [۴] یعنی مکتوب دویست و بیست و پنجم از جلد اول ۱۲ مولانا [۵] یعنی در مکتوب صد و سی و ہفتم از جلد اول مولانا [۶] و قبل ازین نوشتہ اند التذاذ در عبادات در رفع کلفت در ادائے آنہا از اجل نعم حق ست سبحانہ خصوصاً در ادائے صلوٰۃ کہ غیر منتہی را میسر نیست علی الخصوص در ادائے فرائض صلوٰۃ زیرا کہ در ابتدا و نہایت با داء صلوٰۃ نافلہ تلذذ میسازند و در نہایت النہایت این نسبت بفرائض منوط میگردد و در ادائے نوافل خود را بیکار میدانند کار عظیم نزد او ادائے فرائض ست و بس [۷] این کار دولت ست کنون تا کرا رسد ۱۲ [۸] یعنی مکتوب دو صد و شصت و یکم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللّٰہ تعالیٰ

الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد الحمد والصلوٰۃ وتبلیغ الدعوات
معلوم اخوی اعزی ارشدہ اللہ سبحانہ تعالیٰ باد کہ نماز رکن دوم ست از ارکان پنجگانہ اسلام
وجامعہ عبادات ست وجزوے ست کہ از جامعیت حکم کل پیدا کردہ است وفوق جمیع
مقربات اعمال آمدہ دولت رویت کہ سرور عالمیان را علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام
در شب معراج در بہشت میسر شدہ بود بعد از نزول در دنیا مناسب این نشاء آن
دولت ایشان را در نماز میسر میشد ولہذا فرمودہ علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام اقرب
ما یکون العبد من الرب فی الصلوٰۃ وکمل تابعان اورا علیہ الصلوٰۃ والسلام ازان
دولت درین نشاء در نماز حظ وافرست ونصیب کامل اگرچہ رویت نیست کہ این نشاء
آنرا برنتابد اگر نماز کردن نمیفرمود نقاب از چہرہ مقصود کہ مے کشود وطالب را بمطلوب
کہ دلالت مینمود نماز ست کہ لذت بخش غمگسارانست نماز ست کہ راحت بیمارانست
ارحنی یا بلال رمزیست ازین ماجرا وقرۃ عینی فی الصلوٰۃ اشارت ست باین متمنا
اذواق ومواجید وعلوم ومعارف واحوال ومقامات وانوار والوان وتلوینات و
تمکینات وتجلیات متکیفہ وغیر متکیفہ وظہورات متلونہ وغیر متلونہ ہرچہ ازینہا در بیرون
نماز میسر شود وبے آگاہی از حقیقت نماز رو دہد نشاء آن ظلال وامثال ست بلکہ
ناشی از وہم وخیال متصلی کہ از حقیقت نماز آگاہ ست در وقت ادائے نماز گویا از نشاء
دنیوی مے برآید ودر نشاء اخروی مے درآید لاجرم درین وقت دولتے کہ مخصوص بآخرت ست

[1] یعنی بسبب جامع بودن نماز جمیع انواع عبادات را چنانکہ در جائے مقرر شدہ است باآنکہ نماز جزویست از اعمال حسنہ حکم کل پیدا کردہ الخ ۱۲ [2] یعنی نزدیکتر بودن بندہ مومن بہ پروردگار خود در نماز متحقق ست اخرجہ مسلم وابوداؤد والنسائی ولکن بلفظ وہو ساجد بدل فی الصلوٰۃ ۱۲ [3] یعنی راحت وسرور برسان بمن باقامت نماز اے بلال ۱۲ رواہ الدارقطنی فی العلل ۱۲ [4] یعنی خنکی وسردی وروشنی وراحت چشم در نماز متحقق ست رواہ النسائی والحاکم ۱۲ المصححہ سلمہ اللہ تعالیٰ

نصیبے ازان فرا میگیرد و حظّے از اصل بے شائبۂ ظلیّت بدست مے آرد چہ نشأہ دنیوی مقصور بر کمالاتِ ظلّی ست معاملہ کہ بیرونِ ظلال ست مخصوص بآخرت ست پس از معراج چارہ نبود و آن نماز ست در حقِ مومنان و این دولت مخصوص باین امّت ست کہ بہ تبعیّتِ پیغمبر خود علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات کہ در شبِ معراج از دنیا بآخرت رفت و بہ بہشت درآمدہ و بدولتِ رؤیت مشرّف شدہ باین کمال مشرّف گشتند و باین سعادت مستسعد شدند اللّٰھم اجزہ عنّا ما ھو اھلہ واجزہ عنّا افضل ما جزیت نبیّا عن امّتہ واجز الانبیاء کلّھم خیرا فانّھم دعاۃ الخلق الی اللّٰہ سبحانہ والی لقاء اللّٰہ سبحانہ جمعے را ازین طائفہ کہ بہ حقیقت نماز آگاہ نساختہ اند و بکمالاتِ مخصوصہ آن اطلاع نہ بخشیدہ اند معالجاتِ امراضِ خود را از امورِ دیگر جستند و حصولِ مراداتِ خود را باشیاءِ دیگر مربوط ساختند بلکہ گروہے ازینہا نماز را دور از کار دانستہ مبنائے آنرا بر غیر و غیریّت داشتند و صوم را از صلوٰۃ افضل انگاشتند صاحبِ فتوحاتِ مکیّہ میگوید کہ در صوم کہ ترکِ اکل و شرب ست بصفتِ صمدیّت متحقق شدن ست و در نماز بغیر و غیریّت آمدن و عابد و معبود دانستن وھو کما تری مبنی علی مسئلۃ التوحید الوجودی الذی ھو من احوال السکاری از عدمِ آگاہی حقیقتِ نماز ست کہ جمّ غفیر ازین طائفہ تسکینِ اضطرابِ خود را در پردہائے نغمہ مطالعہ مینمایند و مطلوبِ خود را از سماع و نغمہ و وجد و تواجد جستند لاجرم رقص و رقاصی دیدنِ خود گرفتند با آنکہ شنیدہ باشند ما جعل اللّٰہ فی الحرام شفاءً بلے الغریق یتعلق بکل شیٔ و حبّ الشیٔ یعمی ویصم اگر شمّۂ از حقیقتِ کمالاتِ صلوٰتیہ برایشان منکشف شدے ہرگز دم از سماع و نغمہ

(Marginal glosses: آمیزش۱۲ — بند۱۲ — صوفیہ۱۲ — آن جہم۱۲ — وابستہ — نماز۱۲ — این قول صاحب فتوحات مبنی ست بر — اہل سکر۱۲ — جماعت کثیر۱۲ — آواز خوش۱۲ — بیقراری۱۲ — سرود۱۲ — دست میزنند۱۲ — بہر چیز۱۲ — نابینا — و کر میسازد; right margin: مستسعد — تعالیٰ; left margin: تعمی کیا ہے)

ﮯ یعنی شیخ محی الدین بن العربی قدس سرہ۱۲ ﮱ قولہ دیدن بفتح ہر دو دال خو وعادت۱۲ ۵۳ رواہ الطبرانی بسند صحیح قالہ القاری فی شرح المشکوٰۃ۱۲ لمصححہ سلمہ اللّٰہ تعالیٰ

نزدندے دیادِ وجد وتواجد نکردندے ع چون ندیدند حقیقت رہ افسانہ زدند ٭ اے
برادر ہر قدر فرق کہ درمیانِ نماز ونغمہ ہست ہمان قدر فرق میانِ کمالاتیکہ منشأ آن نماز ست
وکمالاتیکہ منشأ آن نغمہ ہست بدان ؎ اَلْعَاقِلُ یَکْفِیْہِ الْاِشَارَۃُ این کمالیست کہ بعد از
ہزار سال بوجود آمدہ وآخریتیست کہ برنگ اوّلیت برآمدہ مگر ازینجا فرمودہ عَلَیْہِ وَعَلٰی
اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ اَوَّلُھُمْ خَیْرٌ اَمْ اٰخِرُھُمْ ونفرمودہ اَوَّلُھُمْ خَیْرٌ اَمْ اَوْسَطُھُمْ خَیْرٌ
چہ مناسبت آخر را باوّل بیشتر دیدہ کہ محلّ تردد گشتہ ودر حدیث دیگر فرمودہ عَلَیْہِ
اَلصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ کہ بہترینِ این امت اوّل اوست یا آخر او ودرمیانِ او کدر ہست اے
در متأخرانِ این امت اگرچہ علوِ نسبت ہست امّا قلیل ست بل اقل ودر متوسطان ہرچند
نسبت بآن علو نیست لیکن کثیر ست بل اکثر ولکلٍ وجہۃ کمیۃً وکیفیۃً امّا اقلیتِ
آن نسبتِ متأخران را بدرجہ علیا رسانیدہ وبہ سابقان مناسبت دادہ مبشر ساختہ قَالَ
عَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ اَلْاِسْلَامُ بَدَأَ غَرِیْبًا وَسَیَعُوْدُ کَمَا بَدَأَ فَطُوْبٰی لِلْغُرَبَاءِ
وشروعِ آخریتِ این امت از بدایتِ الفِ ثانی ست از ارتحالِ آن سرور عَلَیْہِ وَعَلٰی
اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ زیرا کہ مضیِّ الف را خاصیتے ست عظیم در تغییرِ امور وتاثیریست
قوی در تبدیلِ اشیا وچون درین امت نسخ وتبدیل نبودہ ناچار نسبتِ سابقان بہمان
طراوت ونضارت در متأخران جلوہ گر گشتہ است وتائیدِ شریعت وتجدیدِ ملت در
الفِ ثانی فرمودہ گواہانِ عدل برین معنی حضرت عیسٰی عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَ
السَّلَامُ وحضرت مہدی ست عَلَیْہِ الرِّضْوَانُ ؎ فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران ہم بکنند آنچہ مسیحا میکرد ٭ اے برادر این سخن بر اکثر خلائق گران ست واز افہام
اینہا دور دور امّا اگر بہ بصر انصاف بیابند وعلوم ومعارفِ یکدیگر را موازنہ کنند و

(Interlinear glosses: خیر; زیادہ تر; رواہ فی نوادر الاصول الحکیم الترمذی; تیرگی; رواہ مسلم; گذشتن; تری; تازگی وآبداری; معتبر)

صحت و سُقمِ احوال را بمطابقتِ شریعت و عدمِ مطابقتِ آن ملاحظہ نمایند و تعظیم و توقیرِ شریعتِ نبوی و نبوت را ببینند کہ در کدام یکے بیشتر ست از استبعاد برآیند دیدہ باشند کہ فقیر در رسائل و کتبِ خود نوشتہ است کہ طریقت و حقیقت خادمانِ شریعت اند و نبوت افضل از ولایت ست اگرچہ ولایتِ آن نبی باشد و نوشتہ کہ کمالاتِ ولایت را نسبت بکمالاتِ نبوت ہیچ مقدارے نیست کاشکے حکمِ قطرہ داشتے نسبت بدریائے محیط و امثالِ این بسیار نوشتہ است خصوصاً مکتوبیکہ بنامِ فرزندی در بیانِ طریقت نوشتہ آمد آنجا ملاحظہ نمایند مقصود ازین گفتگو اظہارِ نعمتِ حق ست سبحانہ و ترغیبِ طالبانِ این طریق نہ تفضیلِ خود بر دیگران معرفتِ خدائے عزوجل بر آنکس حرام ست کہ خود را از کافرِ فرنگ بہتر داند فکیف از اکابرِ دین

نظم

ولے چون شہ مرا برداشت از خاک — سزد گر بگذرانم سر ز افلاک
من آن خاکم کہ ابرِ نوبہاری — کند از لطف بر من قطرہ باری
اگر بر روید از تن صد زبانم — چو سوسن شکرِ لطفش کے توانم

بعد از مطالعۂ این مکتوب اگر شوقے بتعلمِ نماز و حصولِ بعضے از کمالاتِ مخصوصۂ آن در شما پیدا شود و بے آرام سازد بعد از استخارہا متوجہ اینجا گردند و شطرے از عمر بتعلمِ نماز صرف نمایند واللہ سبحانہ الہادی الی سبیل الرشاد والسلام علیٰ من اتبع الہدیٰ والتزم متابعۃ المصطفیٰ علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات اتمہا واکملہا

ہدایتِ چہاردہم

در بیانِ معبودیتِ صرف فائدہ (۱) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ مرتبۂ مقدسہ کہ فوقِ حقیقتِ صلوٰۃ ست استحقاقِ معبودیت

طریقہ

آید

ہدایت چہاردہم مشتمل بر [illegible]

صِرف مرآن فوق را ثابت ست کہ اَصل کُل ست و ملاذِ ہمہ در آن موطن وسعت نیز کوتاہی
مینماید و امتیاز ہم در راہ میماند اگرچہ بیچون بیچگونہ باشد و منتہاے اَقدامِ کُمّل از انبیا
و اَکابر از اَولیا علیہم الصلوٰۃ والسلام اوّلاً و آخراً تا نہایتِ مقامِ حقیقتِ صلوٰۃ
ست کہ نہایتِ مرتبۂ عبادتِ عُبّاد ست و فوقِ آن مرتبہ مقامِ معبودیتِ صِرف ست
کہ ہیچکس را در آن دولت ہیچ وجہ شرکت نیست تا قدم بالاتر نہد تا ہرجا کہ شوبِ عبادت
و عابدیت ست قدم را در رنگِ نظر گنجایش ست و چون معاملہ بمعبودیتِ صِرف
رسد قدم کوتاہی کند و سیر بانجام رسد لیکن حمداً لِلّٰہِ سُبحانہٗ کہ نظر را از انجا منع
نفرمودہ اند و بقدرِ استعداد گنجایش دادہ ع بلا بودے اگر این ہم نبودے + گنجایش دارد
کہ در اَمرِ قِف یا محمّد اشارتے باین کوتاہیِ قدم بودہ باشد یعنی ساکن باش اے محمّد
و قدم بیشتر منہ کہ فوقِ مرتبۂ صلوٰۃ ست کہ از مرتبۂ وجوب صادر ست و مرتبۂ تجرّد و
تنزّہِ حضرتِ ذاتِ تعالیٰ و تقدّس ست قدم را آنجا جولانگاہی نیست و گنجایش نہ و
حقیقتِ کلمۂ طیبہ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ درین موطن متحقق میگردد و نفیِ آلہہ غیرِ مستحقہ اینجا
صورت مے بندد و اثباتِ معبودِ حقیقی کہ جز او مستحقِ عبادت نیست درین مقام حاصل
میشود و کمالِ امتیاز درمیانِ عابدیّت و معبودیّت اینجا ہویدا میگردد و عابد از معبود کماینبغی
جدا میشود و معلوم میگردد کہ معنیِ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ نسبت بحالِ منتہیان لَا معبُودَ اِلَّا
اللّٰہ ست چنانچہ در شرع معنیِ آن کلمہ قرار یافتہ لَا موجُودَ و لَا وجُودَ و لَا مقصُودَ
گفتن نسبت با بتدا و وسط ست و لَا مقصُودَ فوقِ لَا موجود و لا وجود ست کہ در تحت
لَا معبُودَ اِلَّا اللّٰہ ست باید دانست کہ در آن موطن ترقی در نظر و حدّتِ بصر وابستہ
بعبادتِ صلوٰۃ ست کہ کارِ منتہیان ست عباداتِ دیگر در تکمیلِ صلوٰۃ مدد فرماید و نقص

له یعنی اگرچہ آن وسعت و امتیاز بے مثل و بے کیف باشد کوتاہی مینماید و در راہ میماند ۱۲ لتصحیح سطر دہم

آنرا شاید تلافی کند آن زیجا تواند بود که نماز را حسن لذاتہ گفتہ اند در رنگ ایمان و عبادات دیگر را حسن لذواتہا نیست فائدہ (۲) مِن مَکَاتِیبِ شَیخِی وَ اِمَامِی قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالیٰ بِسِرِّہِ السَّامِی اگر گویند کہ رؤیت بصری و مشاہدۂ قلبی ہر دو در دنیا واقع نیست پس وصولِ نظری بآنحضرت بچہ معنی بود گوئیم کہ این نظر امریست بے کیف و ورائے رؤیت و مشاہدہ تا بآن نرسی معنی آنرا ندانی گویا از قبیل متشابہات ست حضرتِ ایشان مَا قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالیٰ بِسِرِّہِ الْاَقْدَسِ برنگاشتہ اند کہ وصولِ نظری و وصولِ قدمی نہ بآن معنی ست کہ آنجا شہود و مشاہدہ است و یا قدم را آنجا گنجایش ست آنجا نور را گنجایش نیست قدم چہ بود بلکہ وصولے ست مجہول الکیف اگر در صورتِ مثالیہ بنظر مرتسم گشت وصولِ نظری میگویند و اگر بقدم وصولِ قدمی و الّا نظر و قدم از آنحضرت والاجہ بر انداخت سوال ہرگاہ نظر را از مرتبہ مقدسہ معبودیت صِرفْ منع نفرمودہ باشند باید کہ رؤیت در دنیا واقع شود و آن باجماعِ اُمّت غیر واقع ست جواب حصولِ اَصل شئے دیگر ست و نصیب ازان یافتن دیگر و ممنوع حقیقتِ اَصلِ رؤیت ست کہ موعود بآخرت ست و در دنیا البتہ واقع نیست چنانچہ حضرتِ ایشان ما رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالیٰ عَنْہُ نوشتہ اند کہ ہر چند رؤیت نیست امّا کالرؤیۃ ست فَافْہَمْ فَاِنَّ کَلَامَنَا اِشَارَۃٌ وَّ بِشَارَۃٌ ..

ہدایت پانزدہم

دربیانِ مرتبہ نزول کہ بلحوقِ حقیقۃ الحقائق متعلق ست باتحقیقاتِ لائقہ فائدہ (۱) مِن مَکَاتِیبِ المَحْبُوبِ الصَّمَدَانِی مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِی رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالیٰ عَنْہُ این ہمہ درجات

ف۱ یعنی مکتوب صد و نوزدہم از جلد ثانی ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالیٰ ف۲ قولہ بوصول قدمی ہکذا بالبار فی المکتوب التاسع عشر بعد المائۃ من المکاتیب المعصومیۃ الخطیۃ و مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالیٰ رقم نمودہ کہ نسخہ بوصول قدمی غلط ست صحیح و وصول قدمی ست یعنی بعطف نے وصول نظری و وصول قدمی ہذا واللہ اعلم و علمہ اتم ۱۲ ف۳ یعنی مکتوب پنجاہ و چہارم از جلد ثانی ۱۲ مولانا سلمہ ربہ ف۴ یعنی درجہ دوم و سوم و چہارم و پنجم و ششم اما درجہ اولیٰ کہ عوام اہل اسلام راست بیش از اطمینان نفس خارج از درجات ولایت ست ۱۲ مصحح

سلمہ اللہ تعالیٰ

متابعتِ آنسرور علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام ہمہ بمقاماتِ عروج تعلق دارند وحصولِ اینہا بصعود مربوط ست درجۂ ہفتم از متابعتِ آنست کہ تعلق بنزول وہبوط دارد واین درجۂ سابعہ از متابعت جامع جمیع درجاتِ سابق ست زیرا کہ درین موطن نزول ہم تصدیقِ قلب ست وہم تمکینِ قلب وہم اطمینانِ نفس ست وہم اعتدالِ اجزاءِ قالب کہ از طغیان وسرکشی باز ماندہ اند درجاتِ سابق گویا اجزاءِ این متابعت بودہ اند و این درجہ ہمچو کل ست مرآن اجزا را درین مقام تابع بمتبوع بر نہجے شباہت پیدا میکند کہ گویا اسم تبعیت از میان برمیخیزد وامتیازِ تابع ومتبوع زائل میگردد وچنان متوہم میشود کہ تابع در رنگِ متبوع ہرچہ میگیرد از اصل میگیرد گویا ہر دو از یک چشمہ آب میخورند وہر دو ہم آغوشِ یک کنار اند وہر دو در یک بستر اند وہر دو در رنگِ شیر وشکر اند تابع کجا ومتبوع کدام وتبعیت کرا در اتحادِ نسبت نسبتِ تغایر گنجایش ندارد آنقدر ہست کہ خود را طفیلی میداند ووارثِ نبی میپابد علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام یا آنکہ تابعِ دیگرست وطفیلی ووارثِ دیگر ہر چند کہ ہمہ در قطارِ[1] تبعیت اند ظاہرا در تابع حیلولتِ متبوع درکارست ودر طفیلی ووارث ہیچ حیلولتے درکار نیست تابع از لوشش خورست وطفیلی جلیس ضمنی بالجملہ ہر دو لتے کہ آمدہ است از برائے انبیا آمدہ است علیہم الصلوات والتحیات سعادتِ امتانست کہ بطفیلِ انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات ازان دولت بہرہ یابند واز لوشِ ایشان تناول نمایند ؎ در قافلہ کہ اوست دانم نرسم + این بس کہ رسد ز دور بانگِ جرسم + فائدہ (۲) حصول[2] این درجہ ثمرۂ لحوق ست بہ حقیقۃ الحقائق کہ حقیقتِ محمدیست علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام فائدہ (۳)

---

[1] قولہ قطار بالکسر شتران برابر بستہ وبریک نسق رو بندہ وبفتح اول خطا ست ۔ غیاث [2] بالفتح در میان دو چیز در آمدن و حائل شدن ۱۲ [3] از مؤلف رحمۃ اللہ علیہ ست شاید کہ عبد ضعیف گوید رحمۃ اللہ علیہ از سہو کاتب ماندہ است ۱۲ مولانا ابو سعد سلمہ اللہ

مِنْ مَکَاتِیْبِ الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِیْ مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِیْ رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُ تحقیقِ این مقام آنست کہ توسطِ آنسرورِ کائنات عَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ بدو معنی تواند بود یکے آنکہ او صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ حائل وحاجب بود درمیانِ سالک ومطلوب دوم آنکہ سالک بطفیلِ او وبتوسطِ تبعیت ومتابعتِ او عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ بمطلوب واصل گردد ودر طریقِ سلوک وپیش از رسیدن بحقیقتِ محمدی توسط بہر دو معنی ثابت ست وبعد از رسیدن بہ حقیقت الحقائق توسط بہ معنے ثانی ست گفتہ نشود کہ ازین عدمِ توسط اگرچہ بیک معنی بود قصورے بجنابِ حضرتِ خاتمیت عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ لازم مے آید گوئیم کہ این عدمِ توسط مستلزمِ کمالِ آنجناب ست عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ نہ مستلزمِ قصور زیراکہ کمالِ متبوع ست کہ تابعِ او بہ طفیل وتبعیتِ او بجمیع درجاتِ کمال برسد وہیچ دقیقہ فرونگذارد واین معنی در عدمِ توسط کائن ست نہ در وجودِ توسط کہ آنجا شہود بے پردہ است کہ اقصائے درجاتِ کمال ست واینجا در پردہ پس کمال در عدمِ توسط بود وقصور در توسط از شوکت وعظمتِ مخدوم ست کہ خادمِ او در ہیچ مقامے از وے تخلف نہ کند وبہ تبعیتِ او شریکِ دولتِ ہمگنانِ او گردد وفی الحدیث عُلَمَاءُ اُمَّتِیْ کَاَنْبِیَاءِ بَنِیْ اِسْرَآءِیْلَ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَعَلَیْہِمُ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ رؤیتِ اخروی بے توسط وبے حیلولتِ امرے خواہد بود ودر حدیثِ صحیح آمدہ است عَلٰی صَاحِبِہَا الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ کہ بندہ چون بنماز داخل میشود حجابیکہ درمیانِ بندہ وخدائے تعالٰی ست مرتفع میگردد واین معرفت از خواصِ معارفِ لدنیہ این فقیر ست اربابِ ظواہر نزدیک ست کہ عدمِ توسط را کہ کمالِ ایمانست کفر دانند وقائلِ آنرا نادانستہ تضلیل کنند وتوسط را از کمالِ ایمان تصور نمایند وقائلِ آنرا

(ہمسران — ذکرہ الغزالی — زائل — ازو)

[illegible]

از کُمَّل تابعان شمرند کُلُّ ذٰلِکَ لِعَدَمِ الذُّہُولِ عَنْ حَقِیْقَۃِ الْحَالِ **فائدہ** (۴) مِنْ مَکَاتِیْبِ الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِیْ مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِیْ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ [۱] **سوال** از تحقیقِ سابق واضح گشت کہ دیگران را بہ طفیلِ وراثتِ او عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ وصولے بحقیقۃ الحقائق والحاقے واتحادے بآن ثابت ست وشرکتے در کمالِ خاصِ او کائن پس بریں تقدیر فرق درمیانِ متبوع وتابع واصلی وطفیلی چہ بود وکدام مزیت باشد در متبوع واصیل کہ در تابع وطفیلی نیست **جواب** وصول والحاق دیگران بدان حقیقت از قبیلِ الحاقِ خادم ست بمخدوم ووصولِ طفیلی ست باصیل اگر واصل از اخصِ خواصِ اُمت ست کہ اقلِ قلیل اند خود خادم ست واگر از انبیاست عَلَیْہِمُ الصَّلَوٰاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ ہم طفیلی ست وخادم کہ اُلوش خورست او را چہ شرکت ست بہ مخدوم وکدام عزت وآبروست او را در جنب او وطفیلی ہر چند جلیس وہم لقمہ است اما طفیلی طفیلی ست خادمان کہ باَمکنۂ عالیہ بہ تبعیّتِ مخدوم میرسند واز اطعمۂ مخصوصۂ او اُلوش میخورند وعزت واحترام مے یابند از بزرگیِ مخدوم ست واز علوِ متابعتِ اوست گویا مخدوم را با وجودِ عزتِ ذاتی عزتِ دیگر از راہِ الحاقِ خادمان پیدا میشود وازدیادِ ارتفاعِ شانِ او مینماید پس تابعان را بمتبوع چہ شرکت باشد وکدام مساوات متوہم میگردد **فائدہ** (۵) مِنْ مَکَاتِیْبِ الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِیْ مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِیْ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ [۲] اطمینانِ نفس را بر حدِ کمال وبے تکلف بعد از اعتدالِ اجزاءِ قالب ست **فائدہ** (۶) مِنْ مَکَاتِیْبِ الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِیْ مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِیْ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ [۳] **سوال** ہرگاہ اجزاءِ قالب نیز بحدِ اعتدال آیند واز طغیان وسرکشی باز مانند جہاد باینہا چہ صورت دارد ودر رنگِ نفسِ مطمئنہ جہاد از ینہا نیز مرتفع

---

۱ یعنی مکتوب صد وبست ودوم از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلمہ ربہ ۲ یعنی مکتوب پنجاہم از جلد ثانی ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالے
۳ یعنی مکتوب پنجاہم از جلد ثانی ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالے لمصححہ سلمہ اللہ تعالی

گردد وحالانکہ مقرر است کہ جہاد باہنہا ہمیشہ برپاست جواب فرق ست درمیان مطمئنہ واین اجزا چہ مطمئنہ صاحب استہلاک و اضمحلال ست وبعالم امر ملحق ست کہ بکمالِ استہلاک وسکر متصف ست واین اجزا بواسطۂ اتیان احکام شرعیہ کہ مبنائے آن بر صحو ست مناسبت باستہلاک وسکر ندارند و در استہلاک گنجایش مخالفت نیست وآنکہ صحو دارد بواسطۂ مصالح ومنافع اگر در بعضے امور صورت مخالفت نماید گنجایش دارد امید ست کہ این مخالفت بفضل خداوندی جل سلطانہ زیادہ از ترک استحباب و ارتکاب کراہت تنزیہ بالاتر نرود فائدہ (۷) از مکاتیب شیخی وامامی قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ السامی پرسیدہ بودند کہ سبب چیست کہ در تسلیک طلاب بشارت بلحوق بحقیقۃ الحقائق بعد وصول بحقائق ثلاثہ میگوئی وحالانکہ این ہر سہ حقیقت داخل مراتب وجوبیست وحقیقۃ الحقائق از حقائق امکانی حل این مقام باید نمود کہ خاطر این مسکین متردد نیست کہ مشوش ست مخدوما ہیچ اشکال نیست در لحوق بحقیقۃ الحقائق ووصول بحقائق ثلاثہ ہیچ ترتب وتوقف نہ روا ست کہ لحوق مذکور شود ووصول بحقائق میسر نیاید ونیز میتواند بود کہ وصول صورت بندد ولحوق نشود چہ انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام از حقائق خویش بحقیقت کعبہ فما فوقہا رسیدہ اند وکسیکہ بر قدم ایشان ست از حقائق شان میتواند کہ برسد وحقیقۃ الحقائق درمیان نیاید وبعد از وصول اگر بتوسط شیخ خود بحقیقۃ الحقائق ملحق شود گنجایش دارد چنانچہ پیش از وصول ہم روا ست کہ بآن حقیقت برسد واز ہمین رہگذر ست آنچہ فقیر بہ بعضے از یاران بشارت لحوق بعد از وصول شان

---

[۱] و ترک واجب فرض نرسد ۱۲ [۲] یعنی بمکتوب سد وچہل وچہارم از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالیٰ [۳] یعنی حقیقت کعبہ وحقیقت قرآن وحقیقت صلوٰۃ ۱۲ [۴] بدانکہ از کلام سائل دو امر مفہوم میشود یکے بعدیت لحوق از وصول دوم لزوم تحقق لحوق بعد از وصول وہر دو خلاف واقع ست زیراکہ میتواند کہ لحوق بدون وصول تحقق گردد ونیز میتواند کہ باوجود تحقق وصول لحوق نشود فافہم ۱۲ [۵] یعنی وصول بحقیقۃ الحقائق موقوف نیست بر وصول بحقائق ثلاثہ ۱۲ لمصححہ سلمہ اللہ تعالےٰ

بحقائق سه گانه داده است این کلیه نیست بلکه اتفاقیه است بعد از وصول توجه باین جانب واقع شده است والا قبل از وصول اگر توجه شود میتواند که لحوق مذکور حاصل گردد آرے در بادۂ محمدی المشرب اگر لحوق پیش از وصول گفته شود گنجایش دارد چه راه وصول او بحقائق لحوق ست بحقیقة الحقائق والعلم عند الله عز وجل۔

هدایت شانزدهم

در تحقیق معنی تعین اول گفته اند که حقیقة الحقائق که حقیقت محمدی ست علیه الصلوٰة والسلام و تعین اول حضرت ذات ست از مرتبه اطلاق **فائده** (۱) من مکاتیب[۱] المحبوب الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی الله تعالیٰ عنه حقیقت محمدی علیه الصلوٰة والسلام که ظهور اول ست حقیقة[۲] الحقائق ست بآن معنی که حقائق دیگر چه حقائق انبیاء کرام و چه حقائق ملائکه عظام علیه و علیهم الصلوٰة والسلام کالظلال اند مر اورا و او اصل حقائق ست۔

هدایت هفدهم

در تعین وجودی **فائده** (۱) من مکاتیب[۳] المحبوب الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی الله تعالیٰ عنه آنچه در آخر کار بکرم و فضل مکشوف ساختند آنست که تعین اول مر حضرت ذات را تعالیٰ و تقدس تعین حضرت وجود ست که محیط همه اشیا ست و جامع جمیع اضداد ست و خیر محض ست و کثیر البرکة ست حتیٰ که اکثرے از مشائخ این

[۱] یعنی مکتوب صد و بست و دوم از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلمه الله تعالیٰ [۲] قوله حقیقة الحقائق الخ باید دانست که حقیقت شخص چنانچه تعین وجوبی اوراگویند تعین امکانی اورا نیز گویند پس حقیقت شخصے عبارت از تعین وجوبی ست که تعین امکانی آن شخص ظل آن تعین ست و آن تعین وجوبی اسمیست از اسماء الٰہی جل سلطانه کالعلیم والقدیر والمرید والمتکلم وامثالها و آن اسم الٰہی جل شانه رب آن شخص ست و مبدء فیوض وجودی و توابع وجود او۔ ماخوذ از مکتوب دو صد و نهم از جلد اول مکاتیب مجددیه بتغییر یسیر و زیاده تحقیق این معنی را ازین مکتوب باید جست ۱۲ مولانا ابو السعد سلمه الله تعالیٰ
[۳] یعنی مکتوب نود و سوم از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلمه الله تعالیٰ

طائفہ، علیہ آنرا عین ذات گفتہ اند تعالیٰ و منع زیادتی آن بر ذات نمودہ سبحانہ
غایت دقت و لطافت دارد کہ چشم ہمہ کس او را نمیتواند دریافت و از اصل جدا نمیتواند
ساخت لہذا تعین او درین مدت مختفی ماند و از متعین متمیز نگشت و جم غفیر آنرا
بخدائی پرستیدند و مطلوب و معبود ما ورائے آن نہ طلبیدند و مبدأ آثار خارجی او را دانستند
و تکوین حوادث یومی و را انگاشتند و این تمیز حق از ما دون حق دولتے بود کہ برائے
این فقیر واپس ماندہ ذخیرہ داشتہ بودند و این نفی مشارکت غیر معبود بمعبود سبحانہ
الوش ماندہ بود از انبیاء کرام علیہم الصلوٰۃ والسلام کہ از برائے این زلہ بردار شان نگاہ
داشتہ بودند الحمد للہ الذی ھدٰنا لھذا وما کنا لنھتدی لو لا ان ھدٰنا اللہ لقد
جاءت رسل ربنا بالحق **فائدہ (۲)** من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجدد الالف
الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ **سوال** تعین اول وجودی وجود او در خارج ست یا ثبوت
علمی دارد و بس و ہیچ کدام ازین تردید درست نمے آید چہ در خارج نزد این بزرگواران
جز یک ذات احد تعالیٰ موجود نیست و دران خارج از تعینات و تنزلات نامے و نشانے
نہ و اگر ثبوت علمی گوئیم لازم آید کہ تعین علمی از وے سابق باشد و آن خلاف مقرر ست
جواب گوئیم در نفس الامر ثابت ست و اگر ثبوت خارجی ہم بگوئیم باین معنی کہ در ما ورائے
علم ہم او را ثبوتے ہست نیز گنجایش دارد واللہ سبحانہ اعلم

ہدایت ہژدہم

در تعین حبی **فائدہ (۱)** من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی

خالق و موجد ۱۲ مسکین

---

۱ قولہ زلہ آنچہ از طعام برائے کسے نگاہ دارند و پس خوردہ طعامیکہ مردم فردا از جائے بردارند ۱۲ ۲ یعنی مکتوب نود و سوم از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلمہ ربہ ۳ بیان عدم درستگی شق اول ست ۱۲ ۴ پس وجود تعین اول در خارج چگونہ متصور گردد ۱۲
۵ بیان عدم درستگی شق ثانی ست ۱۲ ۶ یعنی مکتوب صد و بست و دوم از جلد ثالث مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالے

اللہ تعالیٰ عنہ حقیقتِ محمدی علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام کہ حقیقت الحقائق ست آنچہ در آخرِ کار بعد از طیِ مراتبِ ظلال برین فقیر منکشف گشتہ است تعینِ و ظہورِ حبی ست کہ مبدأ ظہورات و منشأ خلقِ مخلوقاتست در حدیثِ قدسی کہ مشہور ست آمدہ است کُنتُ[1] کَنزًا مَخفِیًّا فَاَحبَبتُ اَن اُعرَفَ فَخَلَقتُ الخَلقَ لِاُعرَفَ اول چیزے کہ از آن گنجینۂ مخفی بر منصۂ ظہور آمدہ حُب بودہ است کہ سببِ خلقِ خلائق گشتہ اگر این حُب نمیبود در ایجاد نمیکشود و عالم در عدم راسخ و مستقر میبود بسّر حدیثِ قدسی[2] لَوْلَاکَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاکَ[3] کہ در شانِ خاتم الرسل واقع ست علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام اینجا باید جُست و حقیقتِ لَوْلَاکَ لَمَا اَظْهَرْتُ الرُّبُوْبِیَّۃَ را درین مقام باید طلبید سوال صاحبِ[4] فتوحاتِ مکیہ تعینِ اول کہ حقیقتِ محمدیست حضرتِ اجمالِ علم را گفتہ است و تو در رسائلِ خود تعینِ اول را تعینِ وجودی گفتہ و مرکز آنرا کہ اشرف و اسبقِ اجزاءِ اوست حقیقتِ محمدی قرار دادہ و تعینِ حضرتِ اجمال را ظل این تعینِ وجودی انگاشتہ[5] و اینجا مینویسی کہ تعینِ اول تعینِ حُبی ست و آن حقیقتِ محمدیست وجہِ توفیق درمیانِ این اقوال چیست جواب ظلِ شے بسیار ست کہ خود را باصلِ شے وانماید و سالک را بخود گرفتار میسازد پس آن دو تعینِ ظلالِ تعینِ اول اند کہ در وقتِ عروج بر عارف باصلِ تعینِ اول کہ تعینِ حبی ست ظاہر گشتہ سوال تعینِ وجودی را ظلِ تعینِ حبی گفتن چگونہ راست آید و حالانکہ وجود را بر حُب سبقت ست چہ حُب فرعِ وجود ست جواب این فقیر در رسائلِ[6] خود تحقیق کردہ است کہ حضرتِ حق سبحانہٗ و تعالیٰ

[1] قال علی القاری معناہ صحیح مستفاد من قولہ تعالیٰ وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ای لیعرفونی کما فسرہ ابن عباس ۱۲ [2] اشارت بحدیث مروی از ابن عباس رض کہ دیلمی در مسند الفردوس آوردہ ۱۲ [3] یعنی شیخ محی الدین ابن عربی ۱۲ [4] یعنی گاہے ظلِ شے باصلِ شے مشتبہ میگردد و سالک بسبب این اشتباہ ظل را عین وے انگارد ۱۲ [5] یعنی تعین حضرتِ اجمال را تعین وجودی ۱۲ [6] قولہ این فقیر در رسائل خود الخ چنانچہ از مکتوب دوم و سوم از جلد دوم واضح و روشن ست و در مکتوب دو صد و سی و چہارم از جلد اول زیادہ ازین تحقیق و تدقیق فرمودہ

بذاتِ خود موجود ست نہ بوجود وہمچنین صفاتِ ثمانیۂ او تعالیٰ بذاتِ واجب موجود اند
جَلَّ شَانُہٗ نہ بوجود کہ وجود بلکہ وجوب را نیز دران مرتبہ گنجایش نیست کہ وجوب و
وجود ہر دو از اعتبارات ست اوّل اعتبارے کہ پیدا شد برائے ایجادِ عالم حُب بودہ است
بعد ازان اعتبارِ وجود کہ مقدّمۂ ایجاد ست چہ حضرتِ ذات را جَلَّ سُلطانُہٗ بے اعتبارِ شانہ
این حُب و بے اعتبارِ این وجود از عالم و ایجادِ عالم استغناست[۱] اِنَّ اللّٰہَ لَغَنِیٌّ عَنِ
الْعٰلَمِیْنَ نصِ قاطع ست و تعینِ علمی جملی را ظلِ آن دو تعین گفتن باعتبارِ آنست کہ
آن دو تعین باعتبار حضرتِ ذات ست تعالیٰ بے ملاحظۂ صفات و درین تعین ملحوظ صفت
ست کہ کالظل ست مر ذات را عَزَّ شَانُہٗ **فائدہ** (۲) مِنْ مَکَاتِیْبِ[۲] الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِی
مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِی رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالیٰ عَنْہُ **سوال** ترقی از حقیقتِ محمدی کہ تعینِ حُبّی و
حقیقۃ الحقائق ست و حقیقتے از حقائقِ ممکنات فوقِ آن نیست جائز ست یا نہ و تو در رسائلِ ہست
خود نوشتۂ کہ ترقی از حقیقتِ محمدی واقع شد حقیقتِ این معاملہ چیست **جواب** جائز
نیست[۳] زیرا کہ فوقِ آن مرتبہ مرتبۂ لاتعین ست کہ وصول و الحاق متعین بآن محال ست
وصول و الحاقِ بے کیف گفتن مجرد تفوہ[۴] ست کہ پیش از رسیدن بحقیقتِ معاملہ بآن بے تکیف
تسلی نمودہ مے آید اما بعد از وصول بحقیقتِ کار حکم بعدمِ وصول و الحاق لازم کہ ریب را در آنجا
شائبہ نیست و آنکہ نوشتہ ام کہ ترقی از حقیقتِ محمدی واقع شد مراد ازان حقیقت ظلِ
آن حقیقت بودہ است کہ عبارت از اجمالِ حضرتِ علم گفتہ اند و معبر بوحدت کردہ در ان وقت
اشتباہِ ظل باصل بود و چون بمحض فضلِ خداوندی جَلَّ سُلطانُہٗ ازان ظل و از سائرِ
ظلال مخلصی میسر شد دانست کہ ترقی ازان حقیقت الحقائق واقع نیست بلکہ جائز نہ کہ قدم

۱؎ بدانکہ این کریمہ واقع ست در سورۂ عنکبوت در پارۂ امن خلق ۱۲ ۲؎ یعنی مکتوب صد و بست و دوم از جلد ثالث ۱۲ مولانا ۳؎ یعنی ترقی از حقیقت محمدی جائز نیست از جہت آنکہ فوق حقیقت محمدی مرتبہ لاتعین ست کہ الخ ۱۲ ۴؎ یعنی محض سخن گفتن ست بزبان بدون

ازانجا برداشتن و پیش نہادن قدم در وجوب بالذات نیست و از امکان برآمدن کہ محال عقلی ست و شرعی

ہدایت نوزدہم

۱۰ ہدایت نوزدہم محتوی بر چہار فائدہ

در بیانِ فوقِ تعینِ حُبی فائدہ (۱) مِن مَکاتیبِ عَمِّی و اِمامی قدّسنا اللہُ تعالیٰ بِسِرِّہِ السّامی آخرین چیزیکہ حضرتِ ایشان ما قدّسنا اللہ تعالیٰ بسِرّہِ الاقدس نوشتہ اند مکتوبیست[۵۱] کہ قُبیلِ آخرینِ مکتوباتِ جلدِ ثالث ست متّصل آن بنامِ مولانا حسن[۵۲] دہلوی و دران مکتوب فوقِ تعینِ وُجودی تعینِ حُبی اثبات نمودہ[۵۳] اند و ترقّی ازان منع فرمودہ اند روزانہ در تحریر این معارفِ علیہ بُودہ اند شبانہ آنحضرت را تپ گرفتہ کہ روزِ ہشتم ازان تپ ارتحال نمودند بعد از ارتحالِ آنحضرت آن نوشتہ در معرضِ ظہور آمد و مُخلصان بشرفِ مُطالعہ آن مشرّف گشتند و نقل ازان برداشتند بعد از تحریر این معارفِ سَنیّہ در شدائدِ مرضِ موت نیز معارف و اسرارِ کثیرہ بیان نمودند و وصایا فرمودند از جملہ آن اسرار آن بود کہ شبے کہ صباحِ آن رحلت خواہند فرمود یا شبِ پیشِ آن و حضرتِ مخدومی میان جیو سلّمہ اللہ تعالیٰ نیز دران وقت حاضر بودند و مرض در غلبہ و ضُعف بر کمال بودہ فرمودند مرا بنشانید بندہ در کنارِ خویش آن قُدوہ کبار را بنشاند خیلے بارِ مبارکِ آنحضرت برین ذرّہ بمقدار بود ازان بار امیدوارم کہ چہ قسم بارِ خوشگوار بروزگار این خاکسار آورد و چہ نوعِ عالی اسرار ذو استتار[۵۴] برین دلِ افگار بیارد القصّہ آن عالیحضرت فرمودند کہ داعیِ وصالِ لایزال در سِرّ من ندا داد کہ سُلطان مطلب مُرغِ ہمت بلند پرواز من رو بآستانہ قدس نہاد تا رسید جائیکہ رسید ازان بارگاہِ عالیجاہ ندا شنید کہ سُلطان در خانہ نیست بعد ازان معلوم شد کہ این مقامِ حقیقتِ کعبہ ربّانی ست بماورای آن

---

۵۱ یعنی مکتوب صد و ہشتاد و سوم از جلد اول ۱۲، مولانا سلّمہ ربّہ ۵۲ یعنی مکتوب صد و بست و دوم از جلد ثالث ۱۲ ۵۳ آنجا کہ فرمودہ اند اول اعتباریکہ پیدا شد از برائے ایجاد عالم حب ست بعد ازان اعتبار وجود کہ مقدمہ ایجاد ست الخ ۱۲، ۵۴ یعنی سزاوار اخفا ۱۲ مصحح

بشتافتم و عروج نمودم تا بمقام صفات حقیقیه[1] که موجود ند بوجود زائد رسیدم این مقام صفات و ورای صور علمیه صفاتست که در مرتبه تعین علمی کائن ست و ورای صور صفاتست که در مرتبه تعین وجودی و تعین حبی ست ازین مقام نیز متوجه فوق گشتم تا باصول این صفات که شیون ذاتیه اند و مجرد اعتبارات اند در ذات عزشانه واصل شدم و شما هر دو برادر در هر مقام با من همراه اید ازینجا بفوق بردند و بذات بحت که مجرد ست از نسب و اعتبارات رسانیدند و حضرت مخدومی را فرمودند که تو بعلاقه امامت همین درینجا با من همراهی چه در ایام این مرض امامت آنحضرت ایشان میکردند و فقیر[2] را فرموده بودند که در مسجد همراه یاران نماز بخوانند و امامت کند آین بے پروبال جهت امتثال با جماعه یاران در مسجد نماز خوانده باقی اوقات در خدمت میگذراندم بالجمله این حقیر را از راه دیگر بوصول این درجه قصوی اشارت نمودند مؤلف گوید که مراد از راه دیگر اصالت ست و در همان مجلس یا مجلس دیگر درین مرض موت فرمودند که حصول این درجه کمال و وصول باین رتبه متعال منوط به تلبس بکلام مجید سبحانی ست بطفیل و توسط قرآن باین مرتبت ممتاز گشته ام هر حرفے را از حروف قرآنی دریائے مییابم که موصل کعبه مقصود ست و درین اثنا این بیت را که حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر به مجرد شنیدن آن از راه دور بزیارت قائل آن رفته بودند[3] که اینست ؎ اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن + تا بر لب تو بوسه زنم چونش بخوانی + بر زبان شریف آوردند و ذوقها نمودند بعد ازان فرمودند که مناسب ما نحن فیه چنین باید گفت ؎ اندر سخن دوست نهان خواهم گشتن +

گشتن، نے درنز، گشتن

[1] یعنی صفات ثمانیه حقیقیه از حیات و علم و قدرت و ارادت و کلام و سمع و بصر و تکوین ۱۲ [2] یعنی در باب این فقیر (خواجه محمد معصوم) حضرت ایشان فرموده بودند که الخ ۱۲ [3] در نفحات آورده که روزے قوالے در پیش شیخ این بیت میخواند ؎ اندر غزل خویش الخ شیخ گفت این بیت که گفته است گفتند عماره گفت برخیزید تا بزیارت وے شویم شیخ با جمعے بزیارت وے شدند الخ ۱۲ المصحح سلمه ربه

تابر لبِ او بوسہ نم چونش نخواند + سخنِ محب کجا بلبِ محبوب رسد چنانچہ سخنِ او را
با و قرب و منزلت ست آن سخنِ او و با و توان رسید نہ از سخنِ خود کہ سخنش کوتاہ و در
راہ ست آین فقیر گوید مَنْ عَرَفَ اللّٰہَ کَلَّ لِسَانُہٗ آنرا گواہ ست ع پس سخن کوتاہ
باید والسلام **فائدہ** (۲) مِنْ مَکَاتِیْبِ[۵۱] شَیْخِی وَاِمَامِی قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی بِسِرِّہٖ
السَّامِی درین مقام دو سوال وارد ست **سوال اول** آنکہ آن عالی حضرت[۵۲] در مکتوبیکہ
اخیر اخیر نوشتہ اند متصل باین مرض چنانچہ بالا گذشت بر نگاشتہ اند کہ ترقی از تعینِ[۵۳]
اول کہ تعینِ حُبّی ست واقع نیست کہ فوقِ آن لاتعین ست در آنجا قدم نہادن از امکان
برآمدنست و بوجوب متحقق گشتن کہ محال ست و آین عروجاتے کہ[۵۴] واقع شد ہمہ فوقِ
تعینِ حُبّی ست وجہِ آن چہ باشد **جواب** میتواند کہ ممنوع وصولِ قدمی باشد و آنچہ
مسطور شد وصولِ نظری بود وَحِیْنَئِذٍ فَلَا مُنَافَاۃَ مانا کہ این معنی را از آنحضرت در
ہمان مجلس استفادہ نمودہ است **سوال دوم** آنکہ از بعضے عباراتِ آنحضرت[۵۵] مستفاد
میشود کہ حقیقتِ کعبہ فوقِ اعتبارِ شیون و صفاتست و از ما سبق خلافِ آن مفہوم
گشت **جواب** مراد از صفات و شیون کہ حقیقتِ کعبہ را از ان تفوق[۵۶] ست صورِ علمیہ
صفات ست کہ در مرتبہ تعینِ علمی جملی ثبوت دارند چہ در اصطلاحِ قوم مقامِ صفات و شیون
عبارت از ہمین صورِ علمیہ تفصیلیہ ست چنانچہ اجمالِ این مرتبہ را مرتبہ ذات میگویند و تجلّی آنرا
تجلّی ذات میدانند و نیز مراد از ان صفات حصص تفصیل مرتبہ تعین وجودیست کہ حضرت ایشان
باثباتِ این تعین ممتاز اند و نزد حضرت شیخ محی الدین بن عربی و تابعانِ او قَدَّسَ اللّٰہُ
اَسْرَارَھُمْ این مرتبہ مرتبہ لاتعین و مرتبہ اطلاقِ ذات بحت تعالے چہ فوق تعینِ علمی

۵۱ یعنی مکتوب بصد و ہشتاد و سوم از جلد اول ۱۲، ۵۲ یعنی مرحضرت ایشان مارا ۱۲، ۵۳ چنانچہ در مکتوب دو صد و شصتم از جلد اول تصریح این معنی فرمودہ اند ۱۲، ۵۴ و از بعضے عبارات آنحضرت مفہوم میشود ۱۲، ۵۵ یعنی نزدین صفات حقیقیہ کہ موجود اند بوجود زائد از حقیقت کعبہ تفوق دارند ۱۲، ۵۶ پس اطلاق صفات بر صور علمیہ تفصیلیہ در بعضے عبارات آنحضرت مبنی بر اصطلاح قوم ست فافہم ۱۲ لمصححہ سلمہ اللہ تعالی

جملی که تعینِ اول ست نزدِ شان مرتبۂ لاتعین ست و وجودِ بحت و نزدِ ما این مرتبه که مرتبۂ وجود بحت ست تعین موصوف ست و تعیناتِ صفات نیز درین مرتبه ثابت ست که از جملۂ آن تعینات تعینِ علمی ست لیکن چون علم اجمع صفات ست (یعنی جامع) در آنجا نیز در رنگِ وجود صفات و شیوناتِ ذاتیه کائن ست و آنرا نیز در رنگِ وجود دو مرتبه است مرتبۂ اجمال که آنرا دیگران تعینِ اول و حقیقتِ محمدی میدانند و مرتبۂ تفصیل ازین تحقیق لائح (یعنی واضح) گشت که تعینِ علمی جملی تعینِ اول صفتِ علم ست که از صفاتِ حقیقیه زائده است نه تعینِ اول حضرتِ ذاتِ تعالی بلکه در تعینِ اول بودنِ آن مرصفتِ علم را نیز سخن ست چه فوقِ تعینِ وجودی دران مکتوب[۱] اخیر تعینِ حبی اثبات کرده اند که در آنجا نیز اجمال و تفصیل ست **فائده** (۳) مِن مَکَاتِیبِ شَیخِی وَاِمَامِی قَدَّسَنَا اللّٰهُ تَعَالٰی بِسِرِّهِ السَّامِی وَمِمَّا یَنبَغِی اَن یُّعلَمَ اَن لَّیسَ مَعنَی التَّعَیُّنِ عِندَنَا اَنَّ الحَقَّ عَزَّوَجَلَّ تَنَزَّلَ فَصَارَ حُبًّا اَو وُجُودًا بَل مَعنَی التَّعَیُّنِ الصُّدُورُ لِاَنَّهُ الاَلیَقُ بِالتَّنزِیهِ وَالاَنسَبُ بِلِسَانِ الاَنبِیَاءِ عَلٰی اَجمَعِهِم عُمُومًا وَعَلٰی خَاتِمِهِم خُصُوصًا الصَّلَوَاتُ وَالتَّسلِیمَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ وَالبَرَکَاتُ **فائده** (۴) مِن مَکَاتِیبِ[۲] المَحبُوبِ الصَّمَدَانِی مُجَدِّدِ الاَلفِ الثَّانِی رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنهُ سوال این تعینِ حبی که تعینِ اول ست و حقیقتِ محمدیست عَلَیهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسلِیمَاتُ ممکن ست یا واجب حادث ست یا قدیم صاحبِ[۳] فصوص (یعنی فصوص الحکم) تعینِ اول را که حقیقتِ محمدی گفته است و تعبیر ازان بوحدت کرده و همچنین تعینِ ثانی را که واحدیت گفته است و اعیانِ ثابته که آن را حقائقِ ممکنات گوید دران مرتبه اثبات نموده هر دو تعین را تعینِ وجوبی میگوید و قدیم میداند و سه تنزلِ دیگر را که روحی و مثالی و جسدی بود تعینِ امکانی گفته است

[۱] یعنی مکتوب ہشتاد و پنجم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمه الله تعالی [۲] یعنی مکتوب صد و بست و دوم از جلد ثالث ۱۲ مولانا [۳] یعنی شیخ محی الدین بن العربی قدس سره ۱۲ مصحح سلمه الله تعالی

معتقد تو درین مسئلہ چیست **جواب** نزد فقیر ہیچ تعین و متعین نیست کہ قدم تعین
بود کہ لاتعین را متعین سازد و این الفاظ موافق مذاق حضرت شیخ محی الدین و تابعان
اوست قدس اللہ تعالی اسرارہم در عبارات این فقیر چنین الفاظ کہ واقع شود از
قبیل صنعت[۱] مشاکلت باید دانست بہر حال گوئیم کہ این تعین تعین امکانی ست و آن
مخلوق و حادث ست قال علیہ الصلوۃ والسلام اول ما خلق اللہ نوری و در
احادیث دیگر تعین وقت خلقت آن نور ہم آمدہ ست چنانچہ فرمودہ[۲] قبل خلق السموات
بالفی عام و امثالہ و ہر چہ مخلوق ست و مسبوق بعدم ست ممکن ست و حادث و چون
حقیقۃ الحقائق کہ اسبق الحقائق ست مخلوق و ممکن گشت حقائق دیگران بطریق اولی
مخلوق خواہند بود و امکان و حدوث خواہند داشت عجب ست کہ شیخ قدس سرہ
حقیقت محمدی را بلکہ حقائق جمیع ممکنات را کہ اعیان ثابتہ گفتہ است از کجا حکم بوجوب
شان میکند و قدیم میداند و التزام خلاف قول پیغمبر مینماید علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام
ممکن با جزاء خود ممکن ست و بصورت و حقیقت خود ممکن تعین وجوبی حقیقت ممکن
برائے چہ بود حقیقت ممکن البتہ باید کہ ممکن باشد کہ ممکن را با واجب تعالی ہیچ اشتراکے
و انتسابے نیست غیر از آنکہ ممکن مخلوق اوست و او تعالی خالق او و شیخ چون در میان
واجب و ممکن تمیز نمیکند و خود میفرماید لعدم التمیز بینہما اگر واجب را ممکن گوید
و ممکن را واجب باک ندارد اگر معذورش[۳] فرمایند کمال کرم و عفو ست ربنا لا تؤاخذنا
ان نسینا او اخطأنا **سوال** تو در رسائل خود در میان واجب تعالی و ممکن نسبت

۱؎ یعنی ذکر الشئ بلفظ غیرہ لوقوعہ فی صحبتہ ۱۲ ۲؎ یعنی آفرید خدا نور مرا پیش از آفریدن آسمانہا بدو ہزار سال قولہ و امثالہ یعنی مانند این روایت روایات دیگر اندرین باب نیز آمدہ ۱۲ ۳؎ یعنی اگر از جناب قدس خداوندی شیخ ابن عربی را اندرین قول و اعتقاد معذور دارند و مواخذہ نفرمایند کمال کرم و عفو حق ست تعالی و تقدس ۱۲ المصحح سلمہ اللہ تعالی

اصالت و ظلّیت اثبات کردہ و ممکن را ظلّ واجب تعالیٰ گفتہ، و نیز واجب تعالیٰ را باعتبار
اصالت حقیقت ممکن کہ کالظل اوست نوشتہ و معارف کثیرہ بران متفرع ساختہ
اگر باین اعتبار شیخ قدس سرہٗ نیز واجب تعالیٰ را حقیقت ممکن گوید چہ محذور لازم
مے آید و چرا ملام بود جواب این قسم علوم کہ اثبات ظلّیت نماید در میان واجب تعالیٰ
و ممکن و شرع بہ ثبوت اینہا وارد نشدہ ہمہ از معارف سکریہ ہست و از نارسائیست بحقیقت
معاملہ ممکن چہ بود کہ ظلّ واجب باشد تعالیٰ و واجب تعالیٰ را چرا ظلّ بود کہ ظلّ موہم تولید
بمثل ست و منبی از شائبہ عدم کمال لطافت اصل ہرگاہ محمد رسول اللہ را از لطافت ظلّ
نبود خدائے محمد را صلّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ چگونہ ظلّ بود موجودات در خارج بالذات و
بالاستقلال حضرت ذاتست تعالیٰ و صفات ثمانیہ حقیقیہ او تعالیٰ و تقدس و ماسوائے
آن ہرچہ باشد بایجاد او تعالیٰ موجود گشتہ ہست و ممکن و مخلوق و حادث ست و ہیچ
مخلوق ظلّ خالق خود نیست و غیر از مخلوقیت ہیچ انتساب بخالق تعالیٰ و ماورائے
آن نسبت کہ شرع بآن وارد ست ندارد و این علم بظلّیت عالم سالک را در راہ بسیار
بکار مے آید و کشان کشان باصل مے برد و چون بکمال عنایت منازل ظلال را طے کردہ
باصل برسد بمحض فضل او تعالیٰ مییابد کہ این اصل ہم حکم ظلّ داشتہ ہست و شایان مطلوبیت
نبودہ کہ بداغ امکان متسم ست و مطلوب ماورائے حیطہ ادراک و وصل و اتصال ست
رَبَّنَآ اٰتِنَا مِنْ لَّدُنْکَ رَحْمَةً وَّهَيِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا اھ

ہدایت بیستم

در بیان قطع منازل و رسیدن باصل خود و مراتب نزول فائدہ (۱) من مکاتیب

سلہ قولہ موہم بضم میم و کسرہا بوہم انداز ندہ و تولید یعنی زایانیدن یعنی قول بثبوت ظلّ مرحق را سبحانہ و تعالیٰ اندرین وہم انداز دکہ حق سبحانہ از خود مثل خود زایانیدہ ہست تعالیٰ اللہ عن ذلک علواً کبیراً لیس کمثلہ شئ وہو السمیع البصیر ۱۲ ۵۲ یعنی مکتوب دویست و نود و ہم از جلد اول ۱۲

شیخی و امامی قدّسنا الله تعالیٰ بسرّه السّامی عارفیکه قطعِ منازلِ وصول نموده بأصولِ خود رسیده است چون خواهند که ویرا بعالم باز گردانند و بنزول بجهتِ هدایت و ارشاد مشرّف سازند نورے از اشعّاتِ (شعاعهائے) انوارِ قدم در قلبِ وے که در حیّزِ غیبِ هویّت است مے نهند و بقائے بآن نور که مستفاد از مرتبهٔ وجوب است میدهند تا آنکه این عارف بتمامِ خود بآن نور متلوّن میشود و بصبغِ (رنگ) الٰهی جلّ جلاله منصبغ (رنگین) میگردد و طالبان را نیز بهمان رنگ مے بر آرد تا زمانیکه این عارف بقیدِ حیاتِ این جهانی مقیّد است و به تعلّقاتِ بدنی متعلّق بهمان شعلهٔ مودَع خرسند است و بجزئی از کلّی قانع و بحکمِ المجازُ قنطرةُ الحقیقةِ در مجاز نیز چون عشق بکمال الکمال رسد و عاشق در خود نشانے از معشوق یابد و آثارِ معشوق در خرابهٔ عاشق ظاهر آید میتواند که بهمان نشان خرسند شود و از معشوق اعراض نماید چنانچه از مجنونِ عامری مے آرند که وقتے لیلیٰ نزدیک وے شد گفت الیکِ عنّی فانّ حبّکِ شغلنی عنکِ

نظم گفت رو رو که آنچنانم من ٭ که بجز عشقِ تو ندانم من ٭ عشقِ تو اے نگارِ فرزانه ٭ آنچنان کرد در دلم خانه ٭ که ترا هم نماند گنجائی ٭ بعد ازین خوش ترم به تنهائی ٭

بر سرِ اصلِ سخن رویم و گوئیم که آنچه از عارفِ مرجوع درین نزول مقصود بود چون بانجام رساند و وقتِ وصالِ وے در رسد و از رفاقتِ بدن که مدّتے بآن الفت گرفته بود اعراض نماید و ندائے اللّٰهمّ الرّفیقَ الاعلیٰ بر آرد این زمان بر وفقِ الموتُ جسرٌ (پل) یوصلُ الحبیبَ الی الحبیبِ بکلیّتِ خود متوجّهِ جنابِ قدسِ عظمت جلالت گردد و از تنگنائے شهودِ جزئی وارسته

سلہ مضامین این مکتوب ماخوذ اند از مکتوب دوازدهم از جلد ثانی حضرت مجدد رح در انجا بتفصیل تام مرقوم ست و توضیح زیاده ترازین ۱۲

سلہ۲ اے اللّهم الحقنی بالرفیق الاعلیٰ والمراد به الملائکة المقربون او العباد الصالحون بالمعنی الاعم او النبیون او الحق سبحانه او الجنة او حظیرة القدس وقیل غیر ذلک ۱۲ ملتقطه سلّمه الله تعالیٰ

بعرصۂ شہودِ کُلّی تبختر نماید باید دانست کہ ملائکہ کرام علیٰ نبیّنا وعلیہم السّلام ہر چند مُشاہدِ اَصل اند وہمیشہ شہودِ کُلّی دارند امّا شُہودیکہ انسان را درین مرتبہ میسّر گشتہ است فوق شہودِ مَلَک ست بلکہ شہودیکہ عارِف را در دنیاست ہر چند جُزئی ست امّا خصوصیّتے دارد کہ مَلَک را نیست وآن آنست کہ شہودِ جُزئی انسان را کالجزء ساختہ اند وانسان را از نفسِ وے گذرانیدہ بآن جُزئی بقا بخشیدہ اند ومُشاہدۂ مَلَک اینچنین ست کہ وے از بیرون نظارہ مینماید واز شہودِ خود چیزے بدست نمے آرد شَتَّانَ مَا بَیْنَ الْمُشَاهَدَتَیْنِ بشنو بشنو آنچہ بالا مذکور شد کہ شُہودِ انسان جُزئیست در مرتبۂ اُولیٰ ست از مراتبِ نُزول اگر شمّہ از خصائصِ مراتبِ نُزول کہ بشر بآن ممتاز ست در معرضِ بیان آرد وکمالاتِ مُختصّہ واَسرارِ مخفیۂ انسان را کہ اَفضلِ خلائق ست جلوہ گر سازد نزدیک ست کہ نزدیکان دوری جویند وواصلان راہِ ہجر پویند ؎ وَمِنْ بَعْدِ هٰذَا مَا یَدِقُّ صِفَاتُهٗ ✤ وَمَا کَتْمُهٗ اَحْظٰی لَدَیْهِ وَاَجْمَلُ ✤ وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی

فائدہ (۲) مِنْ مَکَاتِیْبِ الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِیْ مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِیْ رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُ اِعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰی اَظْهَرَ عَلَیَّ اَنَّ فِی الْکَائِنَاتِ نُقْطَةً هِیَ مَرْکَزُ الْعَالَمِ الظِّلِّیِّ وَتِلْكَ النُّقْطَةُ اِجْمَالُ جَمِیْعِ الْعَالَمِ وَالْعَالَمُ بِتَمَامِهٖ تَفْصِیْلُ ذٰلِكَ الْاِجْمَالِ وَتِلْكَ النُّقْطَةُ کَالشَّمْسِ فِی السَّمَاءِ بِهَا یَتَنَوَّرُ مَا فِی الْاٰفَاقِ فَکُلُّ مَنْ یَصِلُ اِلَیْهِ الْفَیْضُ مِنْهُ سُبْحَانَهٗ یَکُوْنُ بِتَوَسُّلِ تِلْكَ النُّقْطَةِ وَتِلْكَ النُّقْطَةُ مُحَاذِیَةٌ لِنُقْطَةِ غَیْبِ الْهُوِیَّةِ وَتِلْكَ النُّقْطَةُ کَائِنَةٌ فِیْ مَرْتَبَةِ النُّزُوْلِ فَمَا لَمْ یَکُنِ النُّزُوْلُ فِیْ هٰذِهِ الْمَرْتَبَةِ مِنَ الْهُبُوْطِ وَالْاَسْفَلِیَّةِ لَا یَکُوْنُ الْعُرُوْجُ اِلٰی تِلْكَ الْمَرْتَبَةِ الْمُسَمَّاةِ بِغَیْبِ الْهُوِیَّةِ وَهٰذَا النُّزُوْلُ لِلدَّعْوَةِ وَالتَّکْمِیْلِ وَفِیْ ذٰلِكَ

کالجزء ساختہ — گذرانیدہ

بیرون

ای للدعوۃ الخلق الی الحق ۱۲

فی الدعوۃ

النزول الذی یکون بمرتبة تلک النقطة یتخیل کان الوجه الی العالم والظهر الیه — ن فی مرتبة
سبحانه وظهر ان هذا التوجه الی العالم والانقطاع عنه سبحانه انما هو الی الموت
فاذا جاء وقت الوصال نعکس الحال ففی هذه النشأة الفراق والشوق من
الجانبین والملاقاة انما یکون بعد الموت فظهر معنی حدیث القدسی[1] الا طال شوق
الابرار الی لقائی وانا الیهم لاشد شوقا **واعلم** انه مع تحقق النزول فی
هذه المرتبة لیس بین السالک وبین الله سبحانه حجاب بل الحجب کلها مفقودة
ولکن التوجه الیه سبحانه مفقود بل التوجه ثمه بتمامه الی الخلق فهذا مقام
الدعوة وقد یقع النزول من تلک النقطة التی هی مرکز دائرة العالم الظلی الی
النقطة التی هی مرکز دائرة العدم وهو مقام الکفر بالله تعالی والانکار عنه
سبحانه وعن انبیائه صلی الله علیهم وسلم وعن ایاته تعالی ویقع العروج عن
تلک النقطة الی مرکز دائرة الاصل التی هی دائرة مقام الانبیاء علیهم السلام وتلک
النقطة التی ذکرناها ظلمانیة غایة الظلمة فالنزول فی ذلک المقام لتنویره واشراقه
امر عظیم القدر ومقابلها نقطة الاسلام وهی النقطة التی یقع العروج الیها بعد
هذا النزول الظلمانی ومصباح تلک النقطة الظلمانیة کلمة لا اله الا الله
والسلام **فائده (۳)** من مکاتیب شیخی[2] وامامی قدس الله تعالی بسره السامی
بعد الحمد والصلوة وارسال التحیات میرساند مکتوب[3] مرغوب که متضمن اذواق
علیه واحوال سنیه بود رسید خوشوقت ساخت وسبب فرحت دل وراحت جان
گردید نوشته بودند که با وجود نسبت محبوبیت واسرار متعلقه آن جانب تکمیل وارشاد

---

[1] اعلم ان معنا هذا الحدیث صحیح مطابق لحدیث من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا الحدیث ۱۲ [2] یعنی در صد سی و دوم از جلد ثالث ۱۲
مولانا [3] یعنی مکتوب حضرت شیخ خواجه سیف الدین فرزند پنجم عروة الوثقی خواجه محمد معصوم قدس الله تعالی سرهما ۱۲ المصحح سلمه ربه

روز افزونست چرا روز افزون نبود کہ افضلِ محبوبانْ سَرورِ دینْ و دنیاست جانبِ ارشاد و تکمیل در وے عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ اَفْضَلُ الصَّلَوٰاتِ وَاَکْمَلُ التَّحِیَّاتِ از ہمہ زیادہ تر بود مرقوم نمودہ بودند کہ بعضے اَوقات بمُبَاشرتِ اُمورِ مُباحہ نزول واقع میشود تا تشبُّثْ بآن نماید معاملۂ تکمیل زبونْ مے افتد یکے اِرتکاب بعضے رُخَص و مُباحات تقویتِ جانبِ بَشریّت میکند کہ مُمدِّ تکمیل ست (مغلوب و ضعیف) وارتکاب عزیمت و مُستحبّ پرورشِ جانبِ مَلکیّت مینماید و از کمالاتِ بَشریت و دَعوت حظّے ندارد و اَوْلیاءِ مَرجوعِین تکمیل ہردو جانب میکنند و مَلکیت را بابشریت جمع ساختہ اند این اَکابر بمرادِ حق جلّ وَعَلا قائم اند شعر لَاَنِّیْ فِی الْوِصَالِ عُبَیْدُ نَفْسِیْ ، وَفِی الْهِجْرَانِ مَوْلٰی لِلْمَوَالِیْ[1] بیت ہجر یکہ بود مرادِ محبوب ؛ از وصل ہزار بار خوشتر ؛ مضمونِ حدیث ست اِنَّ اللّٰهَ کَمَا یُحِبُّ اَنْ یُّؤْتٰی بِعَزِیْمَةٍ یُحِبُّ اَنْ یُّؤْتٰی بِرُخْصَةٍ باید دانست مُباح کہ مقرون بہ نیّتِ صالحہ شود داخلِ مُستحبّات میگردد و رخصت عزیمت میشود نَوْمُ الْعُلَمَاءِ عِبَادَةٌ[2] شنودہ باشند علی الخصوص مُباح کہ بامرِ او تعالیٰ بوقوع آید داخلِ فرائض و واجبات میگردد چنانچہ این معنیٰ بتفصیل از مکتوباتِ جلد ثانی حضرتِ ایشان واضح و لائح ست فائدہ (۴) مِنْ مَکَاتِیْبِ[3] الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِیْ مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِیْ رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُ فضائل و کمالاتِ رُجوع بسیارست صاحب توجہ نسبت (بخلق) بصاحبِ رُجوع قطرہ ایست نسبت بدریائے مُحیط این رُجوع از فضائلِ نبوّت ست و آن توجہ از آثارِ ولایت شَتَّانَ مَا بَیْنَهُمَا اَمَّا فہمِ ہرکس باین کمال نرسد فائدہ (۵) عبدِ ضعیف گوید رَحِمَهُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ روزے این فقیر در خدمتِ پیرِ دستگیر عرض نمود

---

[1] چنگ در زدن ۱۲ [2] و تمامہ سہ و شغلی بالحبیب بکل حال ؛ احب الی من شغلی بحالی ۱۲ [3] یعنی خواب دانشمندان بعبادت ست واین قول تلمیح بحدیث مرفوع کہ غزالی در احیا آوردہ بزیادت ؛ و نفسہ تسبیح یعنی ودم او تسبیح ست ۱۲ [4] یعنی مکتوب دو لیست و ہفتاد و دوم از جلد اول ۱۲

که استماع یافته که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالیٰ عنه میفرمودند که قرأتِ بعضے سُورِ قرآنی مثمرِ عروج میشود و قرأتِ بعضے منتج نزول و التماس تعیّن آنها کرد فرمودند که حضرت مجدد الف ثانی میفرمودند که هر گاه سورهٔ الم نشرح میخوانم همچو نزول واقع میشود که چنانچه کلوخ از بالا مے افتد و سوره که مثمرِ عروج باشد بالفعل بخاطر نیست اما سورهٔ سبح اسم در عروج دخلے عظیم دارد +

خاتمه در بیانِ بعضے خصائص **فائده** (۱) مِن مَکاتیبِ[۱] المحبوبِ الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی الله تعالیٰ عنه بداند که چنانچه حضرتِ حق جلّ وعلا ذاتِ خود را دوست میدارد همچنین صفات و افعالِ خود را نیز دوست میدارد و هر کدام ازین افرادِ محبّت دو اعتبار دارند محبّیت و محبوبیت ظهورِ کمالاتِ محبوبیتِ ذاتیه در حضرتِ حبیب الله ست صلّی الله تعالیٰ علیه وعلیٰ آله وسلّم و ظهورِ کمالاتِ محبّیتِ ذاتیه در حضرتِ کلیم ست علیٰ نبیّنا وعلیه الصلوٰة والسلام و ظهورِ محبوبیتِ اسماء و صفات در انبیاءِ دیگر متحقق ست علیهم الصلوات والبرکات در رنگِ محبّیتِ آن و چون اسماء و صفات و افعال را ظلال ست ظهورِ محبوبیتِ ظلالِ اسماء و صفات در اولیاءِ محبوبین کائن[۲] **فائده** (۲) مِن مَکاتیبِ[۳] المحبوبِ الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی الله تعالیٰ عنه ذاتِ حضرتِ حق سبحانه و تعالیٰ فی حدّ ذاته جمیل ست و حُسن و جمالِ ذاتی او را ثابت ست نه آن حُسن و جمال که مکشوف و مدرکِ ما گردد و در تعقّل و تخیّلِ ما در آید مع ذلک در آنحضرت مرتبه الیست اقدس که این حُسن و جمال هم از غایتِ عظمت و کبریائی آن بآن مرتبه نمیتواند رسید و

میفرمودند | چنانچه همچو | گویا | در خاطر | ظاهر بر نسخ خاص مثبت ست

---

۱ یعنی مکتوب بستم از جلد ثانی ولیکن بطریقِ انتخاب ۱۲ مولانا سلمه ربه ۲ در رنگِ محبّیت آن ظلال که در اولیاء مریدین محبّین متحقق هست ۱۲ ۳ یعنی مکتوب نود و چهارم از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلمه الله تعالےٰ

بحُسن و جمال متصف نمیتوانند ساخت تعیّن اول کہ تعیّن وجودیست تعیّن آن کمال و جمال ذاتیست و ظلّ اوّل آنہا و آنرا مرتبۂ اقدس کہ کمال و جمال را ہم آنجا گنجایش نیست درآن مرتبہ تعیّن ہیچ کائن نیست کہ اورا از غایت عظمت و کبریائی ہیچ تعیّن متعیّن نمیگردد۔ در کدام آئینہ درآید او۔ مَعَ ذٰلِکَ سرّے و نشاۂ از آن مرتبۂ اقدس در مرکز دائرۂ این تعیّن اوّل ودیعت نہادہ اند و نشانے از آن بے نشان آنجا تعبیہ نمودہ اند چنانچہ تعیّن اوّل منشاء ولایت خلیلی ست آن سرّ و آن نشاۂ کہ در مرکز این تعیّن نہادہ اند منشاء ولایت محمدیست علٰی صاحبہا الصَّلوٰۃُ وَالسَّلام و آن حسن و جمال ذاتی کہ تعیّن اوّل ظلّ آنہاست شباہت بصباحت دارد کہ در عالم مجاز از قبیل حسن خد و جمال خال ست و آن سرّ و نشاۂ کہ در مرکز ودیعت نہادہ اند مناسبت بملاحت دارد کہ ورائے رشاقت قد و صباحت خد ست و ورائے حسن چشم و جمال خال امریست ذوقی تا ذوق ندہند در نیابد شاعرے گوید ؎ آن دارد آن نگار کہ آنست ہرچہ ہست ۔ آنرا طلب کنند حریفان کہ آن کجاست۔ ازین بیان تفاوت در میان این دو ولایت دریاب ہرچند ہر دو از قرب حضرت ذات تعالٰی وَتَقَدَّس ناشی میگردند امّا مرجع یکے کمالات ذات ست و مَعاد دیگرے صرف ذات تعالٰے

فائدہ (۳) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی اللہ تعالٰی عنہ حضرت پیغمبر ما علیہ وعلٰی آلہ الصلوات والتسلیمات مسمّٰی بدو اسم ست و ہر دو اسم مبارک او در قرآن مجید مسطور ست فرمود مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰہِ و نیز فرمود در حکایت بشارت روح اللّٰہ اِسْمُہٗ اَحْمَدُ و ہر کدام این دو اسم مبارک را ولایت علیحدہ است

(حاشیہ: و ظلّ اوّل آن مرتبۂ مقدس کمال) (کنند) (ملاحت، رخسار، خوبروئی، نیکوئی، نمکینی، عیسٰی علیہ السلام)

۱؎ یعنی مکتوب نود و ششم از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلمہ ربہ ۲؎ الاضافۃ ہنا للتشریف کما فی ناقۃ اللہ و بیت اللہ قال اللہ تعالٰی وکلمتہ القاہا الی مریم وروح منہ کما قال وسخر لکم ما فی السمٰوات وما فی الارض جمیعا منہ ۱۲ لمصححہ سلمہ اللہ تعالٰے

ولایتِ محمدی ہر چند ناشی از مقامِ محبوبیّتِ اوست علیہ الصلوٰۃ والسلام امّا آنجا محبوبیّتِ صِرف کائن نیست مَزجے از نشاءِ محبّیّت نیز دارد اگرچہ آن مزج اورا بالاصالۃ ثابت نباشد امّا مانعِ مقامِ محبوبیّتِ صِرف ست و ولایتِ احمدی ناشی از محبوبیّتِ صِرف ست کہ شائبۂ محبّیّت ندارد این ولایت از ولایتِ سابق پیش قدم ست و بیک مرحلہ بمطلوب نزدیکتر ست و بہ محب مرغوب تر چہ محبوب ہر چند در محبوبیّت تمامتر بود استغنا و بے نیازیِ او کاملتر باشد و در نظرِ محب زیباتر در آید و رعناتر نماید و بیشتر محب را بخود منجذب سازد و شیفتہ و والہ تر گرداند

ـــــــــــــــ

نہ تنہا آفتم زیبائیِ اوست ✤ بلائے من ز ناپروائیِ اوست ✤ مراد از بلا افراطِ عشق ست کہ مطلوبِ عاشق ست سبحان اللہ احمد عجب اسمیست سامی کہ مرکّب از کلمۂ مقدسۂ اَحد ست و از حلقۂ حرفِ میم کہ از غوامضِ اسرارِ الٰہیست جلّ شانہٗ در عالمِ بیچون و گنجایش ندارد کہ در عالمِ چون تعبیر ازان سرِّ مکنون بغیر از حلقۂ میم توان کرد اگر گنجایش میداشت حضرتِ حق سبحانہٗ وتعالیٰ بآن تعبیر میفرمود آحد اَحد ست کہ لاشریک لہ است و حلقۂ میم طوقِ عبودیت ست کہ بندہ را از مولے متمیّز گردانیدہ است پس بندہ ہمان حلقۂ میم ست و لفظِ اَحد از برائے تعظیمِ او آمدہ است و اظہارِ اختصاصِ او کردہ علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام ؏ چو نام این ست نام آور چہ باشد ✤ بعد از ہزار سال کہ آنرا تاثیرے نہادہ اند در تغیّرِ امورِ عظام معاملۂ آن ولایت باین ولایت کشید و ولایتِ محمدی بولایتِ احمدی انجامید و کاروبار از دو طوقِ عبودیت بیک طوق رسید و بجائے طوقِ نخستین حرفِ الف کہ رمزے از ربّ اوست متمکّن گشت تا محمّد احمد شد علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام بیانش آنست کہ دو طوقِ عبودیت عبارت از دو حلقۂ میم ست

که در اسمِ مُبارکِ محمد اِندراج یافته است تواند بود که آن دو طوق اِشارت بدو تعیّن او باشد عَلَیهِ وَعَلیٰ اٰلِهِ الصَّلوٰةُ وَالسَّلَامُ یکے ازان دو تعیّن جسدی بشری ست و دوم تعیّن رُوحی مَلَکی و در تعیّنِ جسدی هر چند بواسطهٔ عُروضِ موت فتور رفته بود و تعیّنِ روحی قُوت گرفته امّا اثرِ آن تعیّن باقی مانده بود هزار سال بایست تا آن اثر نیز زائل شود و نشانے ازان تعیّن نماند و چون هزار سال آخر آمد و اثرے ازان تعیّن نماند یک طوقِ عبودیت ازان دو طوق گسسته شد و زوالے و فنائے بآن طاری گشت و الفِ الوهیت که آنرا در رنگِ بقا باللہ توان گفت بجائے آن نشست ناچار محمد احمد گشت و ولایتِ محمدی بولایتِ احمدی انتقال فرمود پس محمد عبارت از دو تعیّن آمد و احمد کنایت از یک تعیّن باشد و بس پس این اسم بحضرتِ اِطلاق اقرب باشد و از عالم دُور تر **سُوال** فنا و بقا که مشایخ قرار داده اند و ولایت را بآن مربوط ساخته بچه معنی ست و این فنا و بقا که در تعیّنِ محمدی گفته شد بکدام معنی **جواب** فنا و بقا که ولایت بآن مربوط ست فنا و بقای شهودی ست اگر فنا و زوال ست باعتبارِ نظر ست و اگر بقا و ثبات ست هم باعتبارِ نظر اینجا صفاتِ بشری را استتار ست نه زوال و فنائے این تعیّن نه اینچنین ست بلکه اینجا صفاتِ بشری را زوالِ وجودی متحقق ست و انخلاع از جسدی بروحی کائن و در جانبِ بقا اینجا نیز هر چند بنده حق نشود و از بندگی نه بر آید امّا بحق نزدیکتر مے افتد و معیت بیشتر پیدا میکند و از خود دُور تر گشته احکامِ بشری از وے مسلوب تر میگردد باید دانست که این عروجِ محمدی که مربوط بانتفاء صفاتِ بشری ست هر چند کار و بار او را علیه وعلی آله الصلوة والسلام بالاتر برد و بذروهٔ[له] علیا رسانید و از کشاکشِ غیر و غیریّت وارهانید امّا معامله بر امتانِ او علیه وعلی آله الصلوة والسلام تنگ تر گشت و نورِ هدایتِ او که بواسطهٔ مناسبتِ بشریت بود کمتر شد و توجّهیکه بحالِ

له بالضم و بالکسر بلندی کوه و سر کوه

این واپس ماندگان داشت قلت پیدا کرد و بکلیت متوجہ قبلۂ حقیقی گشت واے بر آن رعایا کہ بادشاہ بحال شان نہ پردازد و بکلیت بمحبوب خود متوجہ شود از ینجاست کہ بعد از ہزار سال ظلمات کفر و بدعت مستولی گشتہ است و نور اسلام و سنت نقصان پیدا کردہ[۵۱] رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ **فائدہ** (۴) مِنْ مَكَاتِيْبِ[۵۲] شَيْخِيْ وَاِمَامِيْ قَدَّسَنَا اللّٰهُ بِسِرِّهِ السَّامِيْ علم ممکن چونکہ بحصول صورت معلوم ست در نفس عالم و موجب تاثر عالم ست بمعلوم لاجرم سبب تلوّن و تغیر عالم ست کہ مستلزم نقص ست و علم واجب تعالی از کیفیت حصول منزہ و مبرا است پس اگر علم عارف کامل بحکم تَخَلَّقُوْا بِاَخْلَاقِ اللّٰهِ ازین قبیل بود و از تاثر و تغیر وارہد و از نقص بکمال آید مستبعد نبود درین وقت خطرات و حدیث نفس باشد و ہیچ ازان تاثر و تغیر نبود كَمَا فِي الْكَلَامِ النَّفْسِيِّ الْقُدُسِيِّ الْقَائِمِ بِذَاتِهٖ تَعَالٰى این معرفت از معارف غریبہ است و از اسرار خفیہ

فائدہ (۵) عبد ضعیف گوید رَحْمَةُ اللّٰهِ تَعَالٰى سُبْحَانَهٗ عَلَيْهِ کہ ہمین سرّ ست کہ در بیان فنائے قلبی در تحقیق رفع خطرہ دماغ وعدہ بیان آن در خاتمہ رفتہ بود **فائدہ** (۶) مِنْ مَكَاتِيْبِ[۵۳] الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِيْ مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِيْ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ بخاطر بود کہ شمۂ از صباحت و ملاحت کہ در حدیث نبوی آمدہ است اَخِيْ يُوْسُفُ اَصْبَحُ وَاَنَا اَمْلَحُ بنویسد عَلَيْهِمَا الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ و برمز و اشارت درین باب سخن گوید اما دید کہ رمز و اشارت در اداے مقصود قاصر ست و مستمعان در فہم آن عاجز حروف مقطعات[۵۴] قرآنی ہمہ رموز و اشارات ست بحقائق احوال و دقائق اسرار کہ در میان محب و محبوب کائن ست لیکن کیست کہ آنرا دریابد علماء راسخین کہ حکم خدام و غلمان حبیب رب العالمین دارند و خدام را

قلب

---

[۵۱] و احتیاج بمجدد این دور افتادہ ۱۲ [۵۲] یعنی مکتوب صد و پنجاہ و ششم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ ربہ [۵۳] یعنی مکتوب صدم از جلد ثالث ۱۲ مولانا ابوالسعد سلمہ اللہ تعالے [۵۴] مانند الٓمٓ حٰمٓ صٓ قٓ نٓ الٓمٓصٓ وغیرہا ۱۲ لمصححہ سلمہ اللہ تعالی

جائز ست کہ بر بعضے اسرارِ خفیہ مخدوم اطّلاع بود بلکہ بہ تبعیتِ مخدوم با خادم ہم جائز ست کہ معاملات درمیان آید و بطریقِ الوُش (پس خوردہ) شریکِ دولتِ خاصہ مخدوم گردد اما اگر شمّہ (اندکے) ازان اظہار نماید خائن بود و سرِ خود را برباد دہد و قطع البلعوم[1] کہ ابوہریرہ فرمودہ است درحقِ او صادق آید یَضِیقُ صَدْرِی وَلَا یَنْطَلِقُ لِسَانِی[2] نقدِ وقت ست رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَى سَائِرِ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالْتَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ الصَّلَوَاتُ وَالْبَرَكَاتُ الْعُلَى وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ الْبَرَرَةِ التُّقَى + + +

مُسْكَةُ الْخِتَامِ لِهِدَايَةِ الْأَنَامِ فِي بَعْضِ خَصَائِصِ الْمَحْبُوبِ الصَّمَدَانِي مُجَدِّدِ الْأَلْفِ الثَّانِي رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ

فائدہ (۱) مِن مَكَاتِيبِ شَيْخِي[3] وَإِمَامِي قَدَّسَنَا اللهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِي اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى مخدوما در کتابتِ اخیر (آخرین) مندرج بود کہ در مشافہہ ہم ذکرِ بعضے از معارفِ خاصہ حضرت مجدد الفِ ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بآن درویش (روبرو) نمودہ میشود مثل گذشتن از معارفِ توحیدی و بالا رفتن از مقامِ جذبہ و سلوک بے تکلّف تسلیم و تصدیق مینماید اے عزیز مابہ التفاضل آنحضرت کہ فقیر نوشتہ بود (آن درویش) امورِ دیگر ست کہ دیدہ عقل و وہم در ادراکِ آن خیرہ (حیران) و قاصر ست و زبانِ خیال در تبیانِ آن لال (گنگ) ست و این کمال کہ شما در معرضِ بیان آورده ایدرتبہ ایست پائین تر (آورده اید) از نہایۂ صعود (عروج) آن کمالات و مزایا (درجہائے) بلکہ این کمال را کہ از کمالاتِ ولایت ست نسبت بآن کمالات کہ متفرع بر کمالاتِ نبوت ست ہیچ (فضائل) اعتبارے و اعتدادے (شمار) نیست کاشکے حکمِ قطرہ داشتے

---

۱ یعنی بریدہ شود حلقوم مجری الطعام وہذا قطعۃ من حدیث طویل رواہ البخاری ۱۲ ۲ یعنی تنگ میشود سینۂ من و جاری نمیگردد زبانِ من اشارت ست بکریمہ سورۂ شعرا کہ حکایت ست از قول حضرت کلیم علیہ وعلی نبینا الصلوات والتسلیمات ۱۲ ۳ یعنی مکتوب صد و ہشتادم از جلد اول کہ بنام جامع علوم ظاہری و باطنی شیخ محمد یحییٰ صدور یافتہ در ذکر خصائص حضرت مجدد الف ثانی رضہ ۱۲ المصحح سلمہ ربہ

نسبت بمبدیای مُحیط این کمال از قبیلِ علومِ لائق الاظهار ست و آن اُمور از اسرارِ لازم الاستتار
معلوم ست که علوم را با اسرار چه نسبت ست و معامله که بخلقتِ آنحضرت قدّس سرّه وابسته
است جداست و اسرار و دقائق و نازکیها که در ذات و صفات نوشته اند و تحقیقات و مقالات
مفرده که بیان فرموده اند علیحده و معاملات اصالت و تخمیر طینت از بقیهٔ خلقت خاتم الرسل
علیه و علیٰ آله الصلوٰة والسلام را خود چه بیان نماید و از ولایتِ آنحضرت که ناشی از مقام
محبّیت و محبوبیّتِ ذاتیست چه نشان دهد و از حقیقتهای هُویّت که خصوصیّت با یشان
دارد و آن حقیقت مخزنِ رحمتهای نامتناهی ست که یک چشمهٔ آن درین نشاۂ بهن گشته و چشمهٔ
دیگر بنشاۂ دیگر ذخیره شده و صفتِ رحمٰن و ارحم الراحمین هم ازان حقیقت انبعاع یافته است
و ایضاً ترقّی از تعیّنِ اول اثبات نموده اند و دیگران ازان منع نموده اند و منتهای سیر و
سلوک را تا اینجا گفته و فوقِ آن مرتبهٔ اطلاق و لاتعیّن و ذاتِ بحت تصوّر نموده که سیر و سلوک
و علم و معرفت را دران حضرت ممتنع دانسته و حضرتِ ایشان چندین مراتب و تعیّنات از
گذشتِ آن اثبات فرموده اند و تعیّنِ اوّل را بمراحل ازان بالا برده بلاتعیّن خود چه رسد و
دقائق حقیقتِ محمدی و حقیقتِ قرآنی و حقیقتِ کعبهٔ ربانی و حقیقتِ صلوٰة و حقیقتی که فوق
این حقائق ست که آنحضرت به بیانِ آن ممتاز اند در مکتوبات مسطور ست و کمالاتِ حقیقتِ
ولایتِ محمّدی و ولایتِ ابراهیمی و ولایت موسوی و ولایت احمدی و کمالاتِ انبیا و خصوصیات
رُسل و مزایای اُولو العزم و مبادیِ تعیّناتِ هر کدام ازین بزرگواران و خصوصیّتِ حضرتِ
روح الله و حضرتِ مهدیِ موعود و مبادیِ تعیّناتِ ملاءِ اعلیٰ و ولایتِ حضرتِ صدّیق و مبداءِ
تعیّنِ او رضی الله تعالیٰ عنه که بیان فرموده اند تا کجا نویسد علیٰ نبیّنا و علیٰ سائر الانبیاء و
الملائکة والاولیاء الصلوات والتسلیمات و علیٰ اتباعهم و همچنین تفاوتِ اقدام و اصلان

له یعنی در ذات حق و صفات حق جل و علا حضرت مجدد الف ثانی نوشته اند ۱۲ ... فرموده

له یعنی غیر بعض از کل حضرت ایشان از بعض ۱۲

اولی العزم

بحقیقتِ صلوٰۃ و مزیتِ انبیا درینجا و صفوفِ اربعہ این بزرگواران علیہم التحیات
و خصوصیتِ انبیا کہ اسامی متبرکہ آنہا در قرآن مجید مسطور ست علیہم الصلوات و آنکہ مقامِ
آن سرور را علیہ السلام برہمہ این مقامات سروریست و نصیبے کہ آنحضرت را ازین مقام ثابت
ست و نصیبِ حضرتِ مہدیِ موعود ازان و منشأ اصالت و ولایتِ خود و اصالت حضرتِ
مہدی علیہ الرضوان تا کجا شرح دہد و در مرضِ موت اسرار و دقائق کہ بیان فرمودہ اند و
کمالاتِ اہلِ بیتِ آنسرور علیہ الصلوٰۃ والسلام و بعضے از خدماتِ شائستہ خود نسبت بآنہا
بچہ طریق معقول سازد و حقایقِ قیومیت و دقائقِ مقامِ خلت و مزایائے محبت و اسرارِ صباحت
و ملاحت و امتزاجِ این دو حسن مطالعہ نمودہ باشند و اسرارِ مقطعات کہ در بالا رمزے ازان
گذشتہ دریائیست بے پایان کہ در گفت و شنود نیامد و سربستہ رفتند و آنچہ نوشتہ اند کہ
کہ مکشوفاتِ خود را برابر معارفِ آنحضرت میداند سخن در فہمِ معارفِ آنحضرت ست بلکہ در فہمِ
اصطلاحِ شیخ محی الدین ابن عربی قدس سرہ میرود کہ بمراحل ازان دور ست برابری بآن
جستن خیالِ محض ست کہ از نادانی و خام خیالی ست بسا نادان کہ از روئے جہلِ مرکب اعتماد بر
بعضے وقائعِ خودہا نمودہ در توہماتِ فاسدہ افتادند و مردم را از راہ بردند ضلوا فاضلوا
ضاعوا فاضاعوا برابری جستن فرعِ ادراک بلکہ فرعِ تصور ست کہ بوقوع نیامدہ برابری کجا
و مساوات کو ○ بخواب اندر مگر موشے شتر شد فائدہ (۲) مِن خطبۃِ دفترِ الثالثِ مِن
مکاتیبِ المحبوبِ الصمدانی مجددِ الالفِ الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ حبذا وقت و حالِ
آن ناظرانِ سلیم البال کہ چون سوادِ نظر برین مداد کہ سوادِ اعظمِ اسرار و حکم ست بکشایند
باعلامِ ربانی ازان مدادِ امدادِ حضور یابند و ازان سوادِ سویدائے دل را پر نور و خوشاب و
آمالِ آن قاریانِ مستقیم الاحوال کہ چون لسانِ شان آشنائے این شگرفِ قلزم گردد بالہامِ سبحانی

خوانندگان ۱۲ زبان ۱۲ شناوری کنندہ ۱۲ بزرگ ۱۲ دریا ۱۲

افتادند بردند ؎ سیاہی دوات کہ بدان بنویسند ۱۲ ؎ نور سویدا نقطۂ سیاہ کہ در دل است ۱۲

جانِ شان در شکر وشکر شکر گم گردد و مرحبا مر آن ہمجنسانِ پاک نہاد و مستعدانِ
نیک اعتقاد را کہ چون از غایتِ دقّت و غموضِ جمالِ این نکات و رموز کہ ورا طورِ عقلست
بر ایشان پردہ نکشاید بر عدمِ یافت و قصورِ دریافتِ خویش راجع داشتہ راہِ صدقنا بیان
دکسے را از ایشان جز ایشان نداند گویان ہمہ را مُسلّم دارند و نقدِ ثمراتِ سعادتِ ابدیہ از آن
بدست آرند ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهٗ واحسرتا بر آن خوانندگانِ کج بین و شنوندگانِ
سخن چین کہ آنچہ ازین ملہماتِ غیبیہ بفہمِ شان در آید و موافقِ طبعِ شان آید بر مہارتِ
قال و نحتِ خیالِ صاحبِ این مقال راجع دارند و آنچہ ازین بیان چنین و چنان نیابند از
کوتاہیِ نظر زبانِ خویش را دراز کنند و بحکمِ اَلْمَرْءُ لَا یَزَالُ عَدُوًّا لِمَا جَهِلَ جنگ جنگ
ساز کنند ندانستہ اند کہ این طائفہ علیہ در اظہارِ این اسرارِ خفیہ در میان نیند ایشان
نیند این ہمہ الحان از مطرب ست اللہ سبحانہ اخوانِ ما را بسرایرِ غیبِ خویش و اسرارِ غیب
پاک دلانِ صفا کیش بینا گرداناد و از قیدِ کید و غلِّ غلِ مخلصانِ عالم آن سر کہ بر پائے
دل و گردنِ خاطر دارند مخلصی بخشاد **فائدہ** مِنْ کَلَامِ شیخی و امامی قدّسنا اللہ تعالٰی
بسِرّہِ السّامی حضرتِ حق سبحانہ و تعالٰی امثالِ ما مہجوران را ایمانے باین معانی دہاد
و شربے ازین مشرب روزی کناد بالنّبیِّ و آلہِ الامجاد علیہ و علیہم الصلوات و
البرکات الٰی یومِ التناد **تاریخِ اتمام** بعد از اختتامِ این رسالہ برکات
انجام بعضے اصحابِ فیض و الہام تاریخِ اتمام مناسبِ نامِ این خجستہ فرجام چنین گفتند
الحق کہ رسالہ ما کنزالہدایات آمدہ فحمدًا للہِ سبحانہ علٰی ذٰلِکَ وَعَلٰی جَمِیْعِ نَعْمَائِہٖ وَالصَّلوٰۃُ
وَالسَّلَامُ عَلٰی اَفْضَلِ رُسُلِہٖ وَسَیِّدِ اَنْبِیَائِہٖ وَعَلٰی آلِہٖ وَاَصْحَابِہٖ وَاَحْبَابِہٖ وَجَمِیْعِ الْاَنْبِیَاءِ وَ
الْمُرْسَلِیْنَ وَعَلَی الْمَلٰئِکَۃِ الْمُقَرَّبِیْنَ وَعَلٰی اَهْلِ الطَّاعَةِ اَجْمَعِیْنَ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ

سلہ کرو از جہت بالغو و بیان گرفتست ۱۲ سلہ نور الحان بالکسر خوشنودی و غو بالفتح آواز ۱۲ سلہ یعنی مکتوب ست و بعضہ از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ

فحمداللہ

کحل الجواہر

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اَلحمدُ لِلّٰہِ وَسَلَامٌ عَلیٰ عِبَادِہِ الَّذِینَ اصطَفٰی اَمَّا بعدُ چون سالک از حجاب ہستی و خویشتن پرستی بیرون آید و دیدہ باطن او بکحل الجواہر معرفت مکتحل گردد آیاتے[51] کہ در نفس او بحکم آیہ کریمہ وَفِی اَنفُسِکُم اَفَلَا تُبصِرُونَ ای وَفِی اَنفُسِکُم اٰیَاتٌ عَظِیمَۃٌ اَفَلَا تُبصِرُونَ بِبَصَرِ البَصِیرَۃِ مُودَعٌ ہست[52] مشاہدہ نماید بعد ازان بمقتضائے مَن عَرَفَ نَفسَہٗ فَقَد عَرَفَ رَبَّہٗ بار در بارگاہ قدس یابد برخے از حقائق و آیات کہ در قالب انسانی تعبیہ[53] نمودہ اند مذکور میشود بگوش ہوش استماع نمایند باید دانست کہ انسان کہ عالم صغیر عبارت ازان ست مرکب از اجزاء عشرہ ہست کہ اصول آنہا در عالم کبیر ست و عالم کبیر عبارت از مجموعہ کائنات ست چہ خلق و چہ امر پنج ازان عالم خلق ست کہ نفس و عناصر اربعہ باشد و پنج ازان عالم امر ست کہ قلب و روح و سر و خفی و اخفیٰ ست و چنانچہ اصول اربعہ عناصر در عالم خلق موجود ست ہمچنین اصول لطائف خمسہ مذکورہ در عالم امر کہ عبارت از فوق عرش ست و بلامکانیت معروف متحقق ست و فوق عرش مجید و تحت اصول دیگر اصل قلب ست و لہذا قلب را برزخ[54] در میان عالم خلق و عالم امر فرمودہ اند چہ منتہائے عالم خلق عرش مجید ست و باین وجہ عرش را نیز برزخ گفتہ اند و رو بامر دارد و فوق اصل قلب اصل روح ست و فوق آن اصل سر ست و فوق آن اصل خفی ست و فوق آن اصل اخفیٰ ست و چون حق جل و علا خواست کہ انسان را بمقتضائے حکمت بالغہ خود باین نوع ترکیب دہد بعد از تسویۂ قالب ہر یک را ازین لطائف

[51] یعنی نشانہاے کہ الخ ۱۲ [52] یعنی پوشیدہ نہادہ اند ۱۲ [53] قال اللہ تعالے الا لہ الخلق والامر ۱۲ [54] برزخ حائل و واقع میان دو چیز ۱۲ المصحح سلمہ ربہ

جُمُسبہ تعلُّقے و تعشُّقے باین عُنصرِ جسمانی دادہ از فوقِ عرش فرود آوردہ بمقامِ خاص
کہ ہریک را بآن مقام مُناسبت بودہ متمکّن ساختہ لطیفۂ قلب را در مُضغہ کہ تہ پستانِ
چپ ست وقلبِ صنوبریش خوانند جائے دادہ اند و صنوبری لقبش برائے آن
کردہ اند کہ وے مانندِ ثمرۂ صنوبرِ مقلوب ست و اَصلِ الاَصلِ این لطیفہ صفتِ اضافیۂ
حق ست کہ عبارت از فعل و تکوین ست وکمالِ این لطیفہ آنست کہ در فعلِ حق جلّ
وعلا فانی و مُستہلک گردد و بہمان فعل بقا یابد و این زمان سالک خود را مسلوب
الفعل خواہد یافت و افعالِ خود را منسوب بحق جلّ وعلا خواہد کرد و فنائے قلب
و تجلّی فعلی کنایت از ہمین ست و نشان و برہانِ وے آنست کہ تعلُّقِ علمی و حُبّی
بغیرِ حق جلّ وعلا نماند و قلب ماسوائے حق را مطلقًا و راسًا فراموش سازد
بحدّیکہ اگر سالہا یاد کند و تکلُّف نماید یک لحظہ یادِ ماسوا نتواند کرد درین ہنگام
چنانچہ علمِ اشیا از وے زائل شود محبّتِ اشیا بطریقِ اَولٰی رخت بربستہ باشد
و چون سالک بفنائے قلب مشرّف شد داخلِ جماعتِ اولیا گشت و این فناء
قلب بے قطعِ دائرۂ امکان کہ عبارت از مرکزِ فرش تا عرش تا منتہائے عالمِ
امر باشد و بے قطعِ مراتبِ عشرہ کہ صوفیۂ عَلیّہ بیان کردہ اند صورت نہ بندد
و نورِ قلب را زرد فرمودہ اند و ولایتِ این لطیفہ زیرِ قدمِ حضرتِ آدم علٰی
نبیّنا وعلیہ الصّلوٰۃُ والسّلام ست و ہر کہ آدمی المشرب باشد وصول او بجنابِ
قدس از ہمین لطیفہ خواہد بود مگر بکوششِ پیرِ کامل و صاحبِ این مشرب را



ا یعنی پارہ گوشت ۱۲ ۲ درخت صنوبر چلغوزہ و سرو ناز ۱۲ ۳ بلکہ ہمہ خلائق را ۱۲ ۴ بدانکہ نیمہ دائرۂ امکان از زمین تا بعرش ست و نیم دیگر بالائے عرش ست ۱۲ ۵ کہ اول شان توبہ است و آخر شان رضا و باین شان انابت و زہد و ریاضت ست و ورع و قناعت ست و توکل و تسلیم ست و صبر ۱۲ لمصححہ سلمہ اللہ تعالیٰ

استعدادِ وصولِ بیک درجہ از درجاتِ پنجگانۂ ولایت خواہد بود مگر بقسیر قاسرے
ولطیفۂ روح کہ الطف از قلب ست مناسبے استان زیادہ بود وی را بجانب راست
درتہ پستان جائے دادہ اند واصل الاصل این لطیفہ صفاتِ ثبوتیہ حق ست ویک گام بحضرت
ذات از فعل نزدیک ترست سالک بعد از وصول بفنارِ این لطیفہ کہ مربوط ست بتجلی
صفاتی صفاتِ خود را از خود مسلوب خواہد یافت بلکہ منسوب بجناب قدس خواہد داشت
و نورِ این لطیفہ را سرخ فرمودہ اند و ولایتِ این لطیفہ زیرِ قدمِ حضرتِ نوح و حضرتِ
ابراہیم ست علی نبیّنا وعلیہما الصلوٰۃ والسلام وہرکہ نوحی و ابراہیمی المشرب باشد
راہِ وے بجنابِ قدس از ہمین لطیفہ خواہد بود اما بعد از قطعِ مراتبِ قلب و صاحب این
مشرب را استعدادِ دو درجہ از درجاتِ ولایتِ پنجگانہ است الا بقسیر قاسرے ولطیفۂ
سر الطف از روح ست وی را نزدیک وسطِ سینہ جانب روح اندک بالا جائے دادہ اند و
اصل الاصلِ این لطیفہ شیوناتِ ذاتیہ است کہ یک گام بحضرتِ ذات نزدیک تر ند وحصولِ فنارِ
این لطیفہ مربوط بتجلی شیوناتِ ذاتیہ است و نورِ این لطیفہ را سفید نشان دادہ اند و ولایتِ
این لطیفہ زیرِ قدمِ حضرت موسیٰ ست صلوات اللہ علی نبیّنا وعلیہ وہرکہ موسوی المشرب
باشد وصولِ او بجنابِ قدس از ہمین لطیفہ خواہد بود اما بعد از قطعِ لطائفِ سابقہ وصاحبِ
این مرتبہ را استعدادِ حصولِ سہ مرتبہ است از ولایتِ پنجگانہ الا بقسیر قاسر ولطیفۂ
خفی کہ از سر الطف ست وی را نزدیک وسطِ سینہ جانب قلب اندک بالا جائے دادہ اند و
اصل الاصلِ این لطیفہ از صفاتِ سلبیہ تنزیہیہ است کہ فوق شیوناتِ ذاتیہ اند وحصولِ
فنارِ این لطیفہ بوصولِ ہمان صفات ست و نورِ این لطیفہ را سیاہ تعین نمودہ اند و ولایتِ
این لطیفہ زیرِ قدمِ حضرتِ عیسیٰ است علی نبیّنا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام وہرکہ زیرِ قدمِ حضرتِ

عیسیٰ ست راہ وے بجنابِ قدس ازہمین لطیفہ خواہد بود آما بعد از قطعِ لطائفِ سابقہ الّا بقسرِ تین القاسر و صاحبِ این مشرب را استعدادِ چہار درجہ از درجاتِ ولایتِ پنجگانہ خواہد بود و لطیفۂ اخفیٰ کہ اَحسن و اَجمل لطائفِ عالمِ اَمر ست و اَقرب ست بحضرتِ ذات و مناسبتِ تمام بحضرتِ اجمال دارد ویرا در وسطِ حقیقی سینہ جائے دادہ اند و اَصل الاَصل این لطیفہ مرتبہ است کالبرزخ درمیانِ تنزیہ و درمیانِ اَحدیتِ مجردہ و فنائے این لطیفہ ہم مربوط بتجلّیِ ہمان مرتبۂ مقدسہ ست و نورِ این لطیفہ نفیسہ را نورِ سبز بیان فرمودہ اند و ولایتِ این لطیفہ شریفہ زیرِ قدمِ حضرتِ رسالت پناہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم ست و صاحبِ این مرتبۂ عالی را بالذات استعدادِ حصولِ تمامِ مراتبِ پنجگانہ ولایت ست آز زبانِ الہام ترجمانِ حضرتِ قطب الاقطاب سلّمہ ربّہ شنیدم کہ حضرتِ مجددِ اَلفِ ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ روزے چنین گوہر فشاندند کہ ادائے صلوٰۃِ صبح در وقتِ غلس[1] ثمرۂ فنائے اخفیٰ میدہد باید دانست کہ عروجِ لطائفِ خمسہ عالمِ امر تا دائرۂ اُولیٰ ست کہ ولایتِ کبریٰ ست و آن متضمنِ سہ دائرہ و یک قوس ست و چون ازان دائرہ بعالمِ بالاتر رود بدائرۂ اصل الاصل سیر افتد و معاملہ بانفس خواہد بود و نفس بحصولِ فنائے اتم و بقائے اکمل و شرحِ صدر و اسلامِ حقیقی و بحصولِ اطمینان و ارتقائے مقامِ رضا مشرف خواہد شد بعد ازین سیر در ولایتِ علیا افتد و معاملہ باسہ عنصر یعنی ناری و آبی و ہوائی خواہد فتاد و اگر ازینجا بفضل اللہ تعالیٰ ترقی واقع شود سیر در کمالاتِ نبوت واقع شود و معاملہ بجزوِ ارضی خواہد افتاد و ازینجا اگر ترقی واقع شود خواہ در کمالاتِ رسالت و خواہ در حقائقِ ثلثہ یعنی حقیقتِ کعبہ و حقیقتِ قرآن و حقیقتِ صلوٰۃ معاملہ باہیئتِ وحدانی از مجموعِ اجزائے عشرۂ عالمِ خلق و امر بعد از حصولِ کمالاتے کہ مذکور شدہ خواہد افتاد

[1] غلس بفتحتین تاریکی آخر شب

وبعد ازان معاملہ از عقل و فہم ما وشما برترست اللہ تعالیٰ بمحض عنایتِ بےغایتِ خویش ازین کمالات بہرہ تمام عنایت فرماید اِنَّہٗ تَعَالیٰ قَرِیْبٌ مُجِیْبٌ بِحَمْدِاللّٰہِ سُبْحَانَہٗ وبطفیلِ حضرتِ عالی درجات قَدَّسَ اللّٰہُ سِرَّہُ الْعَزِیْز ہم باین مراتبِ مذکورہ ومعاملاتِ دیگر کہ نسبت باین معاملات کَالسَّمَآءِ مِنَ الْاَرْضِ بودہ بمقدارِ استعداد بل فوق الاستعداد کرامت فرمودہ این ذرّہ را از خاکِ مذلّت برداشتہ ہمعنانِ آفتاب ساختہ شکرِ این مراتب را اگر ہزار سال بصد ہزار زبان اَدا واظہار نماید یکے از ہزار بر منصّہ ظہور نہ آرد فَلِلّٰہِ الْحَمْدُ وَالْمِنَّۃُ کَمَا یَلِیْقُ بِشَانِہٖ وبحرمتہٖ وَالسَّلَامُ عَلٰی رَسُوْلِہٖ وَاٰلِہٖ وَصَحْبِہِ الْبَرَرَۃِ التُّقٰی اِظہارِ این قسم سخنان اگرچہ موہمِ افتخار ومباہات ست امّا موجبِ اِظْہَارُ النِّعْمَۃِ مِنَ الشُّکْرِ لَاسِیَّمَا عِنْدَ الْاَحِبَّاءِ الْمُخْلِصِیْنَ الْمُطَّلِعِیْنَ عَلَی الْاَسْرَارِ الْمُشْتَاقِیْنَ لِاِرْشَادَاتِ الْاَخْیَارِ مقولہ چند مرقوم نمودہ شد رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَّسِیْنَا اَوْ اَخْطَاْنَا بِحُرْمَۃِ سَیِّدِنَا وَمَوْلَانَا مُحَمَّدِنِ النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ الْعَرَبِیِّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَسَلَّمَ تَسْلِیْمًا کَثِیْرًا کَثِیْرًا۔ منقول از کتب خانہ حضرتِ مولانا ومرشدنا شیخ المشایخ حضرت مولانا الحافظ الحاج القاری عبد اللہ شاہ ابو الخیر دہلوی اَدَامَ اللّٰہُ ظِلَّہٗ عَلٰی رُؤُوْسِ الْعَالَمِیْنَ[۱]

وجودش ہمہ خیر آمد بدید	باین شکل خیر مجسّم کہ دید
فقد چشمِ لطفش بناقص اگر	کند کامل دہر از یک نظر

---

[۱] مقولہ صحیح است سلمہ اللہ تعالیٰ عن جمیع البلیات والآفات آمین یا رب العٰلمین

رسالۂ مولانا نور الدین عبد الرحمٰن جامی قدس سرہ در بیان ذکر خفی

سر رشتۂ دولت اے برادر بکف آر	وین عمر گرامی بخسارت مگذار
دائم ہمہ جا با ہمہ کس در ہمہ حال	میدار نہفتہ چشم دل جانب یار

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بدان أفناك الله تعالى عنك وأبقاك به كه حاصل طريقهٔ حضرت خواجهٔ بزرگوار وخلفاء ايشان قدس الله أسرارهم بعد از تصحيح عقيده وتطبيق آن بعقائد سلف صالح رضوان الله تعالى عليهم أجمعين وإتيان بأعمال صالحه واتباع سنن ماثوره واجتناب از محظورات ومكروهات دوام حضورست مع الحق سبحانه على مر الأوقات من غير فترة وتشتت عزيمة واين حضور را چون ملكهٔ نفس سالك گردد وملكِ وى شود مشاهده خوانند وطريقهٔ وصول بدين دولت بر سه گونه است اول طريقه ذكرست كه بحضور قلب كلمهٔ طيبهٔ لا إله إلا الله را تكرار كند ودر طرف نفى جميع محدثات را بنظر عدم وفنا مطالعه كند ودر طرف اثبات وجود حضرت حق را بنظر قدم وبقا مشاهده نمايد ودر وقت تكرار كلمه زبان را بكام چسپاند وبدل صنوبری كه متعلق قلب حقيقی ست متوجه گردد ونفس خود را درون كشد وبقوت تمام بگويد بر وجهی كه اثر آن بدل رسد وازان متأثر گردد بی آنكه اثر وی بر ظاهر پيدا آيد كه اگر كسی بالفرض پهلوی وی نشسته باشد نبايد كه ازان آگاه نشود ود جميع اوقات مستغرق آن ذكر گرداند وهيچ شغل ازان باز نماند چه از رفتن وآمدن

و چه از گفتن و شنیدن و چه در خفتن و خاستن و اگر بواسطۂ بعضے اشغال درین تکرار فتورے واقع شود میباید که چشم دل وے بآن باشد و بالکلیه ازان غافل نگردد و اگر پیش از صبح در تکرار این کلمه مبالغه کند امیدست که برکت آن بتمام روز برسد و همچنین پیش از خواب کردن اگر دران معنی مبالغه نماید امیدست که برکت آن بتمام شب برسد و شک نیست که چون برین تکرار مواظبت نماید در بعضے اوقات ویرا کیفیت بیخودی و بے شعوری که مقدمۂ جذبه هست حاصل خواهد آمد میباید که خود را بآن کیفیت دهد و آن مقدار که تواند آنرا نگاه دارد و چون آن کیفیت روے در نقصان درآرد بسر تکرار باز آید و چون این معنی مرةً بعد اُخرٰے بحصول پیوندد امیدست که ویرا ملکه حاصل شود که اگرچه آن کیفیت بالفعل حال وے نباشد و حال وے مندرج در علم گردد اما هرگاه که خواهد باندک توجهے بآن حال متحقق تواند گشت و حبس نفس را اگر مزاج بآن وفا کند دران یک نفس زدن سه بار یا پنج بار یا هفت بار بآن مقدار که تواند کلمه را تکرار کند در نفی خواطر و حصول کیفیت بیخودی دخلے تمام ست و وجدان حلاوت عظیم برآن مترتب دوم طریقۂ توجه و مراقبه است که آن معنی بیچون و بیچگونه را که از اسم مبارک الله مفهوم میگردد بے توسط عبارت عربی و عبری و فارسی و غیر آن ملاحظه نماید و باین نگهداشت بجمیع مدارک و قوائے متوجه قلب صنوبری گردد و برین معنی مداومت نماید و در نگهداشت آن تکلف کند تا آن زمان که کلفت از میان برخیزد و چون این معنی پیش از تصرف جذبه در وجود سالک تعذرے تمام دارد مے شاید که معنے مقصود را بصورت نورے بسیط و محیط بجمیع موجودات علمی و عینی در برابر بصیرت دارد و بآن بجمیع قوائے و مدارک متوجه قلب صنوبری گردد

تا آن زمان که آن صورت از میان خیزد و مقصود بران مترتب گردد ؎ در کون و مکان نیست عیان جز یک نور + ظاهر شده آن نور بانواع ظهور + حق نور و تنوع ظهورش عالم توحید همین ست و دگر وهم و غرور + سیوم طریقهٔ رابطه است بپیرے که بمقام مشاهده رسیده باشد و به تجلیات ذاتیه متحقق گشته دیدار وے بمقتضاے هُمُ الَّذِیْنَ اِذَا رُأُوْا ذُکِرَ اللّٰهُ فائدهٔ ذکر دهد و صحبت وے بموجب هُمْ جُلَسَاءُ اللّٰهِ نتیجهٔ صحبت مذکور بخشد پس چون دولت دیدار چنین عزیزے دست دهد و اثر آن در خود بیابد چندانکه تواند آنرا نگهدارد و اگر دران معنی فتورے واقع شود باز بصحبت وے مراجعت نماید تا ببرکت آن آن معنی پرتو اندازد و همچنین مرّةً بعد اُخرٰے تا آن زمانیکه آن کیفیت ملکهٔ وے گردد و اگر چنان عزیز غائب باشد صورت وے را برابر گرفته بجمیع قواے ظاهری و باطنی متوجه قلب صنوبری گردد و هر خطره که در آید نفی کند تا آن کیفیت غیبت و بیخودی روے نماید و به تکرار این معامله ملکه گردد و هیچ طریق ازین اقرب نیست بسیار باشد که چون مرید را قابلیت آن باشد که پیر در وے تصرف کند در اول صحبت وے را بمرتبهٔ مشاهده رساند و چون دریافت چنین عزیزے درین روزگار اَعَزُّ مِنَ الْکِبْرِیْتِ الْاَحْمَر ست میباید که بیکے ازان دو طریقه که پیشتر مذکور شد اشتغال نماید و از بیان این طُرُق ثلاثه معلوم شد که توجه بقلب صنوبری که در عرف این طائفه آنرا وقوف قلبی خوانند در جمیع اوقات ضروری ست و حضرت خواجه قدس الله تعالی سرّه آنرا از لوازم میشمردند مِنْ اَسْرَارِ الْحَضْرَةِ الْمَوْلَوِیَّةِ ؎ مانند مرغے باش هان بر بیضهٔ دل پاسبان + کز بیضهٔ دل زایدت مستی و ذوق و قهقهه + ؎ رو بر در دل بنشین کان دلبر خرگاهے +

ه نوع نوع شدن ۱۲ ع یعنی خیار و برگزیدگان حق تعالی آن کسانند چون دیده شوند یاد کرده شود و یاد آید حق جل و علا و این قول اشارت ست بحدیثے که مروی ست درین باب ۱۲ ع یعنی عزیز تر ست از گوگرد سرخ که اکسیر باشد ۱۲ ع خرگاه بکسر خاء معجمه و بفتح آن بمعنی خوشحال ۱۲

وقتِ سحر آید یا نیم شبے باشد + اما وقوفِ زمانی که عبارت از محاسبهٔ اوقات
که بتفرقه میگذرد یا بجمعیت و وقوفِ عددی که ملاحظهٔ عددِ ذکرست که نتیجه میدهد
یا نه لازم نیست وهمے شاید که در اثنایِ یکے ازین طرقِ ثلاثه انوار و واقعات رو نمودن
گیرد و میباید که ازان اعراض نموده بمقصودِ حقیقی اشتغال نماید و از سخنانِ حضرتِ
خواجه است قدس سرہ که واقعه علامتِ قبولِ طاعتست و بس از واقعه حاصلے
نیست ؎ چو غلامِ آفتابم هم ز آفتاب گویم + نه شبم نه شب پرستم که حدیثِ
خواب گویم + میباید که چون حق سبحانه وتعالیٰ توفیقِ اشتغال باین طریقهٔ رفیق
دولتمندے گرداند خود را بآن مشهور نسازد و علم نگرداند و بقدرِ امکان در اخفاءِ آن کوشد
واز محرم و نامحرم پنهان دارد ؎ از درون شو آشنا و واز برون بیگانه وش +
اینچنین زیبا روش کم میبود اندر جهان + و بعضے ازین طائفه گفته اند که لطیف ترین حجابے
این طریقه را صورتِ افاده و استفاده است که اربابِ علم را میباشد میباید که خود را بآن
مستور سازند واز نظرِ خلق دور اندازند چنان معلوم شده که کتبِ مطوله متداوله که طلب
داشته شده است از انجاہیلِ ایشان بتحصیل و تکمیلِ علوم میشود نمیتوان گفت که تحصیلِ
علوم مکن اما میباید که بر وجهے باشد که از مقصودِ حقیقی مانع نیاید واز توجهِ خاطر
بآن جانب غافل نگرداند که در نفسِ آخر که ناصیهٔ ملک الموت ظاهر گردد علوم همه
معارفِ مکتسبه از یکدر فرو خواهند ریخت وآنچه باقی ماند جز تحققِ بسرِّ وحدت و
محبتِ مطلوبِ حقیقی که با حقیقتِ انسانیت متحد شده باشد نخواهد بود درویشے را
گفتند فلان مغرور بکمالات و همیه خود میگوید که مرا هیچ مرده و زنده احتیاج نمانده
است آن درویش گفت سبحان الله این چه غلظتِ طبع و کثافتِ حجابست و

عَدَمِ تنبّہ بمرضِ مزمن کہ سہلترین صورتے از صُورِ معالجاتِ آن آنست کہ محاسن و سَبلتِ را کہ عمر درافزائش و آرایشِ آن گذرانیدہ بمقراضِ اعراض از عزّ و جاہ بمرتبہ ابرو رساند و عمامۂ کبیرہ را کہ صورتِ بارِ ہستی کہ بر گردن خود نہادہ بر رُوسِ کنیزکان و پیرزنان قسمت نماید و ثیابِ فاخرہ را بکارخانہٴ مخنثان فرستد و ژندہ در پوشد و سر برہنہ زنبیلے جوز در گردن کردہ محلہ ہا و بازارہا گردد و آنرا مزدِ دستِ کودکان گرداند تا بضربِ سیلی آن ہستی را از سر وے بیرون برند باشد کہ ضخامتِ جلدِ ہستی وے کاہش و گدازش یابد و بصلاحیتِ دخول در سَمّ الخیاط حقیقتِ فقر متحقق گردد و با وجود این ہمہ رُوئے مذلت بر خاکِ عجز و نیاز نہد و از ظلمتِ ہستی و رعونتِ خود پرستی پناہ جوید شاید کہ حق سبحانہٗ و تعالیٰ بعنایتِ بے علتِ خود ازین حجابِ کثیفِ غلیظش خلاصی و مناصی ارزانی دارد چہ میتواند بود کہ ازین معاملہ حجابِ رعونتے زائیدہ شود کہ از اول کثیف تر باشد دیگر میباید کہ از صحبتِ اضداد اجتناب نماید بتخصیص از صحبتِ جماعتے کہ از نورِ ایمان دور اند و بظلماتِ طبیعت مسرور و دعویِ فیض دہی و نور بخشی کنند و در لباسِ فقر و ادّعاءِ علم و صناعت عمر در کذّابی و ضرّابی و قلّابی گذرانند اَعَاذَنَا اللّٰہُ وَجَمِیْعَ الْمُسْلِمِیْنَ مِنْ خُبْثِ عَقَائِدِھِمْ وَشَرِّ مَکَائِدِھِمْ و این رُباعی بیکے از خلفاءِ سلسلۂ خواجہا منسوبست ؎ با ہر کہ نشستی و نشد جمعِ دلت ✦ وز تو نرمید زحمتِ آب و گلت ✦ زنہار ز صُحبتش گریزان میباش ✦ ورنہ نکند روحِ عزیزان بحلت ✦ گفتن و نوشتنِ امثالِ این سخنان نہ طریقۂ فقیران بود امّا چون از بیجانبِ ائمۂ اخلاص بمشام در وقتے رسید باعث بر تقریر و تحریرِ این معانی شد ؎ با این ہمہ بیحاصلی و بیکسی ✦ درماندہ بیارسائی و بوالہوسی ✦ دادیم نشان ز گنجِ مقصود ترا ✦ گر ما نرسیدیم تو شاید برسی ✦

سلہ یعنی از عزیزان سلسلہ خواجگان...

احوالِ کرامت مآل حضرتِ امام ربانی مجدد الفِ ثانی قدس سرہٗ

منتخب از جواہرِ علویہ مؤلفہ حضرت شاہ رؤف احمد قدس سرہٗ خلیفہ حضرت شاہ غلام علی قدس سرہٗ خلیفہ حضرتِ میرزا جان جانان قدس سرہٗ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

گوہر سی و یکم در احوالِ امام العرفا حجۃ الاتقیا، فرید العصر وحید الدہر الامام الربانی مجددِ الالف الثانی ابو البرکات بدر الدین حضرت الشیخ احمد السرہندی الفاروقی الاویسی الرحمانی

نسبِ شریفِ ایشان بامیر المومنین عمر فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہٗ به بست و ہشت واسطہ میرسد[۵۱] در فروع و عبادات مذہبِ حنفی داشتند و در اعتقادات فی الجملہ مجتہد بودند و ولادت باسعادتِ آنجناب در سنِ نہ صد و ہفتاد و یک (۹۷۱) ست در ایامِ شیر خوارگی حضرتِ شاہ کمال کیتھلی قادری کہ جذبِ قوی داشتند زبانِ خود را بدہنِ شریفِ ایشان داشتند و گفتند[۵۲] این طفل مانندِ من بزرگ خواہد شد حضرتِ ایشان در مدتِ قلیلہ حفظِ قرآن مجید نمودہ تحصیل علوم از حضرتِ والدِ[۵۳] ماجدِ خود و دیگر علماءِ سرہند ساختند و در بلدہ سیالکوٹ رفتہ بعض کتبِ معقول از مولانا کمالِ کشمیری بخواندند و کتبِ حدیث را از شیخ یعقوب کشمیری سند داشتند و نیز حضرتِ ایشان اجازتِ تفسیر

۵۱ نسبِ شریفِ شان به بیست و ہشت واسطہ بحضرت امام ربانی مجدد الف ثانی میرسد ۱۲ ۵۲ کہ این طفل عمر دراز خواہد یافت و عالم عامل و عارف کامل خواہد شد و مثل من از دہن او بسیار خواہند برآمد ۱۲ زبدۃ المقامات ۵۳ یعنی شیخ عبد الاحد قدس سرہ ۱۲

المصححہ سلمہ اللہ تعالیٰ

واحدی[1] را با جمیع مؤلفاتش چون بسیط و وسیط و اسباب نزول و نیز تفسیر بیضاوی
را با جمیع مصنفاتش چون منہاج الوصول و الغایۃ القصوی و غیرہما و صحیح امام بخاری
را با جمیع تالیفات او چون ثلاثیات و ادب مفرد و افعال العباد و تاریخ و غیر ذلک
و نیز مشکوۃ تبریزی و شمائل ترمذی و جامع صغیر امام سیوطی و قصیدہ بردہ بوصیری
را و حدیث مسلسل بالاولیۃ کہ الراحمون یرحمہم الرحمن قال اللہ تبارک و
تعالی ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء از عالم ربانی قاضی بہلول
بدخشانی رحمہ اللہ تعالی یافتند و کتب صوفیہ مانند تعرف و عوارف و فصوص الحکم
و غیرہ از والد ماجد خود سند نمودند و در عمر ہفدہ سالگی بحضور والد خود بدرس علوم
ظاہری و تعلیم طریقہ چشتیہ سرگرم بودند اما شوق نسبت نقشبندیہ داشتند چون
درسن یکہزار و ہفت جناب والد ماجد ایشان حضرت مخدوم عبد الاحد ازین عالم
رحلت فرمودند بارادہ حج بیت اللہ سفر نمودہ در دہلی رسیدند آنجا بحضرت خواجہ
محمد باقی باللہ ملاقی شدند خواجہ فرمودند کہ حج کردن سعادت دارین ست اما اقل یک
ماہ یا یک ہفتہ اگر در صحبت ما مانید چہ مانع ست حضرت ایشان اقامت فرمودند انوار صحبت
و انظار رحمت حضرت خواجہ در باطن ایشان کارگر شد در طریقہ نقشبندیہ بیعت نمودند
حضرت خواجہ تلقین ذکر نمودند و توجہ بقلب فرمودند ہر روز بلکہ ہر ساعت ترقی در باطن
ایشان پیدا شد در دو ماہ نسبت نقشبندیہ کہ دوام توجہ بحق و حضور و آگاہی ست بے
غیبت حاصل شد و علوم و کشوف صوفیہ بے نہایت ظاہر شد بحضرت خواجہ عرض نمودند
خواجہ فرمودند کہ ایشان از اکمل مرادانند و این سرعت سیر نشان از انست و دران در نامہ
بیکے از مخلصان نوشتہ اند کہ شیخ احمد نام مردیست از سرہند کثیر العلم قوی العمل روزے

[1] یعنی امام ابوالحسن علی بن احمد الواحدی النیسابوری المتوفی سنہ ثمان وستین واربعمائة ۱۲ لمصححہ سلمہ اللہ تعالی

چند با فقیر نشست و برخاست کرده بسیار عجائب از روزگار اوقات او مشاهده نمود
بآن ماند که چراغی شود که عالمها ازان روشن گردد الحمد لله احوال کامله او مرا بیقین
پیوسته و این شیخ مشار الیه برادران و اقربا دارد همه مردم صالح و از طبقه علما اند چندے
را دعاگو ملازمت کرده از جواهر علویه دانسته استعدادهائے عجیب دارند فرزندان آن
شیخ که اطفال اند اسرار الٰهی اند بالجمله شجره طیبه اند انبتها الله نباتاً حسناً و فقرائے
باب الله اند ولہائے عجیب دارند و نیز حضرت خواجه میفرمودند که شیخ احمد آفتابیست
که مثل ما هزاران ستارها در سایه او گم اند مثل ایشان درین وقت زیر فلک نیست و
بمثل ایشان چند کس درین امت گذشته اند و ایشان درین وقت از مکمل محبوبان اند
خواجه حسام الدین پیغمبر صلی الله علیه وسلم را در منام دیدند که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم مدح حضرت ایشان مینمودند و میر محمد نعمان در واقعه دیدند که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم میفرمایند هر که مقبول شیخ احمدست مقبول ماست و هر که مردود شیخ احمد
ست مردود ماست و نیز حضرت شیخ احمد جام و همچنین دیگر اکابر بشارت بظهور
ایشان دادند چنانچه در برکات احمدیه و حضرات القدس مفصلاً مسطورست حضرت
ایشان ماسه مرتبه از سرهند بخدمت حضرت خواجه رسیدند مرتبه اول بشارت حصول
دولت کمال و تکمیل و ترقیات در مدارج قرب فرموده مرتبه دوم اجازت ارشاد و
افاده طالبان داده خلعت خلافت عنایت فرمودند و بعضے اصحاب خود را بجهت
تربیت حواله ایشان کرده رخصت نمودند مرتبه سیوم حضرت خواجه بمسافت دو
پرتاب تیر باستقبال آمده بردند و فرمودند که وقت عزیمت هندوستان در استخاره
دیدم که طوطی رعنا شیرین سخن آمده بر دست ما نشست و ما آب دهان خود را در منقار او کردیم

وآن طوطی در دہانِ من شکر ریخت و چون این واقعہ را بمولانا خواجگی امکنکی رسانیدم فرمودند طوطی جانورِ ہندی ست در ہندوستان از داماں شما عزیزے بوجود آید کہ عالمے ازو منور گردد و شما را نیز از وے بہرہ رسد و آن را بجالِ حضرتِ ایشان داشتند و نیز فرمودند کہ چون بشہر سرہند رسیدیم در واقعہ نمودند کہ در جوارِ قطبے فرود آمدہ و از حلیۂ آن قطب نیز آگاہ گردانیدند صباح آن روز بدریافتِ درویشان و گوشہ نشینانِ آن بلدہ رفتیم جماعہ را کہ دیدیم نہ ایشان را بران حلیہ یافتیم و نہ آثار و حالتِ قطبیت از ہیچ یک معاینہ نمودیم گفتیم شاید کسے از اہلِ این شہر قابلیتِ این معنی داشتہ باشد کہ بعد ازین بظہور آید ہمان روز کہ شما را دیدیم ہمہ حلیۂ شما را موافق یافتیم و ہم نشانِ قابلیت در شما مشہود گشت و نیز دیدیم کہ مشعلِ کلان مثلِ آفتاب در شہر سرہند افروختہ ایم و مشاہدہ میشد کہ ساعت بساعت نورِ آن مشعل افزون میگشت و ہر دم چراغہا ازان روشن مینمایند این را نیز اشارت بمعاملۂ شما میدانیم و نیز فرمودند کہ این تخمِ پاک را از زمینِ سمرقند و بخارا آوردیم و در زمینِ پُر برکتِ این ہند کشتیم الحمد للہ کہ بعنایتِ الٰہی شجرۂ طیبہ اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ظاہر شد پس حضرتِ خواجہ تربیتِ طالبان حوالۂ ایشان فرمودند و حضرتِ ایشان بحضورِ حضرتِ خواجہ حلقۂ توجہ مینمودند از توجہاتِ ایشان کارِ سنین بساعتِ محسوس میگشت پس منصبِ ارشادِ خواجگان بایشان مسلم شد آوردہ اند کہ آوازۂ ارشادِ ایشان بجہان و جہانیان رسید و سالہا گلبانگِ بلند ہمت بلند بعالم و عالمیان گردید کوسِ قطبیت بنامِ ایشان زدند و نقارۂ غوثیت باسمِ آن جناب نواختند انوارِ ولایت و برکات و ظہورِ کرامات و خرقِ عادات از ایشان آن قدر ظاہر گردید کہ از تحریر و تقریر بیرون ست و کشفِ مقاماتِ قربِ الٰہی بر آنجناب

بمرتبۂ رسید کہ از بیان و تبیان افزونست عالَم عالَم غریقِ لُجۂ غفلت بساحلِ شہود و
حُضور افتاد و جہان جہان راہ گُم کردۂ ضلالت بشاہراہ رسیدند عُلَما و فُضَلا از اقصائے
بِلاد چون مور و مَلَخ بخدمتِ ایشان مے شتافتند و مشائخ وقت ترک مشیخت
کردہ بصُحبتِ آن مرکزِ دائرہ کمالاتِ قُطبیت مُفتخر بودند بالجملہ آنحضرت در وقتِ خود قبلۂ
روزگار و کعبۂ جمیع دیار بودند بلکہ وصولِ مَعارجِ ہدایت و حُصولِ مَدارجِ ولایت بعالم
و عالَمیان از مَشرق تا مَغرب و از جُنوب تا شمال از وقتِ ظُہورِ ایشان تا قیامِ قیامت
بتوسُّطِ شریف ایشان ست و مُعاملۂ ایشان ورائے طَورِ عقل و فکر ست بعد از ہزار سال
از ارتحالِ مَحبوبِ ذوالجلال صَلّی اللہُ عَلَیہِ وَسَلَّمَ ایشان مُجدّدِ اَلفِ ثانی آمدہ اند و عُلَمائے
وقت بمُجدّد بودنِ آنجناب اِقرار کردند چنانچہ مُلّا عبدالحکیم سیالکوٹی رح نوشتہ کہ شما مُجدّدِ
اَلفِ ثانی اید و حدیثِ مَثَلُ اُمَّتِی کَمَثَلِ المَطَرِ لَا یُدْرٰی اَوَّلُہُم خَیرٌ اَمْ اٰخِرُہُم
اِشارت بوُجودِ باجودِ آنجناب میتواند شد پیغمبر صَلَّی اللہُ عَلَیہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ فرمودہ اند کہ بر سر
ہر مائۃ مُجدّدے مے آید کہ دین را از سرِ نَو تازہ نماید بدانند کہ بر سرِ ہر مائۃ مُجدّدے گذشتہ
است اما مُجدّدِ مائۃ دیگرست و مُجدّدِ الف دیگر و چنانچہ درمیانِ مائۃ و الف فرق ست
درمیانِ مُجدّدِ اینہا نیز ہمان قدر فرق ست بلکہ زیادہ ازان و مُجدّدِ آنست کہ ہرچہ دران
مُدّت از فیوض و بَرَکات بامّتان برسد بتوسُّطِ او برسد اگرچہ اَقطاب و اَوتاد و اَبدال و نُجبائے
آن وقت بوند ؎ خاص کند بندہ مَصلحتِ عام را ، و دین را تجدید نماید و مَعارفِ
جَدیدہ آرد پس از حضرتِ ایشان مَاظلامِ کُفر و بدعت باَنوارِ ایمان و سُنّت مُبدّل گردید و
عِمادِ ایمان و عرفان اِستحکام یافت و بلادِ اسلام از خُلَفائے ایشان پُر رُشد و مَعارفِ
جَدید را کہ حق سُبحانہٗ وَتعالیٰ ایشان را عنایت فرمودہ ہزاران عُلَما و فُضَلا بواسطہ و بیواسطہ

کشفاً و وجداناً وا نمودند بشابتے که اشتباہے دران نماند انکار آن بجز از کور باطن نیاید
و آن معارف قبل از ایشان ہیچ یکے از علماء امت بیان نساختہ و طریقہ حضرت ایشان
ما اتباع سنّت و ترک بدعت ست و ذکر خفی و پرداخت حضور که پر تو مرتبہ احسان ست
و برین بنا کوشکہاے تیار ساختہ اند بیان آن درین مختصر گنجایش ندارد کتب این خاندان
ازان مملو اند و اہل نسبت این طریقہ میدانند آنجناب در واقعہ دیدہ که آنحضرت صلّی اللہ
علیه وسلّم ایشان را مجتہد علم کلام ساختند و امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنه و
را دیدند که ایشان میفرمایند آمدم تا علم سمٰوات ترا بیاموزم و حضرت شاہ سکندر خرقه شاہ
کمال کیتھلی موافق وصیت آوردہ چون آنجناب را پوشیدند روح پاک حضرت غوث اعظم
قدس سرہ تشریف آوردہ و انوار نسبت قادریہ بر ایشان غلبه کرد در دل خود گفتند که ما
تربیت یافتہ حضرات نقشبندیہ ایم عجب ست که این نسبت بر من غلبه کرد دیدند که حضرت خواجہ
نقشبند با خلفائے خود آمدہ برابر حضرت غوث نشستند و فرمودند که احمد از ماست بمرتبہ
کمال و تکمیل بتربیت ما رسیدہ حضرت شاہ کمال کیتھلی فرمودند که از طفولیت مورد عنایات ماست
و فیض از من گرفته درین گفتگو مشایخ چشتیہ و سہروردیہ و کبرویہ رسیدند و قطع مباحثہ
کردند و ہمہ ہا نسبت خود القا کردند و خلافت و اجازت دادند روزے حضرت ایشان را
الہام شد که غَفَرتُ لَکَ وَلِمَن تَوَسَّلَ بِکَ بِوَاسِطَةٍ اَو بِغَیرِ وَاسِطَةٍ اِلٰی یَومِ القِیٰمَةِ
و نیز مامور شدند که این بشارت را بمردمان بگو میفرمودند ہر که داخل طریقہ ما شد یا خواہد شد
بواسطہ یا بے واسطہ ہمہ را در نظر من در آوردند و اسم و مولد و مسکن اینہا نمودند اگر خواہم
ہمہ را بیان کنم و ہمہ را بمن بخشیدند میفرمودند روزے بروح یکے از فرزندان خود
طعامے تیار کردہ بودم و در قبول آن متردد بودم که اِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِیْنَ
زیرا که ۱۲

ملہم ساختند اِنَّکَ مِنَ الْمُتَّقِیْنَ میفرمودند کہ روزے مرغے عظیم الخلقۃ دیدم کہ از
سینۂ من پریدہ بدر رفتہ توجہ نمودم کہ این چہ بود معلوم کردند این از سینۂ بیکینۂ
تو بیرون شد خناس بود کہ در سینہاے مردم وسواس مے اندازد و امر باستعاذہ ازان
در سورہ ناس ست ترا از شر آن محفوظ نمودند و از سینۂ تو دور کردند الحق از دفع آن
انشراح عجیب و سرور وافر و اطمینان کامل بحصول پیوست میفرمودند کہ روزے چند
دید قصور اعمال بر نہجے بر من استیلا یافت کہ چون در نماز لفظ اِیَّاکَ نَعْبُدُ میخواندم
حیران میشدم حکیم اگر میخوانم مصداق کریمہ لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَالَا تَفْعَلُوْنَ باشم و اگر ترک
میکنم ترک واجب کردہ باشم تا آنکہ ملہم ساختند کہ شرک از عبادت تو برداشتیم و دین تو
خالص شد اعمال آنجناب ہمہ موافق احادیث بودند در باب عمل بعزیمت و اختیار اولے
و اجتناب عن البدعۃ و الرخصۃ نہایت جہد داشتند و اصحاب خود را بآن امر میفرمودند
تہجد و اشراق و ضحی و فی الزوال و اوابین بطریقیکہ از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
مروی ست بکمال خشوع و خضوع ادا مینمودند اندرین نماز در اوائل حال ہشتاد بار سورۂ
یٰسین میخواندند و در آخر کار قرآن شریف یاد نمودہ درین نوافل بطول قراءۃ قیام مینمودند
گاہ تا نصف لیل و گاہ تا صبح مے ستادند بعد ہر دو گانہ مراقبہ مے نشستند و توبہ و استغفار
و ادعیہ و درود مشغول میبودند و بعد ادائے نماز فجر تا اشراق با یاران مراقب میبودند
و بعد فراغ بدولت خانہ رفتہ استفسار احوال عیال میفرمودند و در خلوت تلاوت کلام اللہ
میکردند بعد ضحے طعام میشد بفقراء تقسیم نمودہ اندکے تناول میفرمودند و قدرے
با ادعیہ ماثورہ پرداختہ قیلولہ مینمودند بعد ادائے فی الزوال نماز ظہر بوقت مستحب ادا کردہ
از حافظ کلام اللہ مے شنیدند سنت عصر و سنت اول عشا کم ترک میکردند عصر

بعدِ مِثلین و مغرب بمجرّدِ غروب و عِشا بعدِ غیبوبتِ حُمرت و بیاض و اکثر بعدِ رُبعِ
شب و فجر در اوّلِ اسفار بکمالِ رعایتِ آداب میگذرانیدند و تسبیحاتِ رکوع و سجود
از ہفت تا بیازدہ میرسید و تسمیع و تحمید ہر دو جمع مینمودند چہار نفل قیامِ لیل و دو
بعدِ وتر میگذرانیدند و وتر گاہے بعدِ عشا و گاہے بعدِ تہجّد میخواندند و قراءتِ سورۂ
تبارک والم سجدہ و دخان و ادعیۂ ماثورہ بوقتِ خواب معمول میداشتند و در نماز
احوالِ ایشان مصداقِ لِی مَعَ اللّٰہِ وَقْتٌ و قُرَّۃُ عَیْنِیْ فِی الصَّلٰوۃِ و اَرِحْنِیْ یَا بِلَالُ
بود و کیفیّات کہ در حینِ اداۓ صلوٰۃ و تلاوتِ قرآنِ مجید دُرود مییافت در دیگر اوقات
یافت نمیشد و قبل از عصر بدرسِ سبقِ طلبۃ العلم نیز مے پرداختند و در حلقۂ از حافظ
قرآنِ مجید استماع میفرمودند و عیادتِ مریض میکردند و در عشرۂ اخیرۂ رمضان
اعتکاف مے نشستند و عزلت در عشرۂ ذی الحج بکثرتِ اذکار و صیامِ معمول داشتند
و صلوٰۃِ عاشورہ وغیرہ بجماعت خلافِ سُنّت میدانستند ہر کارے را شروع باستخارہ
مے نمودند تقبیلِ قبور مستحسن نمیدانستند امّا گاہے دست بر قبرِ والدِ پیر میرسانیدند
اجابتِ دعوتِ خاص میفرمودند و بر دعوتِ عام نمیرفتند و در مجلسِ سماع و سرود
و مولود خوانی حاضر نمیشدند و ذکرِ جہر را ترکِ ادب میدانستند نبوّت را از ولایت اگرچہ
ولایتِ آن نبی باشد افضل میدانستند غلبۂ صحو را بر سُکر ترجیح میدادند صحوِ خالص
نصیبِ عوام میدانستند جمیع اصحاب را افضل از جمیع اولیا میدانستند ترجیح مذہبِ
حنفی بر ہمہ مذاہب مینمودند و عقائدِ ماتریدیہ را مے پسندیدند و از طرقِ مشایخ
طریقۂ نقشبندیہ را افضل میدانستند و تحصیلِ علوم را بر سلوکِ صوفیہ تقدیم میدادند
برائے سفر روزِ شنبہ یا پنجشنبہ اختیار مینمودند اگرچہ ہر روز برائے سفر مبارک میدانستند

اَلاَ یَامُ اَیَامُ اللّٰہِ وَالْعِبَادُ عِبَادُ اللّٰہِ وَاَدعیۂ ماثورہ باَوقاتِ آنہا میخواندند و
در رمضان طالبان از دور دور برائے استفادہ مے آمدند و در تراویح ختمِ قرآن
مجید مے شنیدند و در ادائے زکوٰۃ انتظارِ حولانِ حول نمیکردند موافقِ حساب
بیش از وجوب بمصارفِ آن میرسانیدند و ہمیشہ عزیمت حج میداشتند خلقِ ایشان
خلقِ محمدی بود صلی اللہ علیہ وسلم تسلیم و رضا و صبر در مجاریِ قضاء
سجیۂ مرضیۂ داشتند و در تواضع و شفقت بر خلقِ خدا و رعایت اہلِ حقوق و صلۂ
رحم بغایت میکوشیدند در سلام بہر کس سبقت مینمودند قریب صد کس علما صلحا
و حفاظ در خدمتِ ایشان مے بودند ہمہ را از مطبخِ ایشان طعام میرسید مجلسِ آن
جناب پر از حضور و آگاہی مے بود لباسِ ایشان قمیص مشقوق المنکبین بود دستار
بطورِ مسنون مے بستند در روزِ جمعہ و عیدین لباس فاخرہ مے پوشیدند در عادات
نیز رعایتِ سننِ نبوی میفرمودند ہمہ اوقات مصروفِ عبادت و افادتِ طالبانِ
حق مے بودند خوارق و کرامتِ ایشان ہفت صد نوشتہ اند بدانند کہ ہیچ کرامت
برابرِ محبتِ خدائے جل و علا و پیرویِ محمد صلی اللہ علیہ وسلم نیست و در تصرفِ
قلوب و القائے احوال اللہ در صدور اعظم کرامات ست و صدورِ این امورِ آنجناب
اظہر من الشمس و ابین من الامس ست و تصرفات در مکنونات و اخبارِ مغیبات و
برآمدِ حاجات بتوجہاتِ آن والاصفات ہم بے شمار ست ہزاران کفار بر دستِ آن
قبلۂ ابرار مسلمان شدند و فساق بے شمار تائب شدہ بتقویٰ رسیدند اکثر طالبان در
واقعات از صورتِ شریفہ توجہ و ذکر گرفتہ شرف صحبت یافتہ بہمہ ذکر و توجہ دلہا
ذاکر و منجذب الٰہی مے شدند مریدان را باوجودِ کثرتِ آنہا بتوجہاتِ عالیہ با حوالِ الٰہی

میرسانیدند و در ہر توجہ اعطاء احوال جدیدہ میفرمودند بحال ہر یکے جدا جدا پرداختہ از مقامے بمقامے میبردند از کمال قوت باطن کار سنین و دہور در مدت قلیلہ در ستر شدن مشہود میگشت ملا بدر الدین سرہندی در حضرات القدس نوشتہ اند کہ آنحضرت اکثر احوالم مے پرسیدند حالیکہ بحضور اقدس عرض میدا شتم ہمانوقت برطرف میشد و حال قوی تر بجائے آن مے نشست گاہے خود میفرمودند کہ احوال تو چنین ست و اینچنین اصحاب خود را اندک مدت بشریت فنا و بقا فرمودہ باطرافے کہ از غیب ماذون میشدند بہ ہدایت طالبان میفرستادند وبعد ازان مستعدان سریع السیر را غائبانہ توجہات نمودہ بمقامات خاصہ خود میرسانیدند چنانکہ عالم از فیوض آنجناب پرشد و عمدہ کرامات ایشان علوم و معارف جدیدہ ست کہ مطابق ست بکتاب و سنت دفاتر ثلثہ مکتوبات قدسی آیات ازان مملوست و اعاظم آیات آنحضرت وجود فرزندان گرامی ایشان ست کہ بحسن تربیت ایشان در علوم ظاہر و باطن و کمالات قرب ولایت و افادہ فیوض الٰہی سر آمد علما و اولیا بودہ اند و جہان تاریک از انوار ایشان نورانی گشت میفرمودند کہ حق تعالیٰ اینچنین قوت دادہ ست کہ اگر بچوب خشک توجہ کنم از وے منور شود اما درین آخر زمان مرضی الٰہی نیست و چون عمر شریف آن نیر کمال بشصت و یک سال رسید در سن ہزار و سی و دو در اجمیر شریف بمزار مبارک حضرت خواجہ معین الدین قدس سرہ حاضر شدہ الطاف بسیار از روح مبارک ایشان بحال خود مشاہدہ فرمودند بعد از مراجعت ازانجا میفرمودند کہ عمر ما شصت و سہ سال معلوم میشود و در سال ہزار و سی و سہ کہ عمر شریف شصت و دو سالہ بود نصف شعبان در شب برات خلوتے نمودہ بودند چون از خلوت برآمدند کسے گفت معلوم نیست کہ درین سال نام کہ از دفتر احیا محو فرمودہ باشند فرمودند تو بسبیل شک میگوئی چہ باشد حال کسے کہ نام خود را در عداد اموات مے بیند پس کارخانہ ہدایت طالبان را بفرزندان

خود حواله نمودند و بر عبادت و تلاوت و اذکار افزودند و جز از جهتِ نماز از خلوت بیرون نمے آمدند بصیام و قیام بسر مے بردند و خیرات و مبرّات و انفاق فی سبیل اللہ بسیار مینمودند و اشارت بقربِ انتقالِ خود اکثر میفرمودند وسط ذی الحج آن حضرت را ضیق النفس و تپِ محرقہ لاحق شد هر روز در تزاید بود میفرمودند که درین ایّام حضرتِ غوثِ اعظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ را دیدم بحالِ خود عنایاتِ بسیار مشهود گشت دوازدهم محرّم میفرمودند که در چهل و پنجاه روز ازین جهانِ فانی بجهانِ جاودانی میرویم وصایا با دوستان و اقربا میفرمودند و تحریض بر اتّباعِ سُنّت و عمل بعزیمت و دوامِ ذکر و مراقبہ و تهذیبِ اخلاق و تحمّل بایذائے خَلق و صبر و رضا بقضا و التذاذ بمعاملاتِ جلال و تهیّۂ موت و استعدادِ آخرت و انقطاع از ماسوی و خلوص در محبّتِ خدا اکثر میفرمودند آخرِ کار روزِ شنبہ بست و هشتم [۲۸] صفر سنّ هزار و سی و چهار هجری [۱۰۳۴] که عمرِ شریف شصت و سه سال موافقِ عمرِ نبوی بود در نهایتِ استغراقِ بحرِ مشاهدۂ مقصود و غلبۂ ذکرِ اسمِ ذات ازین دار بمقدار بدار القرار سفر اختیار نمودند رضی اللہ تعالیٰ عنہ و افاض علینا من برکاتہٖ -

قبّۂ مبارکِ حضرتِ ایشان در بلدۂ سرهند ست یزار و یتبرّک بہ

تمّت

قطعۂ تاریخ طبعِ نسخۂ کنز الهدایات از طبعِ فقیر محمد عبد اللہ عفی عنہ ساکن کوٹ کاز این کتاب مستطاب وارث

هزاران حمد و منّت ذاتِ بیچون را که از لطفش	مزیّن شد نه این نسخہ اکنون از نشانِ طبع
ز مکتوباتِ معصومی و نیز از امام ربّانی	خوشا لبّ لبابِ آمده نهین مطبوعِ جانِ طبع
چو بر کندم سرِ کان دُرِّ سالش طرفہ تر سُفتم	عجب کنز الهدایات آمده ہست اینک ز کانِ طبع
	۱۳۲۵ هـ

اعداد این مصرعه ۱۳۵۵ هست چون عدد سرکان که ۳۰ است کم کنند ۱۳۲۵ باقی ماند ۱۲

اعلام

الحمد لله وکفیٰ والسلام علیٰ عبادہِ الذین اصطفیٰ۔ اما بعد مخفی مباد کہ بعد از فراغِ تصحیح و اتمام طبع مکتوباتِ شریف
حضرت امامِ ربانی مجددِ الف ثانی قدس سرہ داعیۂ شوقم برانگیخت بر اینکہ خلاصۂ مکتوباتِ شریف بطورے نگاشتہ
آید کہ اجناسِ مضامینش بانواعِ خود مختص گشتہ محتوی بر اختصاصاتِ صنفیہ نوعِ جزئیت پیدا کند و الا اجناسِ
عالیۂ علومش بحرے است ناپیدا کنار و عالمے است ناممکن الانحصار۔ جائے امواجِ مسائلِ شرعیہ تلاطم زدہ
شناوران را بر تختۂ کشتی نشاند و جائے فیوضاتِ مشربِ مستسقیانِ بادۂ طریقت را سیراب میگرداند و علماء
اگر اینجا باصلاحِ رسومِ قبیحہ توجہ منعطف فرمودہ اند آنجا دُررِ حقایقِ معرفت بسلکِ حقیقت منسلک
نمودہ اند مگر بفضلِ ایزدی جلّ شانہ صنفے از اصنافِ مضامینش کہ مشتمل بر طرقِ مشرب بودہ علی الترتیب
یکجا جمع شدہ بصورتِ کتاب دستیاب شدہ موجبِ غنچہ کشائی امید گشت۔ بنا برین فرصت را غنیمت بار دہ شمردہ
چاپ زدہ ہدیۂ ناظرین کردم۔ تفصیلِ این اجمال اینکہ خواجہ محمد باقر بن شرف الدین لاہوری خلیفۂ حضرت خواجہ
محمد معصوم قدس سرہ از دفاترِ ستۂ مکتوباتِ مجددیہ و معصومیہ و رسالۂ مبدأ و معاد چند انکہ امکان داشت گلہائے مضامین
متعلقہ مشرب از گلزارہائے ہردو مکتوبات و رسالۂ مبدأ و معاد حسبِ طرقِ تعلیم و تسلیکِ طلابِ سلسلۂ مجددیہ
بالترتیب یکجا چیدہ دامنِ آرزوہائے خاطرِ فاتر را آمود نمودہ و صورتے کتاب پوشانیدہ باسمِ کنز الہدایا موسوم
گردانیدہ بودند لیکن از ناقدر شناسئ اہلِ زمان بروئے تارہائے نسجِ عنکبوتیِ خمول تنیدہ بود۔ نہ کسے او را در حیزِ طبع آوردہ و نہ کسے
بنقلِ وے پرداخت نسخہایش چند یکہ ابتداءً بقیدِ تحریر آمدہ بود انتہاءً لآلی شاہوار بمعادنِ دست بردہا مخصوصہ ثابت شد اکنون جنابِ کرم
عنایت فرما مولانا ابو السعد احمد خان مجددی متوطن قریہ کھو ضلع میانوالی کتاب مستطاب از خزینۂ خود با حقر ارزانی داشتند و مفید ترین
کاریکہ کردہ اند این است کہ مؤلف رح از ہر جاکہ از ہردو مکتوبات شریف عبارتِ متعلقہ مشرب برداشتہ آنجا نشانے نداده بود
ولیس ما فیہ اعلام کالاغفال۔ پس آنجناب از کمالِ تبحرِ خود ازین نقص کتاب را منزہ ساختند و عنوانِ ہر مکتوب بقیدِ جلد
بر حاشیہ نگاشتند و این صعوبت را مبدل بسہولت نمودند ورنہ تطبیقِ فرع باصل خیلے مشکل بود و راقم الحروف نیز چندانکہ
توانست بہ تطبیقِ اصل بہ نقل و تہذیب دقیقہ فرو نگذاشت حتے کہ از کتب خانہ مولانا و مرشدنا الحافظ الحاج القاری
حضرت شاہ ابو الخیر صاحب مجددی فاروقی دہلوی سلمہم اللہ تعالے بکمالِ کرمِ ایشان سہ نسخہائے خطی بدست
آوردہ بہر یکے از آنہا اصل مسودہ را نظرِ ثانی و ثالث نمودہ جائیکہ اختلافِ نسخ یافتہ بر حاشیہ نگاشتہ۔ اکنون ہم
اگر نقصے یا حرفے سہو زدہ باشد ابنائے جنس باصلاحِ آن کوشند و ما توفیقی الا باللہ علیہ توکلت و الیہ
انیب وصلی اللہ تعالیٰ علیٰ سید الخلق محمد و آلہ و اصحابہ و علینا معہم اجمعین و آخر دعوانا ان الحمد
للہ رب العلمین۔

قیمت کاغذ سفید عہ۔ کاغذ بادامی عہ۔ جملہ مصارف ڈاک و پیکنگ وغیرہ بذمہ خریدار

المشتہر

خاکسار نور احمد عفی عنہ از امرتسر چوک فرید۔ مسجد حاجی شیخ بڈھا صاحب مرحوم


3 1761 07295424 1